

انتشارات ایلام
نسخه الکترونیکی

رهبران سالم

رهبران سالم

رهبری مبتنی بر روح القدس - شماره ۲

مالکوم وِبر

مترجم: عیسی دیباج

انتشارات ایلام - انگلستان ۲۰۱۵

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

کلیه آیات از کتاب مقدس ترجمه «هزاره نو» نقل شده است.

شابک: ۹۷۸-۱-۷۸۳۴۹-۱۱۷-۹

Healthy Leaders

SpiritBuilt Leadership #2

Malcolm Webber

Translated into Persian by: Issa Dibaj

Strategic Press
Division of Strategic Global Assistance, Inc.
2601 Benham Avenue
Elkhart, IN 46517
U.S.A.

Persian Translation Copyright © Elam Ministries 2015

publications@elam.com
www.kalameh.com/shop

ISBN 978-1-78349-117-9

عیسی صرفاً از ما نمی خواهد که مسیحی وار زیست کنیم یا رهبری مسیحی باشیم، و بعد ما را به حال خود وانهد تا خودمان کشف کنیم که چنین سخنی به چه معناست و چگونه باید انجامش داد. بلکه او با زندگی خود در عمل به ما نشان داد که زندگی مسیحی چگونه است و رهبری مسیحی به چه منوال است. او روشن و واضح به ما نشان داد و گفت که چگونه باید مسیحی وار زیست و رهبری کرد: ما باید به واسطه حیات او زیست کنیم، درست همان طور که او به واسطه حیات پدرش زیست کرد.

فهرست

- مقدمه ۹
۱. الگوی «وصل رابطه» برای رهبری سالم ۱۱
۲. مسیح ۲۱
۳. جامعه ۴۷
۴. شخصیت ۶۵
۵. دعوت ۱۱۳
۶. قابلیت ۱۲۵
۷. ملاحظات پیرامون الگوی «وصل رابطه»، و موارد کاربرد آن ۱۳۱
۸. ششمین «عنصر» ۱۴۱
۹. شاخص‌های پنج عنصر و مبانی کتاب مقدسی شان ۱۴۳

مقدمه

در این کتاب با الگویی جدید از رهبری مسیحی آشنا می‌شویم. این الگو به ما نشان می‌دهد که یک رهبر سالم، یعنی رهبری که به همه جوانب می‌پردازد و با حقیقت در ارتباط است، دارای چه ویژگی‌هایی است.

در کلیساها و مؤسسات خدماتی مسیحی، رهبران زیادی هستند که با حقیقت قطع رابطه کرده‌اند. در زیر به برخی از نمونه‌های چنین قطع رابطه‌ای اشاره می‌کنیم:

- واعظی که پشت منبر راجع به شناخت خدا وعظ می‌کند، اما خودش وقت چندانی به دعا نمی‌دهد. بر اساس یکی از تحقیقات به‌عمل آمده، کشیشان و شبانان امریکایی روزانه به‌طور میانگین تنها ۲۲ دقیقه دعا می‌کنند. این را می‌گویند «قطع رابطه».^۱
- رهبر پرستش که می‌سراید «عیسی جواب همه چیز است» اما با سراینده‌ای مشهور رابطه نامشروع دارد و زندگی زناشویی‌اش در حال فروپاشی است.
- مبشری که می‌گوید در حال «تأسیس کلیسای عیسیای مسیح» است، اما خودش در هیچ کلیسای محلی عضویت ندارد.
- مسئول گروه خانگی کلیسایی محلی که سالهاست به مسیح ایمان دارد و مسئولیتهای فراوانی بر دوشش است، اما تا به حال هیچ‌کس را به سوی مسیح هدایت نکرده است.
- شبانی که به‌ظاهر خدا را خدمت می‌کند و پادشاهی او را توسعه می‌دهد، اما در واقع با دیگر شبانان در رقابت است.
- معلم کلام خدا که اتحاد و مشارکت مسیحی را تعلیم می‌دهد، اما در کلیسایی دیگر تفرقه ایجاد می‌کند تا عده‌ای را پیرو خود سازد.

۱. در کره جنوبی، خادمین خدا به‌طور متوسط ۹۰ دقیقه در روز دعا می‌کنند. در برخی از مناطق چین، مدت زمانی که روزانه به دعا اختصاص داده می‌شود احتمالاً ۲ تا ۳ ساعت است. آنوقت می‌گوییم که چرا آنها بیداری روحانی دارند و ما نداریم!

- رهبری که براسستی خدا و قوم خدا را دوست دارد و سخت کوش است، اما به خاطر بی کفایتی و نداشتن قابلیت های لازم همواره شکست می خورد.

«قطع رابطه» لزوماً نتیجه گناه نیست - اگرچه اغلب هست - اما آشکارا معضلی است که نباید در زندگی رهبر مسیحی وجود داشته باشد. «قطع رابطه» به گسستن روابط و کدورت و دل شکستگی می انجامد. گاه موارد «قطع رابطه» چنان واضح و آشکار است که مردم بیرون از کلیسا به وضوح آن را می بینند و اغلب با لحنی طعنه آمیز بر آن انگشت می نهند.

ما این الگوی جدید رهبری را «وصل رابطه» می خوانیم - الگویی که به رهبر مسیحی کمک می کند در زندگی خود با حقیقت پیوند ایجاد نماید. در این الگو به تمام جوانب رهبری پرداخته می شود. این نوع رهبری دیگر دچار بحران «قطع رابطه» نیست، بلکه فرد رهبر در این الگو پیوسته با حقیقت در ارتباط است. در الگوی «وصل رابطه»، مسیح در مرکز است و بر تمامی جوانب زندگی رهبر حکمفرماست.

الگوی رهبری «وصل رابطه» به ما نشان می دهد که یک رهبر سالم باید چگونه باشد، کدام جوانب زندگی اش باید تحت انضباط قرار گیرد، و چگونه جوانب مختلف زندگی اش به هم ربط پیدا می کنند و بر روی هم زندگی وی را شکل می دهند.

الگوی «وصل رابطه» برای رهبری سالم

رهبر مؤثر و کارآمد از سه عنصر خاص برخوردار است:

۱. رویا: دید و رویا را می‌توان در محافل مسیحی «دعوت» نیز خواند.

۲. شخصیت

۳. قابلیت

در مزمور ۷۸ می‌خوانیم که داوود پادشاه از هر سه این عناصر برخوردار بود:

«خدمتگزار خویش داوود را برگزید و او را از آغل گوسفندان برگرفت؛ از پس میشهای شیرده وی را آورد، تا قوم او یعقوب را شبانی کند، و میراث او اسرائیل را. و او ایشان را با دلی راست شبانی کرد، و با دستانی ماهر هدایت نمود.» (مزمور ۷۸: ۷۰-۷۲)

آیات ۷۰ و ۷۱ نشاندهنده دعوت داوود است:

«خدمتگزار خویش داوود را برگزید و او را از آغل گوسفندان برگرفت؛ از پس میشهای شیرده وی را آورد، تا قوم او یعقوب را شبانی کند.»

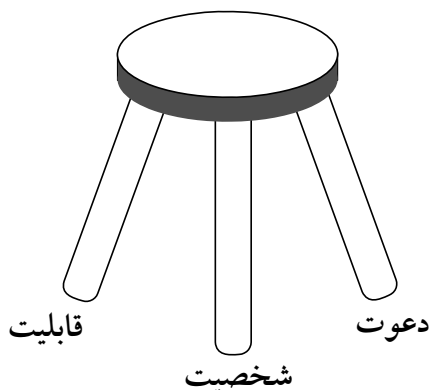
قسمت اول آیه ۷۲، شخصیت داوود را نشان می‌دهد:

«او ایشان را با دلی راست شبانی کرد»

قسمت دوم آیه ۷۲ نیز به تشریح قابلیت‌های داوود می‌پردازد:

«...با دستانی ماهر هدایت نمود»

درست همانطور که یک سه‌پایه بر سه ستون استوار است، رهبری مؤثر نیز سه رکن مهم دارد. برای آنکه رهبر در کار رهبری موفق شود، لازم است هر سه این ارکان حضور داشته باشند و با یکدیگر در تعادل و توازن به‌سر برند. این سه رکن مهم عبارتند از دعوت، شخصیت و قابلیت.



انتشارات ایلام
نسخه الکترونیک

حال ببینیم اگر یکی از این ارکان در زندگی رهبر وجود نداشته باشد، چه اتفاقی می‌افتد:

۱. اگر رهبر دعوت روشنی از جانب خدا داشته باشد و از لحاظ شخصیتی نیز قوی باشد، اما از مهارت و قابلیت‌های لازم برخوردار نباشد، افتضاح به بار می‌آورد! چنین رهبری نظرات عالی خواهد داشت و نیز نیت پاک و غیرت و صداقت و خداترسی، اما از آنجا که توانایی اجرایی ندارد عملاً کار خاصی از پیش نمی‌برد.
۲. اگر رهبر از شخصیت قوی و قابلیت‌های لازم برخوردار باشد اما دعوت و رویایی از جانب خدا نداشته باشد، سازمان یا گروه تحت رهبری او مثل یک ماشین روغن‌کاری شده بخوبی کار خواهد کرد، اما در پایان دستاورد چندانی نخواهد داشت.
۳. بدترین حالت این است که رهبر دعوتی روشن از طرف خدا داشته باشد و از قابلیت‌های لازم نیز برخوردار باشد، اما از لحاظ شخصیتی فرد درستی نباشد! چنین وضعیتی دیر یا زود هم خود رهبر و هم گروه یا سازمان تحت رهبری او را به ورطه نابودی سوق خواهد داد. هوارد هندریکس در این باره می‌گوید: «امروزه بزرگترین بحران، بحران رهبری است. و بزرگترین خطر رهبری، بحران شخصیتی است. فکرش را بکنید، اینکه کسی را در فنون مدیریت خبره سازید و مهارت‌های رهبری را به او بیاموزید بدون آنکه او از صداقت و خلوص نیت بهره داشته باشد؛ با اینکار صرفاً باعث شده‌اید که او کلاهبردار ماهرتری باشد.»

برای تربیت یک رهبر سالم، به هر سه این ارکان نیازمندیم. بنابراین سه عنصر حیاتی برای رهبری مؤثر عبارتند از شخصیت، دعوت و قابلیت.

اما آیا این کافی است؟ آیا این الگو برای توصیف یک رهبر بالغ، متعادل و مؤثر مسیحی کافی است؟ آیا چیزی از قلم نیفتاده است؟

در این الگو دو چیز از قلم افتاده است: یکی عیسای مسیح، و دیگری جامعه.

عیسای مسیح به ما دو حکم بسیار مهم داد:

یکی از آنها که فقیه بود، با این قصد که عیسی را به دام اندازد، از او پرسید: «ای استاد، بزرگترین حکم شریعت کدام است؟» عیسی پاسخ داد: «خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما.» این نخستین و بزرگترین حکم است. دومین حکم نیز همچون حکم نخستین، مهم است: «همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما.» این دو حکم، اساس تمامی شریعت موسی و نوشته‌های پیامبران است. (متی ۲۲: ۳۵-۴۰)

به عبارت دیگر، فرد رهبر باید با خدا و با مردم رابطه‌ای صحیح داشته باشد.

بنابراین در زندگی یک رهبر مسیحی سالم در واقع باید پنج عنصر اساسی وجود داشته باشد: دعوت، شخصیت، قابلیت، مسیح و جامعه.

حال بیایید ترتیب این پنج عنصر اصلی را مشخص کنیم: به نظر شما کدام یک از این پنج مورد باید اول قرار گیرد؟ هر کدام از این پنج عنصر به کدام عنصر دیگر می‌انجامد؟ ترتیب صحیح به این صورت است: الگوی ما برای تربیت یک رهبر مسیحی سالم با رابطه شخصی فرد رهبر با عیسای مسیح آغاز می‌شود. فرد رهبر باید خدا را بشناسد.

مسیح حتماً باید در مکان نخست قرار گیرد:

«زیرا هیچ کس نمی‌تواند جز آن پی که نهاده شده است، پی دیگری بگذارد، و آن پی همانا خود عیسای مسیح است.» (۱ قرن‌تیا ۳: ۱۱)

«او بدن، یعنی کلیسا، را سر است. او سر آغاز و نخست زاده از میان مردگان است، تا در همه چیز برتری از آن او باشد.» (کولسیان ۱: ۱۸)

رهبری صحیح میسر نیست مگر آنکه مسیح اول قرار گیرد! اگر مسیح در مکان اول نباشد، آن چهار عنصر دیگر درست عمل نخواهند کرد - درست مثل بدنی که سر نداشته باشد!

اگر مسیح در زندگی فرد رهبر جایگاه اول را نداشته باشد، او هرگز نمی تواند در جامعه با سایرین رابطه صحیحی ایجاد کند:

«ما نیز زمانی نادان و نافرمانبردار بودیم و گمراه و بنده همه گونه امیال و لذتها؛ و در کین و حسد روزگار می گذرانیدیم. منفور بودیم و متنفر از یکدیگر.» (تیتوس: ۳۳)

اگر مسیح در مقام اول نباشد، شخصیت رهبر شخصیتی گناه آلود خواهد بود:

«پس این را می گویم و در خداوند تأکید می کنم که رفتار شما دیگر نباید همانند اقوام دور از خدا باشد که در بطالت ذهن خود رفتار می کنند. عقل آنها تاریک شده است، و به علت جهالتی که نتیجه سختدلی شان است، از حیات خدا به دور افتاده اند. آنان چون هر حساسیتی را از دست داده اند، خویشان را یکسره در هرزگی رها کرده اند، چندان که حریصانه دست به هر ناپاکی می آیند.» (افسیان ۴: ۱۷-۱۹)

از دیدگاه کتاب مقدس، رهبری مسیحی نه شخصیت محور بلکه مسیح محور است. درست است که شخصیت از ارکان مهم رهبری است، اما جایگاه اول را ندارد. در رهبری مسیحی، جایگاه اول از آن مسیح است!

در رهبری مسیحی اینطور نیست که همه چیز از شخصیت و ارزشهای اخلاقی سرچشمه بگیرد، بلکه منشاء همه چیز اتحاد و یگانگی با مسیح است. این امر تنها به زبان نیست، بلکه بنای درک ما از زندگی مسیحی و رهبری مسیحی است. البته قائل شدن چنین تمایزی به معنای کم اهمیت شمردن نقش شخصیت و ارزشهای اخلاقی

نیست؛ بلکه برعکس، شخصیت واقعی و ارزشهای حقیقی هنگامی شکل می‌گیرند که مسیح در زندگی فرد رهبر جایگاه اول را داشته باشد، زیرا این ویژگی‌ها نه در نتیجه تلاش و کوشش بشری، بلکه به واسطهٔ ساکن بودن مسیح در زندگی فرد رهبر پدید می‌آیند.

«کسی که در من می‌ماند و من در او، میوهٔ بسیار می‌آورد...» (یوحنا ۱۵:۳).

«تا بتوانید... آکنده از ثمرات پارسایی باشید که به واسطهٔ عیسای مسیح به بار می‌آید و به تجلیل و سپاس خدا می‌انجامد» (فیلیپیان ۱:۱۰-۱۱).

اگر مسیح در زندگی فرد رهبر جایگاه نخست را نداشته باشد، رهبر جز نومیدی و بطالت دعوتی نخواهد داشت:

«زمانی از مسیح جدا، از اهلیت اسرائیل محروم و با عهدهای شامل وعده، بیگانه بودید، و بی‌امید و بی‌خدا در این جهان به سر می‌بردید» (افسسیان ۲:۱۲).

متأسفانه بسیاری از رهبران مسیحی دعوت خود را بالاتر از مسیح قرار می‌دهند و آنوقت می‌کوشند از مسیح برای رسیدن به رؤیاهای جاه‌طلبانه و خودمحرانۀ خویش سوءاستفاده کنند. اما او در زندگی هیچ‌کس به داشتن مقام دوم رضایت نمی‌دهد. ما نباید دعا کنیم خدا به ما قدرت دهد مگر آنکه اول دعا کرده باشیم که او مسیح را به ما بشناساند. نباید از کلام خدا برای تعلیم استفاده کنیم مگر آنکه اول با استفاده از کلامش خود او را شناخته باشیم. نه خدمت، بلکه مسیح باید همواره و در همه چیز مقام اول را داشته باشد؛ او باید بر همه چیز مقدم باشد.

و سرانجام، قابلیت‌های انسانی نیز جدای از مسیح بی‌فایده و بی‌ثمر است. اگر مسیح در زندگی فرد رهبر مکان اول را نداشته باشد، تلاش و کوشش‌هایش از دید خدا ارزش خاصی نخواهد داشت:

«همهٔ ما همچون شخص نجس شده‌ایم، و اعمال نیک ما جملگی همچون پارچهٔ کثیف است...» (اشعیا ۶۴:۶)

«من تاک هستم و شما شاخه‌های آن. کسی که در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد؛ زیرا جدا از من، هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵:۵)

قابلیت و کفایت حقیقی فقط و فقط از مسیح سرچشمه می‌گیرد:

«نه آنکه خود کفایت داشته باشیم تا چیزی را به حساب خود بگذاریم، بلکه کفایت ما از خداست. او ما را کفایت بخشیده که خدمتگزاران عهد جدید باشیم...» (۲قرن‌یان ۵:۳-۶؛ ر.ج فیلیپیان ۴:۳-۱۱).

عیسای مسیح باید اول باشد! رهبر باید پیش از هر چیز خداوند خود را خوب بشناسد. باید با خدا راه رَوَد. رابطه ما با مسیح بر همه چیز مقدم است؛ تمام جنبه‌های خدمتی فرد رهبر در پرتو ارتباط او با عیسای مسیح است که معنا می‌یابد و نشو و نمو پیدا می‌کند.

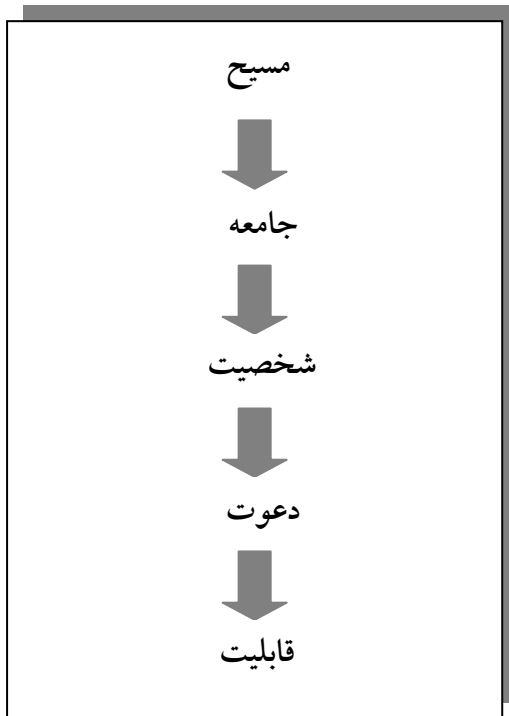
این نه صرفاً «بهترین» راه برای یک رهبری مسیحی سالم، بلکه «یگانه» راه است. هر چیز غیر از این جز خودنمایی بیهوده نیست.

در مرحله بعدی، رابطه شخصی فرد رهبر با مسیح باید در زندگی روزمره جوامع و گروه‌های مختلفی که او با آنها سر و کار دارد جلوه‌گر باشد، یعنی در خانواده او، در کلیسایی که رهبری می‌کند، در کارهای گروهی‌اش، و در سطح وسیع‌تر در دنیایی که او در آن به سر می‌برد.

در این چارچوب مسیح و جامعه، شخصیت فرد رهبر شکل می‌گیرد. حضور مسیح در زندگی فرد رهبر - حضوری که خود را بصورت عملی در جامعه جلوه‌گر می‌سازد - به پرورش شخصیتی خداترس در فرد رهبر می‌انجامد.

از آنجا که خدا اکنون کسی را دارد که واجد شخصیتی خداترس است، می‌تواند دعوتی خاص به وی محوّل کند. و رهبری که از طرف خدا دعوت دارد، نیازمند کسب قابلیت‌ها و مهارت‌های لازم است تا بتواند به این دعوت لبیک بگوید و آن را به انجام برساند.

پس در الگوی ما، عناصر پرورش رهبر مسیحی سالم به ترتیب اهمیت از این قرارند:



رهبرانی که اولویت‌هایشان در زندگی درست نیست، هرگز از خدمت خود راضی نخواهند بود و دستاوردهایشان در نظر خدا همچون پارچه‌ای کثیف خواهد بود (اشعیا ۶:۶۴)، یعنی صرفاً اعمال بیهوده‌ای که به چوب یا علف یا کاه می‌ماند:

«زیرا هیچ کس نمی‌تواند جز آن پی که نهاده شده است، پی دیگری بگذارد، و آن پی همانا خود عیسای مسیح است. اگر کسی بر این پی ساختمانی از طلا یا نقره یا سنگهای گرانبها یا چوب یا علف یا کاه بسازد، آشکار خواهد شد که چه

کرده است، چرا که آن «روز» همه چیز را ظاهر خواهد ساخت. زیرا آتش نتیجه کار را آشکار کرده، کیفیت کار هر کس را خواهد آزمود.» (۱ قرتیان ۳: ۱۱-۱۳)

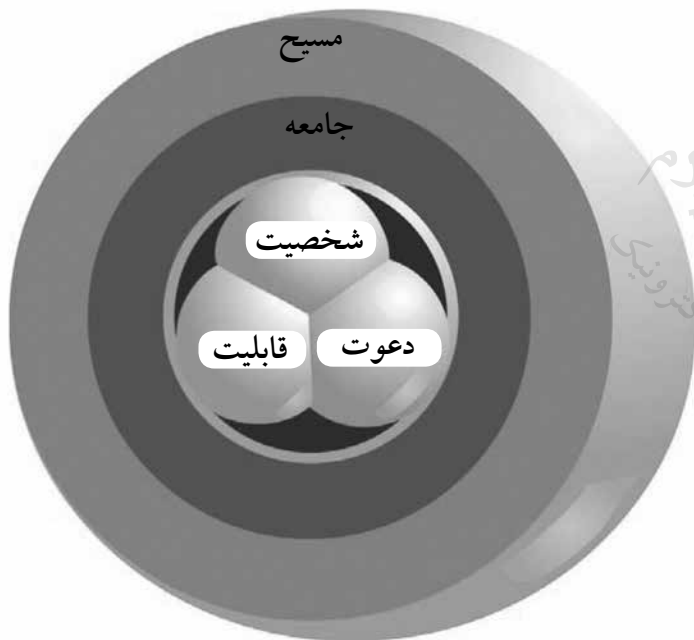
نخست باید بنیان و پایه و اساس درست باشد، و آنوقت عمارتی نیز که بر آن بنیان بنا می شود درست خواهد بود. تمامی چهار عنصر جامعه، شخصیت، دعوت و قابلیت از مسیح نشأت می گیرند.

اگر جامعه را در مقام اول قرار دهیم، ثمره کارمان صرفاً ایجاد کلویی سطحی و انسان محور خواهد بود. اگر شخصیت را در مکان اول بگذاریم، نتیجه جز شریعت گرایی و پارسامآبی نخواهد بود. اگر دعوت خود را مقدم بشماریم، صرفاً با دیگر رهبران به رقابت خواهیم پرداخت و به عطایایی که داریم فخر خواهیم کرد. اگر قابلیت در جایگاه اول قرار گیرد، جز اتکا به خود و تکیه بر دستاوردهای بشری نتیجه ای نخواهیم دید. رهبرانی که در وهله نخست بر قابلیت های شخصی شان تکیه دارند ممکن است در ظاهر موفق به نظر آیند، اما این موفقیت شان پوچ و گذرا خواهد بود.

رهبرانی که اولویت اول شان درست نیست، هرگز از کار خود راضی نخواهند بود. به علاوه، همیشه در رهبری خود احساس ناامنی خواهند کرد زیرا امنیت واقعی در مسیح است. و متأسفانه رهبرانی که احساس ناامنی می کنند اغلب به سوء استفاده از دیگران می پردازند و آنان را طعمه خود می سازند تا به ارزش ها و مقاصدی که در پی آنند برسند.^۱

این است ترتیب منطقی عناصر لازم جهت پرورش رهبر مسیحی سالم. با اینحال نباید تصور کرد که یک رهبر باید تک تک این مراحل را به ترتیب و یکی پس از دیگری طی کند. یعنی به عنوان مثال، اینطور نیست که رهبر اول باید در مسیح بالغ شود و تنها پس از آن خواهد توانست در میان گروه یا جامعه ای خاص به خدمت بپردازد. بلکه فرد رهبر باید در تمامی این پنج عرصه به طور هم زمان رشد کند. نمودار زیر، ارتباط بین این پنج عنصر رهبری را بهتر نمایان می سازد:

۱. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه لطفاً رجوع کنید به «رهبری که از دیگران سوء استفاده می کند: رهبری مبتنی بر روح، شماره ۶، نوشته ملکوم وبر»



مسیح و جامعه، چارچوبی هستند که یک رهبر سالم باید در پرتو آنها رشد کند: کسی که می‌خواهد رهبر سالمی باشد، حتماً باید در مسیح و در جامعه مسیحی زیست کند. شخصیت، دعوت و قابلیت، ویژگی‌هایی است که باید در هر رهبر مسیحی سالم وجود داشته باشد.

مسیح سرچشمه شخصیت، دعوت و قابلیت در رهبر مسیحی است. نیز مسیح چارچوب اصلی جامعه مسیحی واقعی است. او برآستی محور و مرکز ثقل همه چیز است (افسیان ۴: ۴-۶). در جامعه مسیحی است که شخصیت شکل می‌گیرد، دید و رؤیا تأیید می‌شود و قابلیت‌ها پرورش می‌یابد.

حال به شرح هر یک از عناصر این الگو می‌پردازیم.

مسیح

در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود (یوحنا ۱:۱)

«در آغاز کلام بود...» خدا از همان آغاز، پیش از پیدایش هر چیز دیگر، صرفاً «بود». یوحنا نمی‌گوید که «در آغاز کلام بوجود آمد»، زیرا پسر ازلی خدا هیچگاه «بوجود نیامد». او همواره وجود داشت و از ازل «بود». خدا واجد هستی مطلق است، و او را آغاز و پایانی نیست.

اما خدا «در آغاز» و پیش از پیدایش جهان هستی، دقیقاً چه می‌کرد؟ این هستی خدای لایتناهی دقیقاً چگونه ماهیتی داشت که توانست او را نه فقط به مدت یک میلیون سال، بلکه از ازل و پیش از آنکه حتی زمان خلق شود، شاد و مسرور و راضی نگاه دارد؟

پاسخ را در یوحنا ۱:۱ می‌یابیم:

«در آغاز کلام بود و کلام با خدا بود و کلام، خدا بود»

یوحنا می‌گوید: «کلام با خدا بود». «کلام» در اینجا همانا پسر خداست که پیش از آنکه جسم بپوشد و قدم به دنیای ما نهد، از ازل «با» پدر بود (نگاه کنید به آیه ۱۴). این نکته، واقعیت بسیار باارزشی را در مورد ذات ابدی الوهیت برای ما آشکار می‌سازد.

یوحنا در انجیل خود پیش از آنکه از قدوسیت، محبت یا حقیقتِ ازلی خدا سخنی گوید، به این واقعیت اشاره می‌کند که «کلام با خدا بود». از اینجا می‌توانیم به واقعیتی ساده اما دگرگون‌کننده پی ببریم، واقعیتی که حقایق بسیار عمیقی را در مورد ماهیت رهبری مسیحی بر ما آشکار می‌سازد.

معنی عبارت «کلام با خدا بود» در ترجمه چندان درست بیان نمی‌شود. لغتی که در اینجا «با» ترجمه شده، در زبان اصلی یونانی حرف اضافهٔ 'pros' است که بیشتر «به»

یا «به‌جانب» معنی می‌دهد. این حرف اضافه در زبان یونانی می‌تواند به معنای حرکت کردن به‌سوی چیزی باشد (بعنوان مثال وقتی در کنار فعل قرار گیرد)، اما در اینجا بیانگر حالت یا وضعیتی است که در آن چیزی مقابل یا روبروی چیزی دیگر است (وقتی مثل اینجا در کنار فعل «بودن» بکار می‌رود).

بنابراین معنای جمله در حقیقت این است که کلمه همواره «رو به‌سوی» خدا داشت. پسر خدا «با» پدر خود ساکن بود، اما از این هم مهم‌تر، او «روئ به‌جانب» پدر داشت. پسر خدا در آغاز، پیش از آنکه چیزی آفریده شود، «با» خدا بود و «روئ به‌جانب» خدا داشت.

یکی از مفسران یونانی در مورد این آیه می‌نویسد: «حرف اضافه pros نه فقط بیانگر حضوری نزدیک در کنار خدا، بلکه نیز نشان‌دهنده صمیمیت و ارتباطی شخصی با خداست» - ارتباطی که غالباً از آن با عنوان «مشارکت» یاد می‌کنیم.

بدین ترتیب در اینجا در این خصوص که خدا از آغاز به چه کاری مشغول بود، به نکته مهمی پی می‌بریم: او در حال مشارکت بود، یعنی با دیگر شخصیت‌های الوهیت در مصاحبت و ارتباطی صمیمی به‌سر می‌برد.

پس خدا از ازل چه می‌کرد؟ چه بود که او را اغنا می‌کرد؟ پاسخ همانا «مشارکت» است. خدا با دیگر شخصیت‌های الوهیت در مشارکت به‌سر می‌برد.

یوحنا در انجیل خود می‌نویسد که عیسی «در بر» (یعنی در آغوش) پدر است (یوحنا ۱: ۱۸). منظور این است که پسر خدا در یگانگی با پدرش به‌سر می‌برد، اما این یگانگی با پدر بسی از یکی بودن فراتر می‌رود. منظور تنها بیان الهیاتی الوهیت مسیح و برابر و هم‌ذات بودن او با پدر نیست، بلکه اصطلاح «در بر پدر بودن» نشان‌دهنده محبت، مشارکت، صمیمیت و ارتباط و مصاحبت دو‌جانبه است. عیسی در آغوش پدر است و از ازل در آغوش پدر بوده است!

سه شخص الوهیت از ازل و پیش از پیدایش عالم هستی با هم در مشارکت به‌سر می‌برده‌اند، و تا به ابد نیز با هم در مشارکت به‌سر خواهند برد - حتی آنگاه که دیگر زمان وجود نداشته باشد.

این است ماهیت ابدی خدا. خدا یعنی مشارکت.

ممکن است تا به حال در هیچ یک از کتب الهیات نظام‌مند به چنین چیزی برخوردیده باشید، اما این حقیقت محض است: ذات الهی همانا مشارکت است. مشارکت یکی از صفات ازلی خداست. خدا به همان اندازه که ابدی، تفکیک‌ناپذیر، حاضر مطلق، دانای مطلق، قادر مطلق و بیکران و لایتناهی است، مشارکت نیز هست. او به همان اندازه که قدوس، عادل، حقیقی، امین، صبور، بخشنده و رحیم است، بنا به ذات خویش مشارکت نیز هست.

درست همانطور که خدا نور است، مشارکت نیز هست. او همانطور که خدای محبت است، خدای مشارکت نیز هست. همانطور که خدایی است پر جلال، خدای مشارکت نیز هست.

هیچ زمانی نبوده که خدا، خدایی سه‌گانه نباشد؛ و هیچ زمانی نبوده که خدا، پویا و فعال نبوده باشد. بنابراین هیچ زمانی نبوده که خدا در حال مشارکت با خود نبوده باشد. مشارکت جزو ذات ابدی خدا و در طبیعت و سرشت اوست. او از ازل به مشارکت مشغول بوده است. آری، کاری که خدا از ازل به آن مشغول بود و او را اغنا می‌کرد، چیزی جز مشارکت نبود!

در ابتدا پسر خدا بود، و پسر خدا با پدرش بود. او «روئی به‌جانبِ» پدرش داشت، بر وی می‌نگریست، و با او مشارکت و مصاحبتی غنی و خودجوش و شادمانه داشت.^۱

حتی پیش از خلقت جهان، الوهیت در خود پویایی و حرکت داشت، و پدر و پسر و روح القدس با یکدیگر در مشارکت و مصاحبتی ازلی به‌سر می‌بردند.

ذات و ماهیت خدا چنین است. مشارکت جزو سرشت خداست. هویت خدا و موجودیت او در مشارکت خلاصه می‌شود. او خدای مشارکت و مصاحبت است. او خدای رابطه‌ای است خودجوش و مملو از محبت و شادی.

۱. جهت بحثی مفصل‌تر پیرامون این حقیقت شگفت‌انگیز، لطفاً مراجعه کنید به کتاب «در او حیات بود» نوشته ملکوم وبر

خدا وقتی انسان را آفرید، او را برای این خلق کرد که بتواند از چنین مشارکت و مصاحبتی بهره‌مند شود. اما انسان با گناه خود مصاحبت و ارتباط صمیمانه با خدا را از دست داد و از حضور او رانده شد. بنابراین عیسی به این جهان آمد و بر صلیب جان داد تا انسان را با خدا مصالحه دهد و او بتواند دوباره با خدا ارتباط برقرار نماید. عیسی مرد تا انسان بتواند بار دیگر از حضور خدا و مشارکت با او بهره‌مند گردد.

در اینجا است که تا به ابد حیات می‌یابیم: در خدا و در مصاحبت و مشارکت با او. اوست سرچشمه و منشاء حیات و ثمرات آن یعنی ایمان، پاکدامنی، پارسایی و محبت. حیات و تمامی ثمرات آن، یعنی ایمان، تقدس، پارسایی، محبت، میوه‌ها و عطایای روح القدس، زندگی کلیسایی و رهبری مسیحی، همه و همه تنها در او و در مصاحبت و مشارکت با او یافت می‌شوند.

«و این است حیات جاودان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسای مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند.» (یوحنا ۱۷: ۳)

حیات خدا در مشارکت خلاصه می‌شود. مشارکت جزو ذات ابدی و موجودیت لایتنهای خداست. جوهر و ذات و قلب الوهیت را مشارکت تشکیل می‌دهد. مشارکت چیزی نیست که خدا صرفاً در ایام بیکاری و اوقات فراغت خود - وقتی کار مهمتری ندارد - بدان مشغول باشد. چیزی نیست که هفته‌ای یک‌بار صبحهای روز یکشنبه بدان بپردازد. مشارکت نشأت گرفته از وجود خداست؛ ماهیت و جوهر جاودانی خداست؛ کل موجودیت اوست.

در ازل خدا بود و در او مشارکت بود. خدا در نظر نداشت که چنین حیاتی را تنها برای خود نگاه دارد، بلکه ما را نیز دعوت کرده تا در این مشارکت و مصاحبت - یعنی در همان مشارکتی که سه شخص الوهیت در آن به سر می‌برند - با او سهیم شویم!

«ما آنچه را دیده و شنیده‌ایم به شما نیز اعلام می‌کنیم تا شما نیز با ما رفاقت (مشارکت) داشته باشید؛ رفاقت ما با پدر و با پسرش عیسای مسیح است.» (۱ یوحنا ۱: ۳)

زندگی مسیحی یعنی همین: سهیم شدن در مشارکت و مصاحبت خودجوش، صمیمانه، شادمانه و ابدی ذات الهی! رهبری مسیحی نیز دقیقاً از همین جا نشأت می‌گیرد: از مشارکت با خدا!

عیسای مسیح در مدت خدمت خود بر این زمین دقیقاً همان طور زیست که همواره زیسته بود: در مشارکت و مصاحبت با پدرش. او همان طور زندگی کرد که پیش از خلقت عالم زندگی کرده بود. کلام «به جانب» خدا بود، و در مشارکت و مصاحبتی صمیمانه و مملو از محبت و شادی با خدا به سر برده، پیوسته بر او می نگرست. این رابطه و مشارکت درونی منشاء رهبری الهی مسیح بود.

عیسای مسیح طی خدمت خود در این جهان پیوسته با پدر در مشارکت و مصاحبت بود. او در مشارکتی دائم با پدرش به سر می بُرد:

«و او که مرا فرستاد، با من است. او مرا تنها نگذاشته، زیرا من همواره آنچه را که مایه خشنودی اوست، انجام می دهم.» (یوحنا ۸: ۲۹)

عیسی از درون و به طور کامل تسلیم خواست و اراده پدرش بود:

«زیرا از آسمان فرود نیامده ام تا به خواست خود عمل کنم، بلکه آمده ام تا خواست فرستنده خویش را به انجام رسانم» (یوحنا ۶: ۳۸)

«اما من کاری را می کنم که پدر به من فرمان داده است، تا جهان بداند که پدر را دوست می دارم» (یوحنا ۱۴: ۳۱)

این مشارکت و مصاحبت و رابطه درونی، منشاء تمامی خدمت و زندگی عیسی در این جهان بود.

عیسی به واسطه این حیات درونی، بر تمامی وسوسه ها غالب آمد (عبرانیان ۴: ۱۵؛ لوقا ۴: ۱۳-۳۹؛ متی ۲۶: ۳۹) و دیگران را آنقدر دوست داشت که جان خود را در راهشان داد (فیلیپیان ۲: ۵-۱۱).

این مشارکت درونی، منشاء و سرچشمه تمام سخنانی بود که از دهان او صادر می شد:

«یهودیان در شگفت شده، می پرسیدند: «این مرد که علم دین نیاموخته، چگونه می تواند از چنین دانشی برخوردار باشد؟» عیسی در جواب ایشان گفت: «تعالیم من از خودم نیست، بلکه از اوست که مرا فرستاده است...» (یوحنا ۷: ۱۵-۱۶).

«...بسیار چیزها دارم که درباره شما بگویم و محکومتان کنم. اما آن که مرا فرستاد، برحق است و من آنچه را از او شنیده‌ام، به جهان باز می‌گویم.» آنان درنیافتند که از پدر با ایشان سخن می‌گوید. پس عیسی بدیشان گفت: «آنگاه که پسر انسان را برافراشتید، در خواهید یافت که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه فقط آن را می‌گویم که پدر به من آموخته است. و او که مرا فرستاد، با من است. او مرا تنها نگذاشته، زیرا من همواره آنچه را که مایه خشنودی اوست، انجام می‌دهم.» (یوحنا ۸: ۲۶-۲۹)

«زیرا آن کس که خدا فرستاد، کلام خدا را بیان می‌کند، چرا که خدا روح را به میزان معین [به او] عطا نمی‌کند.» (یوحنا ۳: ۳۴)

«من از آنچه در حضور پدر دیده‌ام سخن می‌گویم و شما آنچه را از پدر خود شنیده‌اید، انجام می‌دهید.» گفتند: «پدر ما ابراهیم است.» عیسی گفت: «اگر فرزندان ابراهیم بودید، همچون ابراهیم رفتار می‌کردید. اما شما در پی کشتن من هستید؛ و من آنم که حقیقتی را که از خدا شنیدم به شما بازگفتم. ابراهیم چنین رفتار نکرد...» (یوحنا ۸: ۳۸-۴۰)

«زیرا من از جانب خود سخن نگفته‌ام، بلکه پدری که مرا فرستاد به من فرمان داد که چه بگویم و از چه سخن برانم. و من می‌دانم که فرمان او حیات جاویدان است. پس آنچه من می‌گویم درست همان چیزی است که پدر گفته است تا بگویم.» (یوحنا ۱۲: ۴۹-۵۰)

«...این کلام که می‌شنوید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاده است.» (یوحنا ۱۴: ۲۴)

«زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم...» (یوحنا ۱۷: ۸)

از همین روست که عیسی می‌توانست با گفتن تنها چند کلمه به جا، گره‌گشای چالشهایی پیچیده باشد و مخالفانش را ساکت کند (بعنوان مثال، متی ۲۹: ۲۲-۳۲؛ مرقس ۱۲: ۱۶-۱۷؛ یوحنا ۸: ۷). و باز به همین خاطر است که او می‌توانست تنها با بیان یک جمله، به مشکلات عمیق دل آدمی پردازد (بعنوان مثال، لوقا ۱۸: ۲۲؛ یوحنا ۴: ۷-۲۶).

منشاء و سرچشمه همه اعمال او، همین مشارکت درونی او با پدرش بود:

«...باید کارهای فرستنده خود را به انجام برسانم...» (یوحنا ۴:۹)

و نیز منشاء حکمت او بود:

«من از خود کاری نمی توانم کرد، بلکه بنا بر آنچه می شنوم داوری می کنم...»
(یوحنا ۵:۳۰)

«ولی حتی اگر هم بکنم، داوری من درست است، زیرا تنها نیستم، بلکه پدری که مرا فرستاده است نیز با من است» (یوحنا ۸:۱۶)

نیز این مشارکت درونی با پدر، یگانه منشاء قدرت و اقتدار او بود:

«آیا باور ندارید که من در پدرم و پدر در من است؟ سخنانی که من به شما می گویم از خودم نیست، بلکه پدری که در من ساکن است، اوست که کارهای خود را به انجام می رساند» (یوحنا ۱۴:۱۰)

«...خدا عیسای ناصری را با روح القدس و قدرت مسح کرد، به گونه ای که همه جا می گشت و کارهای نیکو می کرد و همه آنان را که زیر ستم ابلیس بودند، شفا می داد از آن رو که خدا با او بود.» (اعمال ۱۰:۳۸).

نیز منشاء توانایی ها و قابلیت های او بود:

«آمین، آمین، به شما می گویم که پسر از خود کاری نمی تواند کرد مگر کارهایی که می بیند پدرش انجام می دهد؛ زیرا هرچه پدر می کند، پسر نیز می کند. زیرا پدر، پسر را دوست می دارد و هر آنچه می کند به او می نمایاند و کارهای بزرگتر از این نیز به او خواهد نمایاند تا به شگفت آید.» (یوحنا ۵:۱۹-۲۰)

«اکنون دریافته اند که هر آنچه به من بخشیده ای، برآستی از جانب تو است.»
(یوحنا ۷:۱۷)

بنابراین عیسی نه فقط زندگی و حیات خود، بلکه حیات و شخصیت پدرش را بر جهان آشکار ساخت:

«...اگر مرا می شناختید، پدر مرا نیز می شناختید؛ اما پس از این او را می شناسید و او را دیده اید.» فیلیپس به او گفت: «سرور ما، پدر را به ما بنما، که همین ما را کافی است.» عیسی به او گفت: «فیلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می گویی ”پدر را به ما بنما“؟» (یوحنا ۷: ۹-۱۴)

«آنگاه عیسی ندا در داد و گفت: «هر که به من ایمان آورد، نه به من، بلکه به فرستنده من ایمان آورده است. هر که بر من بنگرد، بر فرستنده من نگریسته است.»» (یوحنا ۱۲: ۴۴-۴۵)

«هیچ کس هرگز خدا را ندیده است. اما آن خدای یگانه که در بر پدر است، همان او را شناساند.» (یوحنا ۱: ۱۸)

«من نام تو را بر آنان که از جهانیان به من بخشیدی، آشکار ساختم. از آن تو بودند و تو ایشان را به من بخشیدی، و کلامت را نگاه داشتند. اکنون دریافته اند که هر آنچه به من بخشیده ای، براستی از جانب توست.» (یوحنا ۱۷: ۶-۷)

عیسی این گونه بر زمین زندگی کرد. او در مشارکت و مصاحبتی دائمی با پدرش به سر می برد، و از طریق همین مشارکت و ارتباط، به واسطه حیات پدر می زیست و از آن تغذیه می شد. عیسی به سبب مشارکت با پدر، می زیست. حیات او منشعب از مشارکت با پدرش بود.

بنابراین رهبری عیسی نیز از اتحاد او با پدر نشأت می گرفت.

رابطه عیسی با پدرش الگویی است از نوع رابطه ای که ما می توانیم با خدا داشته باشیم.

«کسی که بدن مرا می خورد و خون مرا می نوشد، در من ساکن می شود و من در او. همان گونه که پدر زنده مرا فرستاد و من به سبب پدر زنده ام، آن که مرا می خورد نیز به سبب من زنده خواهد بود.» (یوحنا ۶: ۵۶-۵۷)

عیسی در اینجا در مورد رابطه‌ای سخن می‌گوید که مادام که بر زمین بود با پدر آسمانی خود داشت، و می‌گوید که ما نیز می‌توانیم با او همان رابطه‌ای را داشته باشیم که وی با پدرش داشت. عیسی در این آیات می‌گوید که او به سبب حیات پدرش زنده است، و درست همانطور که او به واسطه پدرش زنده است، ما نیز باید به واسطه حیات او زیست کنیم.

عیسی صرفاً از ما نمی‌خواهد که مسیحی‌وار زیست کنیم یا رهبری مسیحی باشیم، و بعد ما را به حال خود وانهد تا خودمان کشف کنیم که چنین سخنی به چه معناست و چگونه باید انجامش داد. بلکه او با زندگی خود در عمل به ما نشان داد که زندگی مسیحی چگونه است و رهبری مسیحی به چه منوال است. او روشن و واضح به ما نشان داد و گفت که چگونه باید مسیحی‌وار زیست و رهبری کرد: ما باید به واسطه حیات او زیست کنیم، درست همان‌طور که او به واسطه حیات پدرش زیست کرد.

درست همان‌طور که عیسی به واسطه حیات پدرش که در او بود زیست نمود، ما نیز باید به واسطه حیات عیسی که در ماست مسیحی‌وار زندگی کنیم.

«همان‌گونه که پدر زنده مرا فرستاد و من به سبب پدر زنده‌ام، آن که مرا می‌خورد نیز به سبب من زنده خواهد بود.» (یوحنا ۵۷:۶)

درست همان‌طور که عیسی در مشارکت دائم با پدرش می‌زیست، ما نیز باید از طریق روح القدس در مشارکت دائم با او زیست کنیم.

رهبری عیسی تماماً نشأت گرفته از اتحاد او با پدرش بود، و ما را نیز فرستاده است تا همچون او رهبری کنیم (یوحنا ۲۰:۲۱).

عیسای مسیح به ما این وعده عالی را داد که قادر خواهیم بود با خدا مشارکت داشته، در او سلوک کنیم و از مصاحبت با او بهره‌مند شویم:

«آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می‌کند، اوست که مرا دوست می‌دارد؛ و آن که مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهیم ساخت... پدرم او را دوست خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید» (یوحنا ۱۴:۲۱-۲۳)

«ما آنچه را دیده و شنیده‌ایم به شما نیز اعلام می‌کنیم تا شما نیز با ما رفاقت (مشارکت) داشته باشید؛ رفاقت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.»
(۱ یوحنا ۳:۱)

ما به واسطه روح القدس قادر خواهیم بود چنین مشارکت عالی‌ای را با خدا تجربه نماییم:

«اما چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می‌شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت. او مرا جلال خواهد داد، زیرا آنچه را از آن من است گرفته، به شما اعلام خواهد کرد. هر آنچه از آن پدر است، از آن من است. از همین رو گفتم آنچه را از آن من است گرفته، به شما اعلام خواهم کرد» (یوحنا ۱۶:۱۳-۱۵؛ رجوع کنید به لوقا ۲۲:۱۰)

عیسی بر پدر نگریست و ندای او را شنید، و از این رو او را به کاملترین شکل بر جهانیان مکشوف ساخت (یوحنا ۱۷:۱۰). حال روح القدس بر پسر می‌نگرد و به ندای او گوش می‌سپرد، و بدین گونه پسر خدا را بر ما مکشوف می‌سازد.

به‌علاوه، همان‌طور که مشارکت و مصاحبت دائمی عیسی با پدرش منشاء تمام گفتار و اعمال او، و در واقع منشاء کل زندگی و خدمت و رهبری او بود، تجربه ما از مشارکت و مصاحبت با خدا نیز منشاء و سرچشمه شخصیت واقعی مسیحی، ثمرات روح و رهبری مسیحی در زندگی ما خواهد بود.

«و همه ما که با چهره بی حجاب، جلال خداوند را، چنان که در آینه‌ای، می‌نگریم، به‌صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فزون‌تر دگرگون می‌شویم؛ و این از خداوند سرچشمه می‌گیرد که روح است.» (۲ قرن‌تین ۱۸:۳)

«قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد» (فیلیپیان ۴:۱۳)

«در آن روز، خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما»
(یوحنا ۱۴:۲۰)

«...کسی که در من می ماند و من در او، میوه بسیار می آورد؛ زیرا جدا از من هیچ نمی توانید کرد» (یوحنا ۱۵:۵)

«تا رفتار شما شایسته خداوند باشد، و بتوانید او را از هر جهت خشنود سازید: یعنی در هر کار نیک ثمر آورید و در شناخت خدا رشد کنید و با همه نیرویی که از قدرت پر جلال او سرچشمه می گیرد، از هر حیث نیرومند شوید تا صبر و تحمل بسیار داشته باشید، و نیز تا شادمانه پدر را شکر گوید...» (کولسیان ۱:۱۰-۱۲)

«پس همانگونه که مسیح عیسای خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید: در او ریشه گیرید و بنا شوید، و همانگونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار شده لبریز از شکرگزاری باشید» (کولسیان ۲:۶-۷)

«و شما در او، که همه ریاستها و قدرتها را سر است، از کمال برخوردار گشته اید» (کولسیان ۲:۱۰)

«پس اگر در مسیح دلگرمید، اگر محبت او مایه تسلی شماست، اگر در روح رفاقت دارید، و اگر از رحم و شفقت برخوردارید...» (فیلیپیان ۲:۱)

«به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد» (رومیان ۸:۳۷)

«اما به فیض خدا آنچه هستیم، هستیم و فیض او نسبت به من بی ثمر نبوده است. برعکس، من از همه آنها سخت تر کار کردم، اما نه خودم، بلکه آن فیض خدا که با من است» (۱ قرنتیان ۱۵:۱۰)

«زیرا ما خود را موعظه نمی کنیم، بلکه عیسای مسیح را به عنوان خداوند موعظه می کنیم، و از خود تنها به خاطر عیسی، و آن هم فقط به عنوان خادم شما سخن می گوئیم. زیرا همان خدا که گفت: «نور از میان تاریکی بتابد»، نور خود را در دلهای ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهره مسیح، ما را منور سازد. اما این

گنجینه را در ظروف خاکی داریم، تا آشکار باشد که این قدرت خارق‌العاده از خداست نه از ما.» (۲قرن‌تیا ۴:۵-۷)

«با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به‌خاطر من داد.» (غلاطیان ۲:۲۰)

«اگر کسی سخن می‌گوید، همچون سخنگوی خدا بگوید؛ و اگر کسی خدمت می‌کند، با قدرتی که خدا می‌بخشد خدمت کند، تا در همه چیز، خدا به‌واسطه عیسای مسیح تمجید شود. جلال و توانایی تا ابد بر او باد. آمین.» (۱پطرس ۴:۱۱)

«قدرت الهی او هرآنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به‌واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است. او به‌واسطه اینها وعده‌های عظیم و گرانهای خود را به ما بخشیده، تا از طریق آنها شریک طبیعت الهی شوید و از فساد که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، برهید.» (۲پطرس ۱:۳-۴)

در نتیجه، درست همان‌طور که عیسی با زیست نمودن به‌سبب حیات پدرش او را بر جهانیان آشکار ساخت، ما نیز با زیستن به‌واسطه حیات عیسی که در ما ساکن است، زندگی و وجود او را بر جهانیان آشکار می‌سازیم. پولس رسول در این باره می‌فرماید:

«اما چون خشنودی او که مرا از بطن مادرم وقف کار خود کرد و به‌واسطه فیض خود مرا فراخواند در این بود که پسر خود را در من آشکار سازد تا به او در میان غیریهودیان بشارت دهم...» (غلاطیان ۱:۱۵-۱۶)

«زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند...» (رومیان ۸:۲۹)

«همواره مرگ عیسی را در بدن خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی نیز در بدن ما ظاهر شود. زیرا ما که زنده‌ایم، همواره به‌خاطر عیسی به مرگ سپرده می‌شویم تا حیات او در بدن فانی ما آشکار گردد. پس مرگ در ما عمل می‌کند، اما حیات در شما.» (۲قرن‌تیا ۴: ۱۰-۱۲)

از طریق مشارکت درونی با خداست که در طبیعت او سهیم می‌شویم (۲قرن‌تیا ۳: ۱۸).

«تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا دست یابیم و بالغ شده، به بلندای کامل قامت مسیح برسیم. آنگاه... با بیان محبت‌آمیز حقیقت، از هر حیث تا به حد او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد» (افسیان ۴: ۱۳-۱۵)

«من در آنان و تو در من. چنان‌کن که آنان نیز کاملاً یک گردند تا جهان بداند که تو مرا فرستاده‌ای، و ایشان را همان‌گونه دوست داشتی که مرا دوست داشتی.» (یوحنا ۱۷: ۲۳؛ نیز نگاه کنید به متی ۱۰: ۲۰)

«هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است؛ اما اگر یکدیگر را محبت کنیم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما به کمال رسیده است» (۱ یوحنا ۴: ۱۲)

ماهیت زندگی مسیحی نیز صرفاً همین است: اتحاد با مسیح و زیستن به واسطه حیات او که در ما ساکن است.

بنابراین، منشاء و سرچشمه رهبری مسیحی این است: مشارکت با عیسای مسیح از طریق روح او که در ما ساکن است. رفاقت و مشارکت با خداوند است که ما را قادر می‌سازد مطابق حیات خداوند زندگی و رهبری کنیم.

«کسی که در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد؛ زیرا جدا از من، هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵: ۵)

منظورمان از «رابطه» (در الگوی رهبری مبتنی بر «وصل رابطه»)، همین مشارکت الهی است. از طریق مشارکت درونی با خداست که در طبیعت او سهیم می‌شویم

(۲قرن‌تیاں ۱۸:۳). از طریق مشارکت با اوست که او کارهای خود، عطایا و ثمرات خود، بردباری و صبر و تحمل خود، رهبری خود و در نهایت وجود خودش را به ما منتقل می‌کند. به واسطهٔ مشارکت با اوست که او خودش را از طریق ما بر جهان آشکار می‌سازد. از طریق مشارکت با خداست که می‌توانیم مسیحی‌وار زندگی کنیم و مسیح‌گونه رهبری نماییم.

درست همان‌گونه که مشارکت عیسی با پدرش او را قادر ساخت به واسطهٔ حیات پدرش زیست کند و رهبری نماید، مشارکت ما با پدر و پسر نیز یگانه منشاء زندگی و رهبری ما خواهد بود.

در مشارکت با خدا حیات است و کاملیت زندگی مسیحی. مسیح فرمود که ما باید از او "تغذیه کنیم"، در او شراکت داشته باشیم و بدین‌سان محض او زیست نماییم. باید در او بمانیم و او در ما. ما دعوت شده‌ایم که با او مشارکت داشته باشیم، بر او بنگریم، و در فعالیت جاودانهٔ الوهیت، یعنی در مشارکت الهی، سهیم شویم.

براستی که چه افتخار عظیمی! چه دعوت عظیمی! این است معنای زندگی مسیحی!

«و این است حیات جاویدان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسای مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند.» (یوحنا ۱۷:۳)

رهبری مسیحی همین است. رهبری مسیحی در عیسای مسیح است، در مشارکت شخصی با اوست؛ رهبری مسیحی همانا در حضور جاودانهٔ اوست.

رهبری مسیحی تنها در عیسای مسیح یافت می‌شود. رهبری واقعی را جز او در هیچ چیز دیگر نباید جست. رهبری حقیقی تنها در وجود او و در اتحاد و مشارکتی زنده و پویا با او امکان‌پذیر است.

رهبری مسیحی با عیسای مسیح آغاز می‌شود، و اگر چنین نباشد سراسر پوچ و بی‌ارزش است.

نقطه آغاز رهبری واقعی مسیحی، خود مسیح است و بس. عیسی آن یگانه بنیان و سنگ‌زاویه‌ای است که باید در زندگی رهبر مسیحی وجود داشته باشد. رهبر باید خدا را بشناسد، هر روزه با او راه رود، و در اتحاد و مشارکت درونی با او به سر بُرد.

عیسای مسیح باید بنیان و شالوده زندگی و خدمت ما باشد. همه چیز باید از رابطه‌ای شخصی و روزانه با خداوند عیسی سرچشمه بگیرد.

شاگردان عیسی نیز به پشتوانه مشارکت‌شان با عیسی، رهبری می‌کردند:

«چون شهادت پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که افرادی آموزش ندیده و عامی هستند، در شگفت شدند و دریافتند که از یاران عیسی بوده‌اند.» (اعمال رسولان ۴:۱۳)

پطرس و یوحنا با اینکه آموزش خاصی ندیده بودند و افراد تحصیل کرده‌ای نبودند (رجوع کنید به یوحنا ۷:۱۵؛ ۲۱:۶)، اما اطرافیان‌شان از شهادت و جسارت آنان شگفت‌زده می‌شدند و درمی‌یافتند که علتش این است که آنان با عیسی بوده‌اند. این امر در مورد ما نیز می‌تواند و باید صدق کند!

«در من بمانید، و من نیز در شما می‌مانم. چنانکه شاخه نمی‌تواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند، شما نیز نمی‌توانید میوه آورید اگر در من نمانید. من تاکم و شما شاخه‌های آن. کسی که در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد؛ زیرا جدا از من، هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵:۴-۵)

عیسی تاک است و ما شاخه‌ها. تنها با ماندن در اوست که می‌توانیم آن نوع رهبری را که مورد پسند خداست میوه بیاوریم.

یکی از اولین کارهای عیسی این بود که طرز دعا کردن را به شاگردانش بیاموزد:

«روزی عیسی در مکانی دعا می‌کرد. چون دعایش به پایان رسید، یکی از شاگردان به او گفت: «ای سرور ما، دعا کردن را به ما بیاموز، همان‌گونه که یحیی به شاگردان خود آموخت.» به ایشان گفت: «چون دعا می‌کنید، بگویید...» (لوقا ۱۱:۱-۲)

از قرار معلوم، یحیی تعمیددهنده نیز همین تعلیم را به شاگردان خود داده بود و طرز دعا کردن را به آنها یاد داده بود. آری، ارتباط با خدا باید در زندگی رهبر مکان اول را داشته باشد. رهبری ما در واقع تداوم رهبری اوست (۱ پطرس ۲: ۵)؛ بنابراین باید از اتحاد ما با او نیز نشأت بگیرد.

رهبری که خدا را می‌شناسد:

- بز او توکل خواهد داشت،
- در او احساس امنیت خواهد کرد. این امر فوق‌العاده مهم است، زیرا خدمت رهبری اغلب با طرد شدن‌های بسیار دردناکی همراه است.
- به دعا وقت خواهد داد و مدتهای مدیدی را در دعا در حضور خدا سپری خواهد کرد. خود عیسای مسیح نیز مدتها در دعا در حضور پدر می‌ماند و دعاهايش زنده و پویا بود، زیرا پدر خود را می‌شناخت؛ پولس رسول نیز دعاهايش پویا و پر قدرت بود، زیرا عیسای مسیح را می‌شناخت. رهبر مسیحی نیز اگر در اتحاد و یگانگی درونی با عیسای مسیح به سر بُرد، دعاهايش پویا و نیرومند خواهد بود.
- قوم خدا را دوست خواهد داشت همانطور که مسیح آنها را دوست دارد و محبت می‌کند.
- در رنج‌های مسیح با او متحد خواهد بود، که ثمره آن بلوغ روحانی، فروتنی و ایمان به خدا خواهد بود.

متأسفانه رهبران مسیحی اغلب خود را چنان با "مشغولیت‌های خدمتی" سرگرم می‌کنند که از وقت‌گذراندن با مسیح و مشارکت با او و در نتیجه پروراندن سیرت درونی‌شان غافل می‌مانند.

بسیاری از مسیحیان صرفاً با خدا و امور مربوط به او "آشنا" هستند، اما ارتباطی صمیمانه و مداوم با او ندارند و در یگانگی و اتحاد دائم با خداوندشان به سر نمی‌برند. منظور از شناختن خدا صرفاً آشنایی با او نیست (که اغلب به کبر و غرور و فخر فروشی می‌انجامد)، بلکه شناخت خدا یعنی اتحاد و یگانگی واقعی با او.

برای شخص رهبر مکاشفه‌ای بالاتر از مکاشفه شخص خود عیسای مسیح وجود ندارد:

«شَمعون پطرس پاسخ داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» عیسی گفت: «خوشا به حال تو، ای شَمعون، پسر یونا! زیرا این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد، بلکه پدر من که در آسمان است.» (متی ۱۶: ۱۶-۱۷)

بنیان و شالوده زندگی و خدمت رهبر مسیحی باید بر همین مکاشفه شخص عیسای مسیح مبتنی باشد. تمامی عمارات روحانی باید بر این بنیاد بنا شوند، یعنی بر مکاشفه شخص عیسای مسیح. و این مکاشفه صرفاً یک سلسله اطلاعات راجع به زندگی و مرگ مسیح نیست. رهبر باید مکاشفه‌ای درونی از شخصیت و موجودیت عیسای مسیح داشته باشد - مکاشفه‌ای که زندگی او را بکلی متحول سازد.

در روزگار عیسی خیلی‌ها از پی او می‌رفتند و حتی از او شفا نیز می‌گرفتند، اما او را "نمی‌شناختند". آنها عیسی را صرفاً پاسخی می‌دیدند به برخی از نیازها و مشکلات‌شان، اما نه بنیانی که زندگی و خدمت‌شان بر آن استوار باشد. به همین ترتیب امروزه نیز بسیاری از رهبران مسیحی می‌کوشند از عیسای مسیح صرفاً جهت رسیدن به اهداف و مقاصد خودشان استفاده کنند.

پدر برای پسر خود غیرت بسیار دارد و بنیان و شالوده‌ای غیر از مکاشفه پسرش نمی‌پذیرد. هر مکاشفه‌ای غیر از مکاشفه شخص عیسای مسیح صرفاً مایه انحراف و کج‌روی است. هر منبع دیگری برای رهبری غیر از عیسای مسیح فقط مایه اتلاف وقت و انرژی است. عیسی باید در همه امور مقدم و برتر باشد.

«او بدن، یعنی کلیسا، را سر است. او سرآغاز و نخستزاده از میان مردگان است، تا در همه چیز برتری از آن او باشد.» (کولسیان ۱: ۱۸)

وقتی شخص رهبر پیش از هر چیز نخست زندگی درونی خود را بر مسیح بنا می‌کند، زندگی خدمتی‌اش نیز بکلی متحول می‌شود. دُورن فرومکه (DeVern Fromke) در این باره می‌گوید:

... همچنانکه مسیح در تار و پود زندگی درونی ما تنیده می‌شود، بوضوح در خواهیم یافت که تنها او می‌تواند تشکیل دهنده مصالح لازم جهت بنای عمارتی روحانی باشد...

باید بدانیم که هیچ خدمت بیرونی از آن چه باید نخست در درون خود ما انجام شود، مهمتر نیست... اگر بنیان درستی در خود ما پی افکنده شده باشد، می توانیم چنین بنیانی را در دیگران نیز پی افکنیم. اگر عمارت روحانی درستی در خود ما بنا شده باشد، آنوقت قادر خواهیم بود در دیگران نیز چنین عمارتی را بنا کنیم. خدمت بیرونی ما در واقع انعکاسی است از زندگی درونی خودمان.

ظاهراً پولس این اصل را خوب می دانست. او که زمانی در رساله اش به کلیسای قرن تس نوشتنه بود: «من بنیانی نهاده ام»، حال در ادامه می نویسد: «اما اگر کسی بر این پی ساختمان از طلا یا نقره یا سنگهای گرانها یا چوب یا علف یا کاه بسازد، آشکار خواهد شد که چه کرده است.» (۱ قرنتیان ۳: ۱۰)

خدا ممکن است اجازه دهد کارهایی که در زندگی می کنیم و عمل دست ماست به طور موقت برقرار بماند، اما هرگز اجازه نخواهد داد آنچه که جزو مصالح درست نیست بر بنیادی که او نهاده دوام بیاورد. در واقع می توان صدای خدا را شنید که به برخی از کسانی که هم اکنون سخت سرگرم ساختن اند می گوید: «ممکن است تمامی عمرت را صرف اینکار کنی، اما مطمئن باش که می سوزد و از بین می رود زیرا مواد و مصالح مناسب به کار نبرده ای. مصالح تو از آن نوعی نیست که از مسیح نشأت گرفته باشد و من با روح خود در زندگی مسیحیان تنیده باشم.»

این چوب و کاه و علف که خدا اجازه نمی دهد جزو مصالح بکار رفته در عمارت روحانی باشد، دقیقاً چه چیزهایی است؟ می توان شبانی را مثال زد که سال ها زحمت کشیده و جمعیتی را گرد هم آورده است. در ظاهر چنین به نظر می رسد که برآستی کاری بزرگ انجام شده است، اما خدا می بیند که تمام این تلاش و کوشش، از انسان بوده و روح او در آن نقشی نداشته است. خدا می گوید: «اینها همه صرفاً توده ای از تخته چوب است. نمی توانم اینها را بپذیرم مگر آنکه با طلا پوشیده شده باشند. و این زراندود کردن نه کار انسان، بلکه عمل روح خدا است.» و به ناچار فریاد برمی آورد که: «مگر به شما نگفتم که نمی توانم این شالوده و بنیان را بپذیرم زیرا ساخته دست بشر است؟ این بنیان بیش از حد زمینی است. دست مایه من باید از طلا باشد که خودم آنرا کوبیده ام و در تون آتش گداخته، پاک و خالص ساختم.»

لابد دیده‌اید کسانی را که علم و دانش آموخته و آموزه‌ها و مفاهیم الهیاتی تعلیم گرفته‌اند. و بالینحال آنگاه که برآستی در تنگنا و زیر فشار قرار گرفته‌اند، هرآنچه از آموخته‌هایشان که جنبه حقیقی نیافته، از بین رفته و نتوانسته است آنها را سرپا نگاه دارد. اندوخته‌های ذهنی‌شان صرفاً مانند همان کاه و علفی است که از آن تغذیه کرده‌اند، و کاه و علف هیچگاه نمی‌تواند انسان درونی‌شان را تغذیه کند و مصالح درستی برای بنای عمارت روحانی باشد. چندی پیش از برادری که ۱۵ سال معلم کتاب مقدس بوده، اعترافی تکان‌دهنده شنیدم: «آموخته‌هایم در تمام این سالها صرفاً به کبر و غرور دامن زده و مایه فخر فروشی‌ام بوده است، و به بنا شدن انسان درونی‌ام هیچ کمکی نکرده است. در ظاهر معمار و سازنده‌ام، اما از درون ویران و درمانده. خود جز از کاه و علف تغذیه نکرده‌ام و در نتیجه کاه و علف نیز به خوردِ دیگران داده‌ام.»

بزرگترین نیاز فرد رهبر، شناخت خداوند است. تی آستین سپارکس^۱ (T. Austin Sparks) می‌گوید:

«می‌خواهم مسیح و نیروی رستائیزش را بشناسم» (فیلیپیان ۳: ۱۰). «...دیری است که با شما هستم و هنوز مرا نشناخته‌ای؟» (یوحنا ۱۴: ۹). فیلیپیان ۱: ۱۰؛ عبرانیان ۸: ۱۱؛ یوحنا ۲: ۲۰ و ۲۷.

برای فرزندان خدا چیزی مهم‌تر از این نیست که دریابند اراده خداوند برای زندگی‌شان در وهله نخست این است که او را بشناسند. غایت و مقصود هرآنچه که خداوند برای ما در نظر دارد، همین شناخت خود اوست. بزرگترین نیاز ما، شناخت اوست.

راز قدرت، وفاداری و امین ماندن در خدمت، همین شناخت خداوند است. معیار مفید بودن ما برای خداوند، میزان شناخت ما از اوست. تمام هم و غم پولس نیز همین شناخت عمیق‌تر خداوند بود. دلیل اینکه او آنطور خستگی‌ناپذیر برای مقدسین جد و جهد می‌کرد، همین شناخت خداوند بود. کل رساله عبرانیان نیز حول همین محور اصلی شناخت خداوند دور می‌زند. در مورد عیسای مسیح نیز می‌بینیم که راز زندگی، خدمت، شکیبایی و اقتدار او به‌عنوان پسر انسان، همین شناخت پدر بود.

تمامی این حقایق نیاز به بررسی دقیقتر دارد. طبق معمول، بررسی خود را همواره با خداوند عیسی آغاز می‌کنیم که نماینده خدا بر زمین و منعکس‌کننده ذهنیت خدا بود. در طول حیات او بر زمین، هیچ جنبه‌ای از زندگی و خدمت او نبود که مستقیماً از شناخت درونی‌اش از پدرش خدا الهام و نشأت نگرفته باشد. هیچگاه نباید فراموش کنیم که عیسی در زندگی خود از هر لحاظ کاملاً متکی به خدا بود - اتکایی که داوطلبانه آن را پذیرفته بود. او همه چیز را به پدرش نسبت می‌داد: سخنان خود را، حکمت خود را، و کارهای عظیمی را که انجام می‌داد. تمام معجزاتی که عیسی انجام می‌داد، شاگردانش نیز قادر به انجام آن بودند. دلیلش این نبود که شاگردان هم سطح او بودند. الوهیت عیسی به قوت خود باقی بود و او کماکان خدای مجسم بود. اما او از نقطه نظر انسانی، محدودیتها و متکی بودن انسان را بر خود پذیرفته بود تا خدا خود را از طریق او بر آدمیان مکشوف سازد. در اینجا صحبت از تبعیتی است که باعث می‌شد عیسی از خود هیچ کاری نتواند انجام دهد (یوحنا ۵: ۱۹ و غیره). اصل حاکم بر تک تک جنبه‌های زندگی عیسی، شناخت او از خدا بود. او شناخت خود از پدر را در قالب سخنانی که بر زبان می‌آورد، اعمالی که انجام می‌داد، و افرادی که با آنها نشست و برخاست می‌کرد، نشان می‌داد. زمان سخن گفتن او، عمل کردن او، رفتن، ماندن، تسلیم شدن، امتناع ورزیدن و سکوت اختیار کردن او، انگیزه‌های او، ادعاهایش، اعترافاتش، سئوال‌تس و توصیه‌هایش، همه و همه حکایت از شناخت عمیق او از پدر داشت. او می‌دانست که چه هنگام باید حیات خود را فدا سازد و چه هنگام باید آن را پاس بدارد. آری، همه چیز در اینجا در سایه شناخت درونی عیسی از پدرش خداست. در اعمال رسولان بعنوان مکاشفه ذهن خدا در عمل، و رسالات بعنوان مکاشفه ذهن خدا در قالب آموزه، نمونه‌های فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد اراده خدا این است که این اصل مهم در خلال اعصار و در روزگار ما نیز همواره بر زندگی قوم خدا حاکم باشد. در مورد خداوند عیسی، چنین شناختی از پدر همانا راز قدرت، برتری و اقتدار مطلق او بود.

معلمین اسرائیل او را خواهند جست و دلیل جست‌ن‌شان همانا شناختن اوست: «تو معلم اسرائیلی و این چیزها را در نمی‌یابی؟» (یوحنا ۳: ۱۰). نیکودیموس به نزد آن یگانه‌ای آمده است که می‌داند و صاحب شناخت است، و اقتدارش بسی برتر از کاتبان، نه صرفاً از حیث رتبه بلکه به لحاظ نوع اقتدار نیز.

در بخشهای پایانی انجیل یوحنا که بویژه به همین موضوع می‌پردازد، واژه «شناختن» تقریباً پنجاه و پنج بار تکرار شده است. بعنوان مثال، عیسای مسیح می‌فرماید: «این

است حیات جاویدان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسای مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند» (یوحنا ۱۷:۳). البته این بدان معنا نیست که حیات جاویدان تنها بر اساس این شناخت اعطا می‌شود. حیات جاویدان را می‌توان با شناخت بسیار محدود نیز بدست آورد. اما حیات وافر ارتباط مستقیمی با این شناخت دارد: هر چه او را بیشتر بشناسیم، حیات مان بیشتر و غنی تر خواهد بود. آری، شناخت به حیات می‌انجامد و حیات به شناخت. بنابراین با نگاه به خود خداوند عیسی که بعنوان انسان، نمایانگر انسانی است که مورد نظر خداست، درمی‌یابیم که اراده خدا برای ما آدمیان بیش و پیش از هر چیز این است که خداوند خود را بشناسیم.

این واقعیت، یعنی شناخت خداوند عیسی، به تمامی تجربیات، آزمایشات، درد و رنجها، سردرگمی‌ها، ضعفها، خطرات، پیچ‌های تند زندگی و فشارها و نامایماتی که متحمل می‌شویم، معنا می‌بخشد. درست است که ترکیه روح، پرورش عطایا، و زدوده شدن ناخالصی‌ها همه و همه جزو اهداف آتش است، اما هدف فراتر همانا این است که ما با عبور از این آتش، خداوند عیسی را بهتر بشناسیم. برای شناخت درست خداوند تنها یک راه وجود دارد و آن تجربه کردن خود اوست.

گاه فکرمان چنان با کار و خدمت مشغول است که تصور می‌کنیم هدف اصلی زندگی همین است که کارهایی برای خداوند انجام دهیم. خدمت می‌شود هم و غم زندگی مان! و می‌کوشیم از طریق مطالعه و کسب شناخت در مورد امور مختلف، خود را برای انجام خدمت هر چه بهتر مجهز سازیم. صید جانها، تعلیم به ایمانداران، یا بکار گرفتن افراد برای مان به مهمترین هدف تبدیل می‌شود. مشغله فکری مان این است که کتاب مقدس را خوب فراگیریم تا بتوانیم در کار خدمت رهبران خوبی باشیم. البته اینها همه اهداف والایی است و همگی لازم، اما فراتر از همه این چیزها آنچه بیش از همه برای خداوند اهمیت دارد این است که خود او را بشناسیم. کاملاً این امکان وجود دارد که کتاب مقدس را بخوبی آموخته باشیم، در مورد تعالیم و آموزه‌های مسیحی اطلاعات جامعی کسب کرده باشیم، از حقایق ایمانی بخوبی دفاع کرده باشیم، به طرزی خستگی‌ناپذیر در کلیسا خدمت کرده باشیم و تعهدمان به نجات جانها نیز انکارناپذیر باشد، اما متأسفانه در درون از خدا شناختی بسیار سطحی و ناکافی داشته باشیم. اغلب اوقات خداوند مجبور می‌شود خدمت مان را از ما بگیرد تا بلکه متوجه خود او شویم. آنچه در نهایت ارزش واقعی دارد نه اطلاعاتی که به مردم می‌دهیم یا درستی تعالیمی

که ارائه می‌دهیم یا مقدار کاری که می‌کنیم یا حقایقی که به آنها اعتقاد داریم، بلکه این است که خود خداوند را تا چه حد به گونه‌ای عمیق و پر قدرت می‌شناسیم. آنگاه که تمام چیزهای دیگر از بین برود، تنها چیزی که باقی خواهد ماند همین یک چیز است: شناخت خداوند. آنچه باعث می‌شود خدمتی که انجام می‌دهیم پس از رفتن ما همچنان پایدار و ماندگار بماند، همین شناخت خداوند است. ممکن است به راه‌های مختلف و طرق گوناگون به زندگی جسمانی مردم کمک کنیم، اما خدمت واقعی ما به آنها بسته به میزان شناختی است که خودمان از خداوند داریم...»

هوارد او. پیتمن به مدت ۳۵ سال یک خادم باپتیست بود.^۱ او در روز سوم آگوست سال ۱۹۷۹ دچار خونریزی داخلی شد و چند ساعت بعد از لحاظ فیزیکی مرگ را تجربه کرد. روح از پیکرش جدا شد، و او را به حضور تخت خدا بردند. او آنجا ملتسمانه از خدا خواست اجازه دهد قدری دیگر در این دنیا زندگی کند. در آنجا بود که خدا به او نشان داد در دوران حیاتش در این دنیا برآستی چگونه زیسته است. وی در این باره می‌گوید:

«همچنانکه مقابل دروازه‌های آسمان ایستاده بودم، می‌توانستم شادی و سرور و رضایت خاطری را که بر آسمان حکمفرما بود بخوبی حس کنم. گرمایی را که از آسمان ساطع می‌شد احساس می‌کردم، و همچنانکه ایستاده بودم تا عریضه خود را به حضور خدا بیاورم، قدرت مهیب او را در تمامی تار و پود وجودم حس می‌کردم.

با شهامت و با سَری افراشته نزد تخت خدا حاضر شدم و شروع کردم به یادآوری اینکه در مدت زندگی خود بر زمین چقدر او را دوست داشته، عبادتش کرده و خدمتش نموده‌ام. به خدا یادآور شدم که در راهش چه فداکاری‌ها کرده‌ام. تمام کارهایی را که برای خدا انجام داده بودم یکی پس از دیگری به او یادآور شدم. توضیح دادم که در کوچکی او را در قلب خود پذیرفته و قسمت اعظم عمر خویش در خدمت او سپری نموده‌ام. به خدا یادآور شدم که حال در بد مخمصه‌ای افتاده‌ام و تنها او قادر است قدری بیشتر به من مهلت دهد و مرا به زندگی فیزیکی بازگرداند. تمام مدتی که سخن می‌گفتم، خدا لب فرو بسته بود و ساکت بود. پس از پایان عرایضم، طنین رسای صدای خدا را شنیدم که مرا پاسخ می‌گفت.

۱. مطلب زیر برگرفته از کتاب «پلیس‌بو» نوشته هوارد پیتمن است، صفحات ۳۲ تا ۳۴

حتی پیش از آنکه کلمات از دهان او خارج شود، خروش رعدآسای صدایش از ورای دروازه‌های آسمان چون پُتکی بر من فرود آمد. همچنانکه آماده می‌شد تا به من بگوید که در این دنیا برآستی چگونه زیسته‌ام، می‌توانستم سنگینی غضب او را حس کنم که مرا بر زمین می‌افکند. خدا به من گفت که درباره‌ی من و دیگرانی که در این دنیا چون من زیسته‌اند، چه می‌اندیشد. او به من گفت که ایمانم مرده است، کارها و خدماتم قابل قبول نیست، و اینکه تمام تلاش و کوشش‌هایم بیهوده بوده است. گفت که واقعاً کراهِت‌آور است این‌گونه زندگی کرده باشم و آنوقت به خود جرأت داده، بگویم که زندگی‌ام وقف او بوده است!

باورم نمی‌شد که خدا دارد این‌گونه با من سخن می‌گوید! من سال‌ها او را خدمت کرده بودم! فکر می‌کردم زندگی خداپسندانه‌ای داشته‌ام! در همان حال که خدا خطایای مرا برمی‌شمرد، به خودم می‌گفتم که او حتماً مرا با کس دیگری اشتباه گرفته است! حتی توان حرکت نداشتنم، چه رسد به اینکه بخواهم به آنچه می‌گوید اعتراض کنم. اما در درون، سخت وحشت کرده بودم.

به خودم گفتم که محال است خدا در مورد من چنین سخن بگوید! باورم نمی‌شد که خدا دارد آن سخنان را خطاب به من بیان می‌کند! تمام آن سال‌ها فکر می‌کردم همه کارهایم برای خداست! و حال او به من می‌گفت که هرچه تا به حال کرده‌ام صرفاً برای خودم بوده است! حتی موقعی که موعظه می‌کرده‌ام و در مورد فیض نجات‌بخش مسیح شهادت می‌داده‌ام، برای خودم چنین می‌کرده‌ام تا وجدانم آسوده باشد. در واقع عشق اول و آن همه کارهایی که انجام داده بودم جملگی برای خودم بود، و تنها پس از برآورده شدن نیازها و خواسته‌های خودم بود که برای آنکه وجدانم آسوده باشد به فکر انجام کار خدا می‌افتادم. به همین جهت اولویت‌هایم یکسره اشتباه و غیرقابل قبول بود. در واقع من برای خودم نوعی بُت شده بودم.

خدا در تعالیم خود روشن و واضح گفته است که خدایی است باغیرت، و هیچ خدای دیگری را جز خود نمی‌پذیرد؛ چه این خدایان از سنگ و چوب باشند، چه از گوشت و خون یا هر چیز دیگر. او هیچ خدایی را جز خود نمی‌پذیرد...

حال که در حضور پرهیت او ایستاده بودم و اینگونه سرزنش می‌شدم، معنای دو قسمت از کتاب مقدس برای اولین بار همچون بلور برایم روشن شد:

«عیسی سپس رو به شاگردان کرد و فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید. زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را باز خواهد یافت. انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟ انسان برای بازیافتن جان خود چه می تواند بدهد؟» (متی ۱۶: ۲۴-۲۶)

«هر که نزد من آید و از پدر و مادر، زن و فرزند، برادر و خواهر، و حتی از جان خود متنفر نباشد، شاگرد من نتواند بود. و هر که صلیب خود برنگیرد و از پی من نیاید، شاگرد من نتواند بود... هیچ یک از شما تا از تمام دارایی خود دست نشوید، شاگرد من نتوانید بود.» (لوقا ۱۴: ۲۶-۳۳)

همچنانکه خدا انگیزه واقعی ام را برایم توضیح می داد، برای اولین بار به وضوح دریافتم که اعمالم تا چه حد مرده و بی فایده بوده است. از شدت غضب خدا نه می توانستم سرپا بایستم و نه توان سخن گفتن داشتم. هیچ قدرتی در من باقی نمانده بود و چون تکه پارچه ای خیس بر زمین افتاده و از درد بخود می پیچیدم.

باید بگویم که خدا در تمام مدتی که مرا توبیخ می کرد، هیچگاه نگفت که از نجات محروم یا نامم در دفتر حیات بره نیامده است. او هرگز راجع به نجات با من سخن نگفت بلکه صحبتش تنها در مورد کارهایی بود که در طول زندگی انجام داده بودم. او به من گفت که زندگی ای که بر روی زمین داشتم به هیچ وجه شایسته یک مسیحی واقعی نبوده است و پذیرفتنی نیست. همچنانکه او در مورد اعمال مرده ام سخن می گفت، خاطرنشان کرد که هستند برخی که می پندارند نجات یافته اند حال آنکه از نجات محرومند. اینگونه افراد غضب جاودان او را تجربه خواهند کرد. همچنین روشن و واضح به من گفت که از فرزندان او بسیاری دیگر نیز در روز داورى خود را در وضعیت من خواهند یافت. اینجا بود که معنی واقعی اقرنثیان ۱۵: ۳ را دریافتم: «اگر آنچه کرده، بسوزد، زیان خواهد دید؛ و هر چند خود نجات خواهد یافت، اما همچون کسی خواهد بود که از میان شعله های آتش جان به در برده باشد.»^۱

۱. خدا از سر لطف خود، بار دیگر پیت من را به زندگی بازگرداند و او را به این جهان فرستاد با این پیام که عیسی بزودی باز خواهد گشت.

یکبار عیسی در رویا به ملاقات یکی از دوستان من آمد و توده‌ای زباله متعفن به او نشان داد - کوهی از زباله و کثافت که برآستی مشمئزکننده بود و بوی گند می‌داد. دوست من متوجه شد که بوی تعفن زباله‌ها در قسمت وسط بسیار شدیدتر و مشمئزکننده‌تر است. خداوند به او گفت که صالح‌ترین اعمال او به مراتب از متعفن‌ترین قسمت آن زباله‌ها، مشمئزکننده‌تر است.

«زیراکه جمیع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه‌ای کثیف است...» (اشعیا ۶:۶۴)

رهبری مسیحی اگر نشأت گرفته از مسیح نباشد، در نهایت کاملاً پوچ و بی‌ارزش است.

«اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنیانش زحمت بیهوده می‌کشند.» (زمور ۱:۱۲۷)

«با فیضی که خدا به من بخشیده است، همچون معماری ماهر پی‌افکندم و دیگری بر آن پی، ساختمان می‌سازد. اما هرکس باید آگاه باشد که چگونه می‌سازد. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند جز آن پی که نهاده شده است، پی دیگری بگذارد، و آن پی همانا خود عیسای مسیح است. اگر کسی بر این پی ساختمانی از طلا یا نقره یا سنگهای گرانبها یا چوب یا علف یا کاه بسازد، آشکار خواهد شد که چه کرده است، چرا که آن «روز» همه‌چیز را ظاهر خواهد ساخت. زیرا آتش نتیجه کار را آشکار کرده، کیفیت کار هرکس را خواهد آزمود. اگر آنچه بنا کرده است باقی بماند، پاداش خود را خواهد یافت. اما اگر بسوزد، زیان خواهد دید؛ و هرچند خود نجات خواهد یافت، اما همچون کسی خواهد بود که از میان شعله‌های آتش جان بدر برده باشد.» (۱ قرن‌تیا ۳:۱۰-۱۵)

بنابراین، رهبری مسیحی با کسب شناختی شخصی از خود خدا آغاز می‌شود. سپس او را به اتفاق یکدیگر در چارچوب کلیسا بهتر خواهیم شناخت.

جامعه

زندگی مسیحی یعنی اتحاد و مشارکت شخصی با عیسای مسیح (یوحنا ۳:۱۷). زندگی کلیسایی یعنی شناخت خدا با هم و در جمع. ایمانداران وقتی با هم و به صورت گروهی در قالب کلیسا جمع می‌شوند، می‌توانند به شناخت پُری و کاملیت خدا نائل شوند.

آیات زیر که همگی توصیف‌کننده بدن مسیح بصورت گروهی‌اند و نه فقط زندگی فردی شخص ایماندار، به وضوح نشان می‌دهند که ایمانداران به طور جمعی و گروهی می‌توانند خدا را در پُری و کاملیت او تجربه کنند:^۱

«زیرا بدن هرچند یکی است، از اعضای بسیار تشکیل شده؛ و همه اعضای بدن، اگرچه بسیارند، اما یک بدن را تشکیل می‌دهند. در مورد مسیح نیز چنین است... زیرا بدن نه از یک عضو، بلکه از اعضای بسیار تشکیل شده است.» (۱ قرنتیان ۱۲:۱۲-۱۴)

«و در او شما نیز با هم بنا می‌شوید تا به صورت مسکنی درآیید که خدا به واسطه روحش در آن ساکن است.» (افسیان ۲:۲۲)

«و دعا می‌کنم که برحسب غنای جلال خود به شما عطا فرماید که در انسان باطنی خویش به مدد روح او قوی و نیرومند شوید، تا مسیح به واسطه ایمان در دل‌های شما ساکن شود، و در محبت ریشه دوانیده، استوار گردید، تا توان آن بیابید که با همه مقدّسان، به درازا و پهنا و ژرفا و بلندای محبت مسیح پی ببرید و آن محبت را که فراتر از معرفت بشری است، بشناسید - تا از همه کمالات وجود خدا آکنده شوید.» (افسیان ۳:۱۶-۱۹)

۱. برای اطلاعات بیشتر در خصوص این مبحث لطفاً نگاه کنید به فصل ۷ کتاب «لذت بردن از او تا به ابد» نوشته ملکوم وِبر

مانه به‌طور فردی، بلکه در جمع و در اتحاد با یکدیگر است که از پُری او پُر می‌شویم.

«تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا دست یابیم و بالغ شده، به بلندای کامل قامت مسیح برسیم. آنگاه دیگر همچون کودکان نخواهیم بود تا در اثر امواج به هر سو پرتاب شویم و باد تعالیم گوناگون و مکر و حیلۀ آدمیان در نقشه‌هایی که برای گمراهی می‌کشند، ما را به این سو و آن سو براند. بلکه با بیان محبت‌آمیز حقیقت، از هر حیث تا به حدّ او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد. او منشأ رشد تمامی بدن است، بدنی که به‌وسیلهٔ همهٔ مفصل‌ها نگاهدارندهٔ خود، به هم پیوند و اتصال می‌یابد و در اثر عمل متناسب هر عضو رشد می‌کند و خود را در محبت بنا می‌نماید.» (افسیان ۴: ۱۳-۱۶)

«و شما در او، که همهٔ ریاست‌ها و قدرتها را سَر است، از کمال برخوردار گشته‌اید» (کولسیان ۲: ۱۰)

«...تمام بدن، در حالی که به‌وسیلهٔ مفصل‌ها و بندها نگاه داشته می‌شود و به هم متصل می‌گردد، به مدد سر رشد می‌کند، با رشدی که از خدا سرچشمه می‌گیرد.» (کولسیان ۲: ۱۹)

در آیات بالا، پُری یا کاملیتِ خدا به کلیسا یعنی بدن مسیح وعده داده شده است. بلوغ روحانی نه تجربه‌ای فردی، بلکه تجربه‌ای است جمعی و گروهی. تنها یک عروس است و یک هیكل و یک بدن مسیح. ما در اتحاد و یکدلی با دیگر ایمانداران است که مسیح را می‌شناسیم و می‌توانیم او را بر جهان آشکار کنیم:

«حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را دوست بدارید. همان‌گونه که من شما را دوست داشتم، شما نیز باید یکدیگر را دوست بدارید. از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.» (یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵)

«تا همه یک باشند، همان‌گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده‌ای.» (یوحنا ۱۷: ۲۱)

«هیچ کس هرگز خدا را ندیده است؛ اما اگر یکدیگر را محبت کنیم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما به کمال رسیده است» (۱ یوحنا ۴:۱۲)

بنابراین وقتی در زندگی جمعی یکدیگر را محبت و خدمت می‌کنیم، واقعی بودن زندگی روزمره شخصی خودمان با مسیح به این صورت یعنی در قالب روابطمان با یکدیگر، نمایان می‌شود.

مطلب زیر برگرفته از کتاب «در او حیات بود» نوشته ملکوم وبر است (صفحات ۸۴ تا ۸۸)، که از جمله به مبحث مشارکت مسیحی می‌پردازد:

«پس بینیم ماهیت این مشارکت، یعنی این اتحاد و یگانگی، چه در درون خود کلیسا و چه میان کلیساهای مختلف، چیست؟ در اینجا نیز بار دیگر لازم است به ماهیت الوهیت نگاهی بیاندازیم، زیرا الوهیت تصویری است که نه تنها الگو و راهنمای ما در رسیدن به این یگانگی، بلکه در واقع طریق رساندن ما به آن است:

تا همه یک باشند، همان‌گونه که توای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند... (یوحنا ۱۷:۲۱)

در اینجا بین اتحاد و مشارکت میان پدر و پسر از یک سو، و اتحاد و مشارکت میان مقدسین حقیقی تشابهی می‌بینیم.

ما باید با هم یک باشیم درست همانطور که پدر و پسر یک هستند. و نیز باید از مشارکت و مصاحبت با یکدیگر لذت ببریم درست همانطور که سه شخصیت الوهیت از ازل از مشارکت مابین خود لذت می‌برده‌اند.

حال این سؤال پیش می‌آید که عیسای مسیح از ازل چگونه با پدرش مشارکت داشت و چگونه با او در اتحاد و یگانگی به سر می‌برد؟ پاسخ این است که عیسی با پدرش می‌زیست: بر او می‌نگریست، او را دوست می‌داشت و محبت می‌کرد، تجربه‌اش می‌نمود، او را می‌شناخت و از حضور او لذت می‌برد.

در ذات الوهیت هیچ‌گونه سازمان‌بندی فرقه‌ای وجود نداشت. در الوهیت صرفاً حیات بود و بس. هیچ‌گونه سازمان‌بندی بدان تحمیل نشده بود، بلکه فقط رابطه و مشارکت زنده بر آن حاکم بود.

در داخل کلیسا و میان کلیساهای مختلف نیز باید چنین رابطه‌ای حاکم باشد. آنچه خدا در صدد انجام آن است و در واقع از هم‌اکنون دارد آن را عملی می‌کند، ایجاد مشارکتی زنده بین ایمانداران است. او در پی ابداع الگویی دیگر از مراسم و مناسک مذهبی نیست. در پی ایجاد فرقه‌ها و نظام‌های رهبری و سازمان‌های مذهبی نیست. او در پی ایجاد مشارکت است.

منظورمان از مشارکت این نیست که یک گروه، گروه‌های کوچکتر را در خود فروبلعد و یک «ابرکلیسا» بوجود بیاورد. بلکه منظور، مشارکت است: شراکت و سهیم شدن در زندگی الهی یکدیگر؛ رابطه با عیسای مسیح و یکدیگر؛ مشارکت با مسیح در وجود یکدیگر. آری، خدا هم‌اکنون در پی عملی ساختن چنین مشارکتی است.

خدا در حال بنای یک ساختار رسمی کلیسایی جدید نیست، بلکه با روح خود سرگرم بنای مشارکتی زنده و پویاست. او مشغول بنای مسکنی است مناسب برای سکونت خود (افسیان ۲۲:۲).

منظور از اتحاد مسیحی، اتحاد ساختار کلیسایی نیست، بلکه یگانگی ایمانداران در قالب مشارکت. منظور هم‌شکلی ظاهری با سایر مسیحیان یا گروه‌ها و جنبش‌های کلیسایی نیست، بلکه اتحادی است زنده و روحانی.

در اینجا وقتی از «مشارکت» سخن به میان می‌آوریم منظورمان رابطه‌های سطحی و ظاهری نیست، بلکه منظور مشارکتی است الهی. منظورمان صرفاً داشتن روابط دوستانه یا همکاری با یکدیگر نیست، بلکه منظور مشارکتی است زنده و روحانی؛ منظور سهیم شدن در حیات عیسی است در وجود یکدیگر، نگرستن بر عیسی در وجود یکدیگر، لمس کردن او و لمس شدن توسط او از طریق یکدیگر. این نوع مشارکت به‌طور خودجوش و از حقیقتِ وافرِ حضور زنده عیسای مسیح در قلوب و زندگی‌های مان سرچشمه می‌گیرد.

از طریق مشارکت روحانی واقعی با یکدیگر است که توسط مسیح لمس می‌شویم، و وقتی توسط او لمس می‌شویم، دگرگون نیز می‌شویم. مقدسین اینگونه است که یکدیگر را تقویت و بنا می‌کنند و باعث بنای بدن مسیح می‌شوند. این چنین است که «تمامی بدن به وسیله همه مفاصل نگاهدارنده خود، به هم پیوند و اتصال می‌یابد»، و «هر عضو، عمل متناسب خود را انجام داده، رشد می‌کند و خود را در محبت بنا می‌نماید» (افسیسیان ۴: ۱۲-۱۶).

روند بلوغ روحانی گروهی به این صورت است. مسیح در قلوب قوم خود مسکن می‌گزیند و خود را به‌طور فزاینده مکشوف می‌سازد. و این گونه است که مقدسین به اتفاق پری کاملیت محبت او را درک و تجربه می‌کنند، و این گونه است که کلیسا «از همه کمالات خدا آکنده می‌شود» (افسیسیان ۳: ۱۷-۱۹). آری، تمامی اینها تنها از طریق مشارکت امکان‌پذیر می‌گردد.

باز هم تأکید می‌کنم که منظورمان از «مشارکت» در اینجا نه دوستی‌های سطحی و کم‌عمق، بلکه پیوندی است عمیق و صمیمانه و روحانی؛ چنین پیوندی، تبلور حیات الهی است در میان قوم او.

مشارکت مسیحی اتحادی است روحانی، عمیق، صمیمی و قلبی. در این مشارکت، عیسای مسیح را در وجود یکدیگر می‌بینیم، و در وجود یکدیگر از او لذت می‌بریم. در این نوع مشارکت، مواهب او را از دستان یکدیگر دریافت می‌کنیم و عطایای او را به یکدیگر هدیه می‌دهیم. در واقع به اتفاق یکدیگر با او مشارکت داریم. این نوع مشارکت همانا سهیم شدن در مشارکت ازلی و جاودانه ذات الوهیت است، به اتفاق یکدیگر؛ سهیم شدن در محبت بی‌پایان و جاودانه ذات الوهیت است، به اتفاق یکدیگر.

به مشارکت ازلی و جاودان بین پدر و پسر و روح القدس بیانید؛ به مشارکت شیرین، شادمان، پر محبت، پویا و زنده ذات الهی بیانید؛ این است آن حیاتی که کلیسای او باید از آن برخوردار باشد.

عیسی به ما حکمی تازه داد:

«حکمی تازه به شما می‌دهم، و آن این که یکدیگر را دوست بدارید. همان‌گونه که من شما را دوست داشتم، شما نیز باید یکدیگر را دوست بدارید» (یوحنا ۱۳: ۳۴).

محبت ما نسبت به یکدیگر باید «همان‌گونه» باشد که مسیح ما را محبت نمود. چگونه می‌توانیم یکدیگر را با محبت مسیح محبت کنیم اگر نخست خود مسیح در ما مسکن نگزیده باشد؟ و برادران و خواهران ما چگونه می‌توانند لایق دریافت چنین محبتی باشند جز آنکه نخست مسیح در آنان مسکن گزیده باشد؟

«آمین، به شما می‌گویم، آنچه برای یکی از کوچکترین برادران من کردید، در واقع برای من کردید.» (متی ۲۴: ۴۰)

ما با محبت کردن به یکدیگر، در واقع او را محبت می‌کنیم. با لذت بردن از حضور یکدیگر، در واقع از حضور او لذت می‌بریم. با مراقبت کردن از یکدیگر در واقع از او مراقبت می‌کنیم، و آنگاه که قلب‌ها و زندگی‌های مان را به روی یکدیگر می‌گشاییم، در واقع حضور او را به قلب و زندگی خود دعوت می‌کنیم. با خدمت کردن به یکدیگر در واقع به پاهای او بوسه می‌زنیم؛ با فدا کردن زندگی مان در راه یکدیگر در واقع به مدد محبت مسیح برای خود او جان‌نثاری می‌کنیم؛ با مُقدم شمردن یکدیگر بر خود، در واقع او را مُقدم و برتر می‌شمَریم، و همچنانکه بر یکدیگر نظاره می‌کنیم، در واقع زیبایی او را می‌نگریم. آنگاه که یکدیگر را با محبتی فداکارانه در آغوش می‌کشیم، شیرینی حضور او را می‌چشیم؛ و آنگاه که پاهای یکدیگر را می‌شوئیم، عطر حضورش را استشمام می‌کنیم.

عیسای مسیح در کلیسای خود مسکن می‌گزیند تا هم محبت کند و هم محبت ببیند. وقتی یکدیگر را محبت می‌کنیم، این محبت به سرعت و بی‌آنکه خود متوجه باشیم به دیگری منتقل می‌شود، و در نهایت درمی‌یابیم که خود مسیح را محبت کرده‌ایم. وقتی با یکدیگر مشارکت و مصاحبت داریم، آرام و بی‌سر و صدا و حتی بدون آنکه به چشم بیاید با خود او ارتباط می‌یابیم. به همین ترتیب، مشارکت و مصاحبت پُرمهری که بدان برادران و خواهران خود را در آغوش می‌گیریم، نشأت گرفته از همان مشارکتی است که از طریق آن خدا را محبت می‌کنیم. این چنین است که به اتفاق یکدیگر در مشارکت و مصاحبت ازلی ذات الوهیت سهیم و شریک می‌شویم.

«...اگر یکدیگر را محبت کنیم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما به کمال رسیده است» (۱ یوحنا ۴: ۱۲)

حیات کلیسایی هم بیعانه‌ای است که پیشاپیش طعمی از حیات جاودان را به ما می‌چشاند، و هم نقطه آغاز حیات جاودان. ما با محبت کردن به یکدیگر در واقع در محبت و مشارکت اِزلی‌ای که مابین شخصیت‌های ذات الوهیت حکمفرماست سهیم می‌شویم، و با شادی تحقق کامل این مشارکت در ابدیت را انتظار می‌کشیم.

در فرهنگ فردگرایانه و انزواطلبانه روزگار ما، دعوت خدا برای ایجاد جامعه‌ای اصیل و حقیقی همچون مشعلی نورانی است در قلب تاریکی. فرهنگ غرب فردگرایی را ارج می‌نهد و ترویج می‌دهد، اما خدا انسان را برای جمع آفریده است. او انسان را موجودی اجتماعی خلق کرده است. همه ما به روابطی غنی و سازنده نیازمندیم که ما را رشد و نمو دهد و استوار سازد. مردم قبیله زولو ضرب‌المثل جالبی دارند که می‌گویند: «شخص، شخص نیست مگر آنکه در جمع باشد!»

رهبران نیز به جوامعی سالم و پویا گirdاگرد خود نیاز دارند - گروه‌ها و جوامعی که باعث بنا و تقویت آنها باشند؛ گروه‌هایی که وجه مشخصه‌شان داشتن روابطی زنده و سالم، محبت‌آمیز، مسئولیت‌پذیر و مبتنی بر پذیرش بی‌قید و شرط است؛ گروه‌هایی که آنان را به رهبری سالم ترغیب می‌کنند و رهبران می‌توانند در چارچوب آنها رشد کنند و به بلوغ و کمال برسند. رهبران در چنین «محیط‌های امنی» خود را آزاد احساس می‌کنند که صادق باشند و در چارچوب ارزش‌ها و اهدافی مشترک رشد کنند. و در بطن چنین گروه‌های نظام‌مند و سالمی است که شخصیت فرد رهبر پرورش می‌یابد و به تعالی می‌رسد. درست است که بسیاری از قابلیت‌های فردی را می‌توان خارج از روابط صمیمی و حقیقی نیز پرورش داد، اما پرورش شخصیت از این امر مستثنی است و جز در چارچوب روابط سالم و حقیقی میسر نمی‌باشد.^۱

تعدیل اهداف

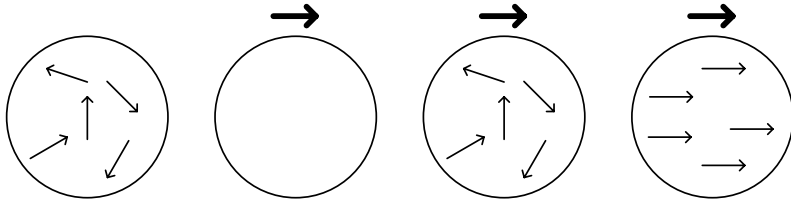
در یک جامعه روحانی مؤثر، بین هدف کلی و واحد گروه و اهداف فردی و متنوع اعضای گروه، تعادل وجود دارد. این بدان معناست که گروه یک دعوت کلی و اصلی از

۱. اقتباسی از «صعود فرد رهبر» نوشته ترال، مکنیکول و مک‌الراث

طرف خدا دارد که به طور جمعی در تحقق آن می کوشد، و این دعوت کلی، دعوت های مختلف اعضای گروه را جهت می دهد و متحد می سازد.

نباید مجبور باشیم از بین این دو دعوت، یعنی دعوت گروه و دعوت شخصی افراد، تنها یکی را انتخاب کنیم. نباید مجبور باشیم بین یک هدف واحد گروهی که همه افراد گروه موظفند کورکورانه و برده وار از آن تبعیت کنند از یک سو، و اهداف بیشمار و ناهمگون افراد مختلف گروه که هیچ انسجام و ارتباطی با هم ندارند از سوی دیگر، یکی را برگزینیم. بلکه باید هر دو هدف را داشته باشیم، هم هدف گروهی و هم هدف فردی. در واقع گروه سالم، بستر مناسبی را فراهم می سازد که در آن دعوت و مسئولیت های فردی اعضا بتواند نشو و نما یابد و در خدمت تحقق هدف کلی گروه قرار گیرد.

به نمودارهای زیر در خصوص ارتباط میان هدف گروهی و هدف فردی توجه کنید:



گروه یا جامعه ای ناسالم:	گروه یا جامعه ای ناسالم:	گروه یا جامعه ای ناسالم:	جامعه ای سالم: اهداف
اهداف خودسرانه	هدف خودرأی گروه که	اهداف فردی با هدف	روشن فردی با هدف
افراد که هیچ ارتباطی	اهداف فردی اعضا در	گروه مطابقت ندارد.	کلی و واحد گروه در
با هم ندارند و هدف	آن هیچ سهمی ندارد.		یک راستا است و با آن
کلی گروه در پس آنها			همخوانی دارد.
نیست تا به اهداف			
فردی وحدت و انسجام			
بخشد.			

در گروه یا جامعه سالم، دعوت های فردی اعضا دست به دست هم داده، در راستای تحقق هدف واحد گروه به خدمت درمی آید:

«او منشاء رشد تمامی بدن است، بدنی که به وسیله همه مفاصل نگاهدارنده خود، به هم پیوند و اتصال می یابد و در اثر عمل متناسب هر عضو رشد می کند و خود را در محبت بنا می نماید.» (افسیان ۱۶:۴)

جایگاه دوگانه گروه

گروه یا جامعه در زندگی یک رهبر نقش و جایگاهی دوگانه دارد:

۱. رهبر سالم در بطن جامعه ساخته می شود (افسیان ۱۳:۴-۱۶). هیچ رهبر سالمی در خلاء پرورش نمی یابد. حتی سوزان ترین اخگرها در تنهایی سرد و خاموش می شوند.

پیروزمندانه زیستن در خلوت و انزوا کار نسبتاً آسانی است. «مرتاض گنج نشین» هیچگاه به اندازه سربازی که در بطن جامعه خدمت می کند آزموده نمی شود. صبور بودن در شرایطی که هیچ کس در اطراف مان نیست تا ما را بیازارد، کار آسانی است! تنها وقتی در کنار یکدیگر جمع می شویم این فرصت را خواهیم داشت که صبور و حلیم و مهربان و بخشنده باشیم و با روحیه ای فروتن و خادم گونه با دیگران برخورد کنیم. به قول معروف، زندگی مسیحی اگر پای شیطان و مردم در میان نبود بسیار آسان می بود! واقعیت این است که ما مسیحیان تنها در بطن جامعه و در ارتباط با دیگران است که رشد می کنیم و از لحاظ روحانی بالغ می شویم.

«آهن آهن را تیز می کند، مرد، مرد را.» (امثال ۱۷:۲۷)

«به یکدیگر دروغ مگوید، زیرا آن انسان قدیم را با کارهایش از تن به در آورده اید و انسان جدید را در بر کرده اید، که در معرفت حقیقی هر آن نو می شود تا به صورت آفریننده خویش درآید. در این انسان جدید، یونانی یا یهودی، ختنه شده یا ختنه نشده، بربر یا سکایی، غلام یا آزاد دیگر معنی ندارد، بلکه مسیح همه چیز و در همه است.

پس همچون قوم برگزیده خدا که مقدس و بسیار محبوب است، خویشتن را به شفقت، مهربانی، فروتنی، ملایمت و صبر ملبس سازید. نسبت به یکدیگر بردبار باشید و چنانچه کسی نسبت به دیگری کدورتی دارد، او را ببخشاید. چنانکه خداوند شما را

بخشود، شما نیز یکدیگر را ببخشایید. و بر روی همهٔ اینها محبت را در بر کنید که همه چیز را به هم می‌پیوند و شما را کامل می‌گرداند.» (کولسیان ۹:۳-۱۴)

رهبر در بطن جامعه ساخته و کارآموده می‌شود. خود عیسی نیز در بطن جامعه رشد کرد، مطیع والدینش بود، و به جامعه‌ای که گرداگردش بود تعلق داشت (لوقا ۲:۴۱-۵۲). پولس نیز در جامعه و در مکتب غمالائیل (اعمال ۳:۲۲)، و پس از آنکه نجات یافت در چارچوب کلیسا ساخته شد (اعمال ۱۹:۹ و ۲۷). سنت کلیسایی حاکی از آن است که حتی یحیی تعمیددهنده نیز با همهٔ فردگرایی خود، در بطن جامعه به رشد و بلوغ روحانی رسید.

۲. رهبر در بطن جامعه است که رهبری می‌کند (رومیان ۱۲:۴-۸؛ ۱۲:۱۲-۲۷).

«ما نیز که بسیاریم، در مسیح یک بدن را تشکیل می‌دهیم و هر یک، اعضای یکدیگریم» (رومیان ۱۲:۵).

رهبر مسیحی هیچگاه تا به مرحله‌ای رشد نخواهد کرد که بگوید دیگر نیازی به روابط زنده با اطرافیان خود ندارد! رهبران مؤثر مسیحی همیشه در بطن جامعه رهبری می‌کنند، و نه به صورت رهبرانی خودرأی و انزواطلب که جز خود هیچ‌کس را قبول ندارند. در بدن مسیح هیچ عضوی مستقل و بی‌نیاز از اعضای دیگر نیست (۱۲:۱۲).

«زیرا بدن هر چند یکی است، از اعضای بسیار تشکیل شده؛ و همه اعضای بدن، اگرچه بسیارند، اما یک بدن را تشکیل می‌دهند. در مورد مسیح نیز چنین است.» (۱۲:۱۲)

عیسی نیز خدمتش در بطن جامعه بود. او جز در مواقعی که برای مدتی کوتاه به خلوت می‌رفت تا دعا کند، پیوسته با دوازده شاگرد و دیگر پیروانش بود. عیسی دوستان بسیار داشت و نیازمند آنان بود. او به مشارکت و حمایتِ دوستانش نیاز داشت.

«...بدیشان گفت: «از فرط اندوه به حال مرگ افتاده‌ام. در اینجا بمانید و با من بیدار باشید»» (متی ۲۶:۳۸)

«و آنگاه که دید در باغ جتسیمانی به خواب رفته‌اند، اندوهگین شد» (متی ۲۶، ۳۶-۴۵).

پولس نیز دوستانی داشت که او را تقویت و بنا می‌کردند:

«می‌دانید که خانوادهٔ اِستِفاناس نخستین کسانی بودند که در ایالت آخائیه ایمان آوردند، و ایشان خود را وقف خدمت مقدسان کرده‌اند. ای برادران از شما استدعا دارم مطیع چنین کسان باشید و همچنین مطیع هر کس دیگر که در این خدمت همکاری می‌کند و زحمت می‌کشد. از آمدنِ اِستِفاناس، فورتوناتوس و آخائیکوس شادمانم، زیرا جای خالی شما را پر کرده‌اند. آنان روح مرا و نیز روح شما را تازه ساختند...» (۱ قرن‌تیا ۱۶: ۱۵-۱۸)

جالب اینجاست که اِستِفاناس توسط خود پولس به مسیح ایمان آورده بود! می‌بینیم که پولس از اینکه توسط پسر روحانی خودش تقویت و حمایت شود، هیچ ابایی نداشت. او نیسفوروس نیز از دوستان نزدیک پولس بود و «خدمات بسیاری» در حق او کرده بود، که بی‌تردید این خدمات جنبهٔ احساسی و روحانی نیز داشت:

«رحمت خداوند بر خانوادهٔ او نیسفوروس باد، چه او بارها جان مرا تازه کرد و از زنجیرهایم عار نداشت. بلکه چون به روم آمد، بسیار مرا جُست تا سرانجام یافت. رحمت خداوند در آن روز خاص شامل حال او شود. تو خود از خدمات بسیار او در افسس نیک آگاهی.» (۲ تیموتائوس ۱: ۱۶-۱۸؛ همچنین نگاه کنید به ۲ قرن‌تیا ۷: ۶-۷)

پولس در رومیان ۱: ۱۶-۱۶ از برخی از دوستان «عزیزش» نام می‌برد، و حتی در آیه ۱۳ به کسی اشاره می‌کند که از لحاظ روحانی برای او مثل «مادر» بوده:

«به رؤس که در خداوند برگزیده است، و به مادر او که در حق من نیز مادری کرده، سلام برسانید.» (رومیان ۱۶: ۱۳)^۱

۱. کین ویلیامز در کتاب خود «الگوی مراقبت متقابل» می‌گوید که پولس در رسالات خود به‌طور مشخص حداقل از ۷۵ دوست و همکار نام می‌برد که در زندگی او نقشی مهم ایفا کرده‌اند و به احتمال زیاد خیلی هایشان باعث بنا و تقویت او در خداوند بوده‌اند.

جدول زیر رابطه پولس را با جوامع مختلفی که به آنها تعلق داشت، خلاصه‌وار بیان می‌کند:

کلیسای اورشلیم	کلیسای انطاکیه	پولس و خادمینی که یاری‌اش می‌دادند	کلیساهایی که پولس تأسیس کرد
احترام و پذیرش متقابل تأیید متقابل عدم رقابت هیچ دیواری بین‌شان نبود مشارکت در کلام قسمت کردن اموال مادی پولس به آنها خدمت می‌کرد او آنها را تأدیب می‌نمود داوطلبانه و با خوشرویی آماده پاسخگویی به آنها بود	پولس جزو اعضای فعال و بسیار متعهد کلیسا بود او خود را در قبال اعضای کلیسا پاسخگو می‌دانست او توسط اعضای کلیسا به سفرهای بشارتی مختلف فرستاده می‌شد توسط آنها بنا و تقویت می‌شد در کلیسا خدمت می‌کرد اعضای کلیسا او را در دعا بلند می‌کردند و احتمالاً از لحاظ مالی حمایتش می‌نمودند	همگی با هم همکاری می‌کردند یکدیگر را می‌پذیرفتند و می‌بخشیدند با هم خدمت می‌کردند پولس بخوبی به گروه خود می‌رسید و از آنها مراقبت می‌کرد، هم از لحاظ روحانی، و هم از نظر جسمانی. او حتی به وضع مزاجی و سلامت جسمی همکاران خود و نیز به زندگی روزمره‌شان توجه داشت. نسبت به آنان محبت و احساس تعهدی عمیق داشت	او این کلیساها را بنا می‌کرد تجهیزشان می‌نمود خودش از آنان بنا و تقویت می‌شد رهبرانی نوپا ازین‌شان تربیت کرد برای این کلیساها هیئت رهبری تعیین کرد این کلیساها در قبال پولس پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بودند پولس به آنان توجه داشت و بخوبی از آنان مراقبت می‌کرد پولس به‌طور مرتب به آنان سرکشی می‌نمود به آنها نامه و رساله می‌نوشت پدر، دوست و برادر روحانی‌شان بود آنان را توییح و تشویق می‌کرد برای‌شان عمیقاً بار داشت آنان برای پولس دعا می‌کردند و از او حمایت و پشتیبانی می‌نمودند

بنابراین روشن است که پولس عمیقاً خود را نسبت به گروه یا جامعه متعهد احساس می‌کرد.

حال اگر عیسی که پسر خدا بود و پولس که از بزرگترین رسولان مسیح بود به دوست نیاز داشتند، چقدر بیشتر ما به دوست و همراه احتیاج داریم. یکه تازی و خودمحور بودن در رهبری نشان قدرت نیست، بلکه علامت ضعف است. رهبر سالم بی تردید به دوست و همراه نیاز دارد.

گروه یا جامعه مانند خاک است که فرد رهبر در بستر آن رشد و نمو می یابد: هیچ گیاهی نمی تواند مستقل از خاک رشد کند!

بنابراین جامعه در زندگی فرد رهبر نقشی دوگانه ایفا می کند:

- ۱- رهبر سالم در بطن جامعه ساخته می شود
- ۲- رهبر سالم در چارچوب جامعه است که رهبری می کند.

دو نکته فوق صرفاً در مورد تعهدی آرمانی نسبت به «جامعه» صحبت نمی کنند، بلکه بیانگر روابطی اند واقعی، متعهد، بناکننده و مسئولیت پذیر. به قول دیتريش بونهوفر، «آنکه صرفاً جامعه را دوست دارد ویرانش می سازد، اما آنکه برادران و خواهران را دوست دارد آن را بنا می کند.» راقم این سطور کسانی را می شناسد که با صدای بلند همه جا جار زده اند که چقدر به «زندگی کلیسایی به شیوه دوران عهدجدید» علاقمندند؛ تنها مشکل شان این بوده که به خود مردم چندان علاقه ای نداشته اند!

چهار نوع جامعه

رهبر باید با چهار نوع جامعه در ارتباط باشد: خانواده اش، با کلیسای محلی خود، با گروه های خدماتی مسیحی که خود عضوی از آنها است، و در نهایت با دنیا.

۱. رابطه رهبر با خانواده اش:

 - خانواده او باید در حکم یک جامعه کوچک روحانی باشد - جامعه ای که مسئولیت روحانی فرد رهبر در وهله نخست متوجه آن است.
 - نهاد خانواده برای فرد رهبر زمینه ای را فراهم می کند تا او بتواند شیوه درست رهبری را نخست در خانواده خودش «تمرین» کند (۱ تیموتائوس ۳: ۴-۵).
 - فرد رهبر باید با همسر خود از لحاظ فیزیکی و احساسی رابطه قوی و پویایی داشته باشد تا براحتی در وسوسه نیفتد.

۲. رابطه رهبر با کلیسای محلی خود:

• رهبر باید نه فقط در مسئولیت‌های «بزرگ» رهبری، بلکه در امور جاری و مسئولیت‌های روزمره کلیسایی نیز مشارکت داشته باشد. سهم شدن در مسائل روزمره کلیسا به فرد رهبر کمک می‌کند تا صبر و فروتنی و روحیه خدمتگزاری و آمادگی برای رنج بردن را در خود پرورش دهد.

• همچنین رهبر باید مثل مولای خود مسیح، با «اعضای عادی» کلیسا نیز در ارتباط و مشارکت باشد و نه فقط با «همکاران کلیسایی اش». متأسفانه بسیاری رهبرانی که با دوری جستن از «اعضای عادی» کلیسا، ارتباط خود با واقعیت را نیز از دست داده‌اند. حفظ این رابطه برای رهبری سالم و پویای مسیحی الزامی است.^۱

• پاسخگو بودن و مسئولیت‌پذیری: شاید داوود پادشاه اگر در ارتباطی واقعی با اطرافیانش به سر می‌برد و کسانی را می‌داشت که در قبال‌شان پاسخ‌گو باشد، هیچگاه در چنان گناه و وحشتناکی نمی‌افتاد.

• امنیت و حمایت: راقم این سطور می‌تواند در این خصوص به دو بحران شخصی در زندگی خودش اشاره کند. بحران اول با اینکه نسبتاً جزئی بود، چیزی نمانده بود او را از پای درآورد زیرا وی در آن زمان به هیچ جامعه نیرومندی تعلق نداشت. اما نویسنده توانست بحران دوم را با اینکه بسیار بزرگ‌تر و شکننده‌تر بود براحتی پشت سر بگذارد، زیرا در آن هنگام جامعه روحانی نیرومندی گرداگردش بود. بسیاری از رهبران روحانی معترفند که به اندازه کافی با دیگران رابطه و مشارکت دوستانه ندارند. زیستن و رهبری کردن در بطن جامعه‌ای پذیرا و بامحبت که همچون «تکیه‌گاهی» فرد رهبر را در بر می‌گیرند، فوق‌العاده برای رهبران مهم و حیاتی است.

۳. رابطه رهبر با گروه‌های خدماتی مسیحی مختلفی که با آنها همکاری دارد:

• رهبر زمانی کامل می‌شود که خود عضوی از یک گروه باشد. در قالب گروه است که انواع توانایی‌ها، استعدادها و عطایای مختلف کنار هم می‌آیند و بین‌شان تعادل ایجاد می‌شود. ما جدای از گروه، ناتوان و لنگیم (رومیان ۱۲: ۴-۵).

۱. به احتمال زیاد داشتن دوستان سالم نه تنها به سلامت روحانی فرد کمک می‌کند، بلکه برای سلامت جسمانی نیز مفید است. تحقیقات پزشکی که اخیراً به عمل آمده نشان می‌دهد که احتمال ابتلا به بیماری‌های قلبی در میان کسانی که دوستان نزدیک متعددی دارند و به‌طور مرتب با آنها در رفت و آمد هستند، بسیار کمتر است.

- هر رهبری در خدمت خود به دوستی، تشویق و حکمت و بصیرتِ خادمین همکارش نیاز دارد.
- افراد وقتی در گروه قرار می‌گیرند، خود را به گونه‌ای سالم و حقیقی مسئولیت‌پذیر و پاسخ‌گو حس می‌کنند.

۴. رابطه رهبر با دنیا

- رهبران روحانی باید از نگاه دنیا افرادی راست‌کردار و قابل‌اعتماد باشند (۲قرن‌تیا ۲:۴؛ اول تیموتائوس ۷:۳).
- رهبران مسیحی باید با احترام و مهربانی با گمشدگان برخورد کنند و به نیازهای‌شان توجه داشته باشند (تیتوس ۱:۳-۲).
- رهبران مسیحی گرچه در نقش «مبشر» خدمت نمی‌کنند، اما باید قلب‌شان همچون مسیح برای گمشدگان بتپد و در پی صید جان‌ها باشند (متی ۱۹:۱۱؛ ۱قرن‌تیا ۹:۱۹-۲۳).
- رهبران مسیحی باید آماده باشند با شادمانی در راه عدالت و پارسایی رنج ببینند، زیرا از این طریق است که اولویت‌های زندگی‌شان در مسیری درست قرار می‌گیرد و آزموده و بالغ می‌شوند (۱پطرس ۶:۱-۷).

متنی که در پی می‌آید، نتیجه تحقیقی است که توسط مجله «رهبری» در مورد شبانان آمریکایی صورت گرفته و به‌وضوح نشان می‌دهد که بسیاری از رهبران مسیحی روزگار ما تا چه حد نیاز دارند این چهار نوع جامعه را در زندگی خود تقویت بخشند:

- ۹۴ درصد از شبانان احساس می‌کنند تحت فشارند که خانواده‌ای ایده‌آل داشته باشند.
- ۲۴ درصد از شبانان به‌خاطر مشکلات زناشویی نزد مشاور رفته‌اند یا تحت مشاوره هستند.
- ۳۳ درصد از شبانان از روابط جنسی و زناشویی خود احساس رضایت نمی‌کنند، و می‌گویند که ۱۶ درصد از همسران‌شان نیز از کیفیت این روابط ناراضی‌اند. در مورد علت این امر، ۶۹ درصد مشغله‌های کاری و خدمتی را مقصر می‌دانند، ۵۴ درصد به برنامه خدمتی سنگین و اغلب فشرده همسران‌شان

اشاره می‌کنند، و ۳۵ درصد نیز تعداد زیاد جلسات کلیسایی شبانه را عامل سردی روابط جنسی‌شان عنوان می‌کنند.

• ۹ درصد از شبانان روابط جنسی نامشروع داشته‌اند.

• ۱۹ درصد با کسی غیر از همسرشان تماس جنسی ناشایست داشته‌اند.

• ۵۵ درصد هیچ‌کسی را ندارند که بتوانند مشکلات جنسی‌شان را با او در میان بگذارند.

پژوهشهای پیرامون روند روابط جنسی غیراخلاقی به‌طور مکرر نشان می‌دهند که تقریباً ۱۲ درصد از خادمین مسیحی با اعضای کلیسای خود روابط جنسی نامشروع برقرار کرده‌اند. «مجله توجهات شبانی» طی تحقیقی در سال ۱۹۹۳ گزارش داد که ۱۴ درصد از شبانان ارشد کلیسای باپتیست جنوبی «تماسی جنسی که در شأن یک خادم نیست» داشته‌اند. مجله «مسیحیت امروز» (Christianity Today) نیز در سال ۱۹۸۸ تحقیقی انجام داد که نشان می‌داد ۱۷ درصد از شبانان مصاحبه‌شده اعتراف کرده‌اند با کسی که برای مشورت‌خواهی به نزدشان رفته است رابطه جنسی داشته‌اند.

اخیراً نیز در یک نظرسنجی توسط مؤسسه انتشاراتی «تیندل هاوز» (Tyndale House)، ۸۰ درصد از همسران شبانان آمریکایی اظهار کرده‌اند که ترجیح می‌دهند شوهرانشان شغل دیگری داشته باشند.

بر اساس یک نظرسنجی دیگر، ۶۱ درصد از شبانان اعتراف کرده‌اند که تعداد دوستان نزدیک‌شان بسیار اندک است.

یکی دیگر از منابع کلیسایی صاحب‌نظر در زمینه زندگی شبانان می‌گوید: «ما همه ساله با هزاران شبان صحبت می‌کنیم و از خلال این گفتگوها متوجه شده‌ایم که بیش از ۷۰ درصدشان هیچ دوست واقعی ندارند که نزدش درد دل کنند - چه در کلیسا و چه خارج از کلیسا... لغتی که خیلی از زبان این شبانان می‌شنویم، «منزوی بودن» است. شبانان گاه به این دلیل که در گذشته مسائل خصوصی زندگی‌شان توسط کسانی که آنها را محرم‌اسرار می‌پنداشتند فاش شده است، از گشودن سفره دل خود نزد دیگران

هراسانند. برخی مواقع نیز یک شبان اصلاً نمی‌خواهد به کسی جوابگو باشد. برخی شبانان نیز اصولاً نمی‌دانند چطور با دیگران ارتباط برقرار نمایند و دوست پیدا کنند.»

حرفه شبانی به‌طور متوسط تنها ۱۴ سال دوام می‌آورد. بر اساس پژوهش یک مؤسسه تحقیقاتی مسیحی بنام «گروه بارنا» (The Barna Group)، هر ماه در ایالات متحده بیش از ۱۵۰۰ کشیش و شبان به دلیل مرافعه، خستگی مفرط یا فساد اخلاقی خدمت خود را رها می‌کنند.

این‌ها همه علائم اختلال در روابط جمعی و گروهی است. رهبران مسیحی به جامعه نیازمندند!

آری، شخصیت فرد رهبر نه در خلاء انزوایابی، بلکه در جامعه است که شکل می‌گیرد و استوار می‌ماند، و به سیرت مسیحی حقیقی تبدیل می‌شود.

شخصیت

هیچ رهبری کامل نیست، مگر عیسای خداوند. اما از آنجا که رهبران و خادمین خدا، خدا را بر مردم عادی نمایان می‌سازند، لازم است که دارای شخصیتی والا و شایسته باشند. به همین خاطر است که موسی آنطور سخت مورد داوری قرار گرفت (اعداد ۷:۲۰-۱۲). کار خدا باید به روش خدا و به شیوه‌ای متناسب با قدوسیت و شخصیت خدا، انجام شود.

«کوتاهی‌های خادم خدا را نمی‌توان نادیده گرفت و پنهان کرد. حتی جزئی‌ترین کوتاهی‌ها خیلی زود برملا می‌شود... اشتباه رهبر هر قدر هم کوچک و ناچیز، از نگاه دیگران اشتباه بزرگی است زیرا همگان گناه را نه بر اساس کوچکی یا بزرگی آن، بلکه بر اساس جایگاه و منزلت فرد گنه‌کار می‌سنجند.»
جان کریسوستوم (۳۴۷ تا ۴۰۷ میلاد)

«آن کس که جایگاهش ایجاب می‌کند در مورد والاترین امور سخن براند، بنا به همان التزام واجب است الگوی والاترین چیزها نیز باشد.»
گریگوری کبیر (۵۴۰ تا ۶۰۴ میلاد)

«حال که تو ای خداوند این رهنمای کور را به رهبری قومت گماشته‌ای، اگر نه به خاطر من دست کم محض خاطر قومت آن کس را که آموزگارشان ساخته‌ای بیاموز! آن کس را که رهبرشان ساخته‌ای رهبری کن! آن کس را که حکمرای‌شان قرار داده‌ای حکمرانی کن!»
آلرد (۱۱۰۹ تا ۱۱۶۷ میلاد)

«خادم را سه چیز می‌سازد: دعا، تفکر و تعمق، و وسوسه»
مارتین لوتر (۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶)

«خداوند آنانی را که برای این منصب مهم مقدر فرموده، پیشاپیش به سلاح لازم جهت پیکار در آن مجهز ساخته است تا دست خالی و ناکارآموده نیایند»
جان کالوین (۱۵۰۹ تا ۱۵۶۴)

«وقتی برای موعظه بیرون می‌روم، دو اصل را مد نظر دارم: یکی اینکه هر کسی باید زندگی خود را تسلیم مسیح سازد، و دوم اینکه صرفنظر از اینکه آیا کسی زندگی‌اش را تسلیم مسیح می‌کند یا خیر، زندگی من به‌طور تمام و کمال متعلق به مسیح است.»

جاناتان ادواردز (۱۷۰۳ تا ۱۷۵۸)

«از جمله ویژگی‌های فرد رهبر یکی این است که تاب آن را دارد که دیگران بر او پا نهند و لگدمالشان کنند. فرد رهبر می‌تواند چون سپر بلا عمل کند و ضربه‌گیر باشد. این فرسوده شدن مداوم خادم خدا و آزمایشاتی که پیوسته باید از سر بگذرانند، بزرگترین معیار امتحان شخصیت اوست.»

فرد میچل، از رهبران سابق مؤسسه بشارتی چین

آنچه باعث می‌شود مردم از یک رهبر مسیحی پیروی کنند تنها دید و رؤیای مسحورکننده او یا تبحرش در ایجاد ارتباط با دیگران نیست، بلکه نیز اینکه چقدر احساس می‌کنند او رهبری خدمتگزار، صادق و راست‌کردار است. مردم تنها از کسی پیروی می‌کنند که بتوانند به او اعتماد کنند، و اعتماد نتیجه شخصیت درست است:

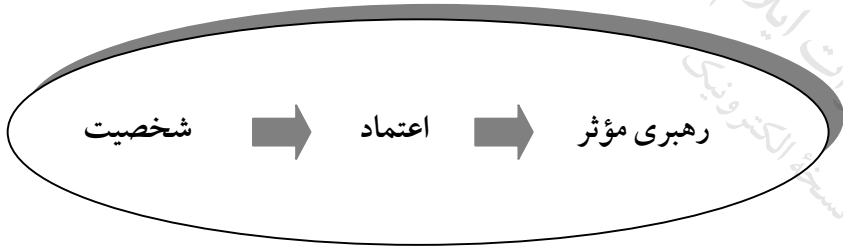
«ما در هیچ چیز سبب لغزش کسی نمی‌شویم، تا خدمت‌مان ملامت کرده نشود»
(۲قرن‌تیا ۳:۶)

«خود در همه چیز سرمشق اعمال نیکو باش. در تعلیم خود صداقت و جدیت به خرج بده، و سلامت گفتارت چنان باشد که کسی آن را مذمت نتواند کرد، تا مخالفان چون فرصت بد گفتن از ما نیابند، شرمسار شوند» (تیتوس ۲: ۷-۸)

شخصیت درست صرفاً خصوصیتی جانبی و اختیاری که به رهبران مسیحی توصیه شود نیست، بلکه ضرورتی است حتمی و حیاتی.

متأسفانه امروزه به دلیل ضعف شخصیت و عدم صداقت بسیاری از رهبران، از میزان اعتماد مؤسسات و نهادهای مختلف به رهبرانشان به طریقی چشمگیر کاسته شده است. نتایج یک تحقیق به عمل آمده در سال ۲۰۰۶ نشان می‌دهد که تنها ۵۱ درصد از کارمندان شرکت‌های مختلف تجاری به مدیران ارشد خود اعتماد کامل دارند، و تنها ۳۶ درصد از کارمندان معتقدند که رهبرانشان با صداقت و امانت مدیریت می‌کنند؛ این تحقیق همچنین نشان می‌دهد که در خلال ۱۲ ماه گذشته، ۷۶ درصد از کارمندان در

محل کار خود شاهد اعمال غیرقانونی یا غیراخلاقی بوده‌اند - اعمالی که چنانچه افشا شود، به اعتماد اذهان عمومی به این شرکتها سخت لطمه خواهد زد. این عدم اعتماد نیز به نوبه خود به میزان مؤثر بودن این سازمانها لطمه خواهد زد.



چنین مشکلاتی تنها محدود به دنیای تجارت نیست. فردی را می‌شناسم که دعوتی روشن از طرف خدا داشت تا مژده نجات را به همگان اعلام کند. دید و رؤیای او این بود که هم‌میهنان خود را به سوی مسیح هدایت نماید. این شخص با قدرت بسیاری را به سوی خداوند آورد و در این راه آیات و معجزات فراوان انجام داد، و در نهایت نهضتی متشکل از صدها کلیسا تأسیس شد. اما ناگهان معلوم شد که این شخص سالها با زنان دیگر روابط جنسی نامشروع داشته است. پیروانش با شنیدن این خبر بسیار مأیوس و سرخورده شدند. جنبشی که او تأسیس کرد امروزه نیز تحت رهبری متفاوتی ادامه دارد، اما دیگر هیچگاه آن شکوه و عظمت گذشته را نداشته است. این شخص دعوتی خارق‌العاده از طرف خدا داشت و در قابلیت و توانایی‌های رهبری و سازماندهی‌اش نیز تردیدی نبود، اما از صداقت و مسئولیت‌پذیری بی‌بهره بود.

«آنکه در صداقت گام برمی‌دارد در راه بی‌خطر است، اما آن که به راه کج می‌ورد رسوا خواهد شد» (امثال ۱۰:۹)

«نه هر که مرا "سرورم، سرورم" خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به‌جا آورد. در آن روز بسیاری مرا خواهند گفت: "سرور ما، سرور ما، آیا به نام تو نبوت نکردیم؟ آیا به نام تو دیوها را بیرون نراندیم؟ آیا به نام تو معجزات بسیار انجام ندادیم؟" اما به آنها به صراحت خواهم گفت: "هرگز شما را نشناختم. از من دور شوید ای بدکاران!"» (متی ۲۱:۷-۲۳)

شائول پادشاه قابلیت‌های زیادی داشت و دعوتش نیز واقعی بود، اما صداقت نداشت. بنابراین رهبری‌اش در نهایت به شکست انجامید. آنچه در نهایت برای خدا مهم است بیشتر این است که خودمان چه افرادی هستیم، تا اینکه چه کارهایی انجام می‌دهیم. به همین جهت لازم است از هر دو عطا بهره داشته باشیم و در هر دو قوی باشیم:

«اما تو ای مرد خدا، از اینها همه بگریز، و در پی پارسایی و دینداری و ایمان و محبت و پایداری و ملایمت باش» (۱ تیموتائوس ۶: ۱۱)

«...در گفتار و کردار و محبت و ایمان و پاکی، همه مؤمنان را سرمشق باش. تا آمدنم به قرائت کلام خدا و اندرز و تعلیم مشغول باش. به آن عطایی که در توست بی‌اعتنایی مکن، عطایی که به واسطه نبوت یافتی آنگاه که هیئت مشایخ بر تو دست گذاشتند. در این امور بکوش و خود را به تمامی وقف آن کن تا پیشرفت تو بر همه آشکار شود. به دقت مراقب شیوه زندگی و تعلیم خود باش. در آنها پایداری کن، که اگر چنین کنی، خویشان و شنوندگان را نجات خواهی داد.» (۱ تیموتائوس ۴: ۱۲-۱۶)

به همین ترتیب، ممکن است خوب آموزش دیده باشیم و در نتیجه تعلیم درست، قابلیت‌های خوبی در زندگی کسب کرده باشیم، اما اگر روی شخصیت خود کار نکرده باشیم دیر یا زود در رهبری شکست خواهیم خورد.

بدون پرورش شخصیت، تعلیم و آموزش به هیچ کار نمی‌آید^۱

در جایی که ما زندگی می‌کنیم، مکانی دورافتاده در جوار کوه‌های اوزارکس (Ozarks) واقع در مرکز امریکا، جوانان و نوجوانان بسیاری از سوی کلیساهایشان نزد ما فرستاده می‌شوند تا به عنوان سفر بشارتی، میان مردم محروم و غیرایماندار این ناحیه خدمت کنند. از آنجا که اینکار اغلب دشوار، طاقت فرسا و بدون دستمزد است، خیلی‌ها زود خسته می‌شوند و در جا می‌زنند. اغلب علت اصلی این در جا زدن نه فقدان آموزشهای الهیاتی، بلکه عدم پرورش شخصیت است.

۱. به نقل از کتاب «هیچ بنیان دیگری خیر»، نوشته دُورن فرومکه

داشتن تحصیلات الهیاتی نه کسی را مبشر می‌سازد و نه جلوی فعالیت مبشر را می‌گیرد، بلکه تنها یک عامل از بیشمار عوامل پیچیده‌ای است که موجودیت یک رهبر یا مبشر مسیحی را شکل می‌دهد. ممکن است کسی در طبابت، زبان‌های خارجی، یا دانش کتاب مقدسی فوق‌العاده متبحر باشد، اما در مأموریتی که به او می‌سپرنند به طرز رقت‌انگیز شکست بخورد. چرا؟ چون خوب به او آموزش نداده بودند؟ اگر منظورمان از آموزش، کسب یک سلسله مهارت‌های ظاهری است، ابداً! بلکه همانطور که مسئول خدمات بشارتی هر کلیسایی به شما خواهد گفت، آنچه افراد را از پا می‌اندازد فقدان شخصیت درست است. ممکن است دستان شخص بتواند با مهارت تن بیماری را جراحی کند، زبان ماهرانه دلنشین‌ترین اصوات را تولید نماید، و ذهن صدها آیه کتاب مقدسی را در خود جای دهد، اما اگر شخصیت خود فرد پرورش نیافته باشد، می‌گوییم که خود او هنوز خام و نابالغ است.

در واقع آموزش‌های رسمی و تحصیلات الهیاتی می‌توانند خود بزرگترین مانع بر سر راه مفید بودن خویش باشند. ما در تفکر انسانی خود همواره برای آموزش‌های رسمی قدر و منزلت قائلیم و بدان فخر می‌کنیم، و همین باعث می‌شود مغرور شویم و در حیطه تخصصی خود همواره از این بترسیم که مبدا اشتباهی از ما سر بزند و دیگران ما را خام و بی‌تجربه تصور کنند. بکار بستن دانش و مهارت‌هایی که با دشواری کسب شده است در وضعیت و شرایط تازه‌ای که در آن کوچکترین اشتباه‌مان ممکن است براحتی بر همگان عیان شود، نیازمند فروتنی واقعی و شهامت اخلاقی است.

به عنوان مثال، کسانی که در رشته‌های زبانهای خارجی بالاترین نمرات را آورده‌اند اغلب وقتی با زبان جدیدی مواجه می‌شوند که هیچ چیز از آن نمی‌دانند و دانش‌شان به هیچ کار نمی‌آید، وحشت می‌کنند و از آنجا که غرورشان نیز جریحه‌دار شده است، هیچ تلاشی برای ایجاد ارتباط با دیگران به عمل نمی‌آورند. چنین وضعیتی نه به خاطر فقدان دانش یا مهارت در زمینه فراگیری زبانی جدید، بلکه به خاطر شخصیت خود فرد است. در واقع چنین شخصی به‌هنگام آموزش نتوانسته تنها نکته مهمی را که اکنون باید در عمل بکار بندد، فرا بگیرد.

بنابراین، آموزش وقتی در عمل بکار می‌آید که بتواند شخص را منضبط سازد، هم منضبط از لحاظ روحانی، و هم انضباط فکری و جسمی. تحصیلات الهیاتی وقتی در

عمل به کار می‌آید که به شخص یاد دهد چگونه وقت، علائق، امیال و خواسته‌ها، زبان و افکار خود را با حکمت تحت کنترل قرار دهد. چنین شخصی یاد گرفته است که اولویتهایش باید تحت هدایت روح القدس باشد، و نه تحت فشار اعضای کلیسا یا اقتضای جلسات کلیسایی. بدین ترتیب می‌بینیم که چرا اکثر تعالیم و آموزشهای الهیاتی در عمل ثمره چندان بی‌ارزشی می‌آورد: آنچه باعث می‌شود جهت رویارویی با شرایط دشوار خدمت انعطاف‌پذیری لازم را بدست آوریم نه مهارت و دانش صرف، بلکه شخصیتی پخته و پرورش یافته است.

در عهدجدید آیات فراوانی وجود دارد که به‌طور مشخص به ویژگی‌های شخصیتی یک رهبر خدا ترس اشاره می‌کند:

«...محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویشنداری...» (غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳)

«به سعی تمام بکوشید تا به واسطه ایمان خود نیکویی بار آورید و به واسطه نیکویی، شناخت، و به واسطه شناخت، خویشنداری، و به واسطه خویشنداری، پایداری، و به واسطه پایداری، دینداری، و به واسطه دینداری، مهر برادرانه و به واسطه مهر برادرانه، محبت. زیرا چون اینها در شما باشد و فرونی یابد، نخواهد گذاشت در شناخت خداوند ما عیسای مسیح بی‌فایده و بی‌ثمر باشید.» (۲ پطرس ۱: ۵-۸)

برای مطالعه بیشتر راجع به تمام خصوصیات شخصیتی‌ای که باید در رهبر خدا ترس وجود داشته باشد، لطفاً به اول تیموتائوس فصل ۳، و تیتوس فصل ۱ مراجعه کنید.

شخصیت چگونه شکل می‌گیرد؟^۱

همانطور که پیشتر ملاحظه کردیم، هدف غایی رهبران مسیحی این است که خدا را بشناسند:

«و این است حیات جاویدان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسای مسیح را که فرستاده‌ای، بشناسند.» (یوحنا ۱۷: ۳)

۱. مطلب زیر اقتباسی است از جزوه «کار دگرگون‌کننده روح القدس در زندگی شخص مسیحی» نوشته ملکوم

عیسی ما را فرا خوانده تا با او راه رویم، او را دوست بداریم، و با او در مشارکت و مصاحبتی صمیمانه به سر بریم. و همچنانکه در درون با مسیح مشارکت داریم، زندگی های مان متبدل می شود:

«اما هرگاه کسی نزد خداوند باز می گردد، حجاب برداشته می شود. خداوند، روح است و هر جا روح خداوند باشد، آنجا آزادی است. و همه ما که با چهره بی حجاب جلال خداوند را، چنان که در آینه ای، می نگریم، به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فرونتر دگرگون می شویم؛ و این از خداوند سرچشمه می گیرد که روح است.» (۲قرنتیان ۳:۱۶-۱۸)

همچنانکه بر خدا می نگریم، او به واسطه روح القدس ما را هر روزه به شباهت عیسی مبدل می سازد، و بدین گونه شخصیت در زندگی فرد رهبر شکل می گیرد.

منظور از شکل گیری شخصیت این نیست که نیکویی خودمان بر همگان آشکار گردد:

«اعمال نیک ما جملگی همچون پارچه ای کثیف است!» (اشعیا ۶:۶۴)

«در من بمانید، و من نیز در شما می مانم. چنانکه شاخه نمی تواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند، شما نیز نمی توانید میوه آورید اگر در من نمانید.» (یوحنا ۴:۱۵)

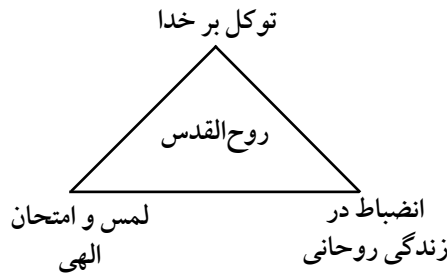
شکل گیری شخصیت مسیحی نتیجه تلاش و کوشش ما برای انجام «کار درست» یا انجام «آنچه اگر مسیح بجای ما بود می کرد» نیست، بلکه عبارت است از نقش بستن شباهت مسیح در زندگی و خدمات ما.^۱

حال این سؤال پیش می آید که خدا عملاً چگونه این کار تبدیل را در زندگی ما انجام می دهد، و ما چگونه می توانیم به بهترین وجه به این کار او پاسخ دهیم؟

۱. همانطور که می بینید، شخصیت جایگاه اول را ندارد، بلکه جایگاه نخست از آن مسیح است و از اوست که تمام چیزهای دیگر سرچشمه می گیرد!

نمودار زیر به طرزی ساده نشان می‌دهد که روح القدس چگونه به سه طریق در زندگی ما کار کرده، شخصیت ما را می‌سازد:

شکل‌گیری شخصیت در زندگی فرد رهبر



همانطور که در نمودار بالا می‌بینید، شخصیت مسیحی در نتیجه سه کار روح القدس شکل می‌گیرد:

- ۱- توکل بر خدا
- ۲- لمس و امتحان الهی
- ۳- انضباط در زندگی روزمره مسیحی

الهام‌بخش هر سه نوع کار، روح القدس است. روح القدس با استفاده از این سه طریق، زندگی و خدمت ما را هر روزه به شباهت مسیح نزدیک می‌سازد و شخصیت حقیقی مسیحی را در ما شکل می‌دهد.

چنانکه خواهیم دید، هر کدام از این سه چنانچه تعادل را رعایت نکنیم و یکی را بر دیگری ترجیح دهیم، می‌تواند به تنهایی خطرناک باشد. برای آنکه روح القدس بتواند در زندگی ما عمل کند، به هر سه این کارها نیاز داریم.

نیز خواهیم دید که در مورد هر سه این کارها، می‌توانیم به نوعی پاسخ دهیم که باعث شود روح القدس بهتر و آسانتر در ما عمل نماید.

سه کار روح القدس

۱- توکل بر خدا

منظور از توکل، پیوسته در روح زیستن است. درست همانطور که عیسی پیوسته با پدرش در مشارکتی درونی به سر می‌برد، ما نیز باید پیوسته بر خدا توکل نماییم. و همچنانکه بر او توکل می‌کنیم، روح القدس ما را متبدل می‌سازد. این بدان معناست که باید همواره در مشارکتی درونی با خدا به سر ببریم: یعنی در تک تک لحظات زندگی مان از طریق روح القدس با خداوند عیسی که حضورش در درون ماست زندگی کنیم. منظور لزوماً داشتن تجربه‌ای احساسی نیست، بلکه نوعی آگاهی روحانی است از اینکه خدا در درون ما حضور دارد. در این نوع زندگی، پیوسته در درون مان از حیات خدا و حکمت و آرامش و قدرت او تغذیه می‌کنیم. در این نوع زندگی، بر خدا توکل کامل داریم و پیوسته و در هر شرایطی با چشمان دل‌مان بر او می‌نگریم.

عیسای مسیح در مورد مشارکت دائمی ما با خدا و ساکن شدن او در ما وعده بسیار زیبایی به ما داده است:

«...آن که مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت... پدرم او را دوست خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید.» (یوحنا ۱۴: ۲۱-۲۳)

این وعده عیسی، وعده حضور آشکار («خود را بر او ظاهر خواهم ساخت») و دائمی خدا («مسکن خواهیم گزید») در قلبهای ماست. ما می‌توانیم به واسطه روح القدس، پیوسته در مشارکتی درونی با عیسای مسیح زیست کنیم. و همچنانکه با او در این مشارکت به سر می‌بریم، از قدرت و حکمت او بهره‌مند می‌گردیم تا بتوانیم اراده‌اش را به انجام برسانیم:

«در من بمانید، و من نیز در شما می‌مانم. چنانکه شاخه نمی‌تواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند، شما نیز نمی‌توانید میوه آورید اگر در من نمانید. من تاک هستم و شما شاخه‌های آن. کسی که در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد؛ زیرا جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵: ۴-۵)

۲- لمس و امتحان الهی

منظور، وقایع یا بحرانهایی است که خدا اجازه می‌دهد در زندگی ما اتفاق بیفتند. وقتی به کار خدا در زندگی مان پاسخ درست می‌دهیم، روح القدس ما را متبدل می‌سازد. کار خدا در زندگی ما هم می‌تواند مثبت باشد، و هم منفی.^۱ وقایع مثبت (که در اینجا از آنها بعنوان «لمس الهی» یاد می‌کنیم - مترجم)، هنگامی است که خدا به ما نزدیک شده، محبت و حضورش را بر ما نمایان می‌سازد. اینکار خدا می‌تواند هم به‌طور فردی انجام شود، و هم به‌طور جمعی. به‌طور فردی هنگامی است که خدا به طرّقی ویژه خود را بر فرزندانش ظاهر نموده، آنان را با محبت و حضور شیرین خود لمس می‌کند. این امر ممکن است وقتی در دعا یا پرستش هستیم اتفاق بیفتد، و یا حتی در حین انجام فعالیت‌های عادی روزمره مان. خدا در لمس فردی به‌واسطه روح القدس خود به نزد ما می‌آید و ما را به طرّقی خارق‌العاده لمس می‌کند.

در اوایل ایمان مسیحی‌ام، احساس می‌کردم به‌شدت احتیاج دارم از روح‌های پلیدی که در زندگی مرا می‌آزردند آزاد شوم. این آزادی عمدتاً وقتی در حضور خدا می‌ماندم اتفاق می‌افتاد. بدون آنکه کسی برایم دعا کند، خود خدا در مواقعی که مشغول دعا بودم به نزد من می‌آمد و به‌طرزی قدرتمند مرا با حضور و محبت خود لمس می‌کرد. در اینگونه مواقع، قلب خود را به‌طور کامل به روی او می‌گشادم و از راه‌های گناه‌آلود سابقم که باعث شده بود شیطان به زندگی‌ام راه یابد، توبه می‌کردم. روح‌های پلیدی که در من بودند به هنگام حضور آشکار خدا مرا ترک می‌کردند، زیرا تابِ ماندن در حضور خدا را نداشتند!

شبهه چنین تجربیات مثبتی را در جلسات جمعی مان نیز داشته‌ایم. اغلب اوقات وقتی در حال پرستش خدا هستیم، او با حضور قدرتمندش می‌آید و قوم خود را رها ساخته، ما را با محبت خود لمس می‌کند. این لمس ممکن است روحانی، و یا لمسی ذهنی، احساسی یا فیزیکی توسط روح القدس باشد. این لمس الهی به هر شکل که باشد، خارق‌العاده و شگفت‌انگیز است!

۱. همه کارهای خدا در زندگی ما در نهایت مثبت و برای جلال خدا و پیشبرد اراده‌ی عالی‌ای است که برای هر یک از ما دارد. منتهی خدا در راستای تحقق این مهم، هم از تجربیات مثبت استفاده می‌کند و هم از تجربیات منفی. به همین خاطر است که می‌گوییم کار خدا در زندگی ما هم می‌تواند «مثبت» باشد، و هم «منفی»

اینها نمونه‌هایی بود از تجربیات «مثبت». اما خدا گاهی اوقات نیز اجازه می‌دهد که فرزنداناش وقایعی «منفی» را تجربه کنند، نظیر انواع و سوسه‌ها، آزمایشات، مجازات‌های الهی، رنج و زحمات و جفاها.

«...اکنون زمانی کوتاه بنا به ضرورت در آزمایشهای گوناگون غمگین شده‌اید، تا اصالت ایمانتان در بوته آزمایش به ثبوت رسد و به‌هنگام ظهور عیسای مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بیانجامد.» (۱ پطرس ۱: ۶-۷)

پولس در اینجا از «آزمایشهای گوناگون» صحبت می‌کند. منظور نه فقط آزمایشهای متعدد و فراوان، بلکه انواع مختلف امتحانات است؛ به عبارت دیگر، انواع و اقسام آزمایشات. خدا در فرایند دگرگون ساختن ما، از انواع و اقسام تجربیات دشوار و رنج و زحمات دردناک استفاده می‌کند.

این آزمایشات، شخصیت ما را محک می‌زند. آزمایش و امتحان برای این است که معلوم شود آیا چیزی می‌تواند در برابر فشار تاب آورد یا خیر. بعنوان مثال، قبل از آنکه مطمئن شوید طنابی قادر به نگاه داشتن شماست، اول خوب آن را امتحان می‌کنید تا ببینید آیا آنقدر محکم و مقاوم هست که بتواند وزن شما را تحمل کند، یا خیر.

خدا نیز اجازه می‌دهد که رهبران تازه‌کار از امتحانات مختلف عبور کنند. به عنوان مثال، در جفا شیطان رهبران مسیحی را وسوسه می‌کند که دعوت خود را ترک کنند یا حتی از ایمانشان دست بکشند تا مبادا مورد تمسخر دیگران واقع شوند، اموالشان را از دست بدهند، یا آسیب جانی ببینند. وسوسه گناه نیز نوعی دیگر از آزمایش است تا مشخص شود که آیا تقدس را بر گناه ترجیح می‌دهیم یا خیر. در آزمایش رنج و زحمت، معلوم می‌شود که آیا در اوج سختی‌ها و ناملایمات زندگی نیز حاضریم به خدا وفادار بمانیم یا خیر (به عنوان نمونه مراجعه کنید به داستان ایوب). تعالیم غلط نیز خود نوعی آزمایش است: ممکن است حس غرور و جاه‌طلبی را در ما زنده کند، یا ما را به سوی راحت‌طلبی سوق دهد. حتی تعریف و تمجیدهای دیگران هم می‌تواند نوعی آزمایش باشد (امثال ۲۷: ۲۱). آری، خدا اجازه می‌دهد در زندگی از آزمایشات و امتحانات گوناگونی عبور کنیم. او دارد ما را آماده می‌کند تا در ابدیت با او سلطنت نماییم (مکاشفه ۲: ۲۶؛ ۳: ۲۱)، بنابراین طبیعی است که بخواهد شخصیت‌مان قوی باشد.

«هیچ تأدیی در حین انجام شدن خوشایند نیست، بلکه دردناک است. اما بعد برای کسانی که به وسیله آن تربیت شده‌اند، میوه آرامش و پارسایی به بار می‌آورد.» (عبرانیان ۱۲:۱۱؛ رجوع کنید به ۶-۱۲)

«و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود.» (رومیان ۸:۱۷)

پطرس در ۱ پطرس فصل ۱ می‌گوید: «بنا به ضرورت در آزمایشات گوناگون غمگین شده‌اید». بنابراین ما رنج و زحمت می‌بینیم چون ضروری است: «بنا به ضرورت» است که رنج و زحمت می‌بینیم. رنج و زحمت برای ساخته شدن شخصیت ما و رشد و بلوغ روحانی ما ضروری است، تا بتوانیم به شباهت مسیح درآئیم.

«نه تنها این، بلکه در سختیها نیز فخر می‌کنیم، زیرا می‌دانیم که سختیها بردباری به بار می‌آورد و بردباری، شخصیت را می‌سازد، و شخصیت سبب امید می‌گردد.» (رومیان ۵:۳)

پطرس سپس آزموده شدن ایمان ما را به خالص شدن طلا تشبیه می‌کند. ایمان حقیقی با آزمایشات مختلف محک زده می‌شود، درست همانطور که طلا (که بسیار نازلتر از ایمان است) به آتش آزموده و محک زده می‌شود. طلا فلزی گرانبه‌است، اما ممکن است آمیخته به ناخالصی‌هایی باشد که ارزش آن را پایین می‌آورند و از زیبایی‌اش می‌کاهند. به همین جهت لازم است تصفیه شود. ناخالصی‌ها در حرارت بالای کوره به روی سطح طلای ذوب‌شده می‌آیند و طلاساز آنها را جدا می‌کند. طلاساز آسمانی نیز طلایی را که همان زندگی ما باشد در کوره آزمایشات ذوب می‌کند، ناخالصی‌هایمان را آشکار می‌سازد، و آنها را دور می‌افکند. او اینکار را پیوسته انجام می‌دهد، تا آنگاه که وقتی به این طلا می‌نگرد دیگر نه ناخالصی‌ها، بلکه تصویر خودش را در آن ببیند.

حال اگر طلا که فانی است باید به آتش آزموده شود، چقدر بیشتر لازم است ایمان ما که ما را به ابدیت می‌رساند، به آتش آزموده و خالص شود. آری، خدا دارد ما را برای ابدیت آماده می‌کند.

«بسیاری تطهیر و سفید و تصفیه خواهند شد... اما خردمندان در خواهند یافت.»
(دانیال ۱۰:۱۲)

«از رنجی که خواهی کشید، مترس. باخبر باش که ابلیس برخی از شما را به زندان خواهد افکند تا آزموده شوید و ده روز آزار خواهید دید. لیکن تا پای جان وفادار بمان که من تاج حیات را به تو خواهم بخشید.» (مکاشفه ۱۰:۲)

بنابراین نباید از این زحمات بترسیم، زیرا تمامی آزمایشاتی که از سر می گذرانیم تحت کنترل خدایی است که بر همه چیز احاطه دارد، و او از این امتحانات برای کامل کردن شخصیت ما و جلال دادن نام خودش استفاده می کند:

«هیچ آزمایشی بر شما نمی آید که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه گریزی نیز فراهم می سازد تا تاب تحملش را داشته باشید.» (۱ قرن تیان ۱۰:۱۳)

رنج و زحماتی که متحمل می شویم همگی به اجازه او و مطابق خواست و اراده اوست. اینطور نیست که تصادفی یا دلخواهی باشد. اینطور نیست که خدا به اصطلاح «شیر یا خط» کند یا به دلخواه خود چرخ قضا و قدر را بگرداند. آنکه کنترل امور را در دست دارد نه شیطان، بلکه خداست، و او هیچگاه اشتباه نمی کند. آنچه به اذن و اراده او صورت می گیرد، همواره مطابق حکمت بی پایان و نقشه های ازلی اوست. به علاوه، همانطور که پطرس می گوید، هدف خدا این است که در روز داوری نهایی «اصلت ایمان ما به ثبوت رسد». نقشه و هدف خدا این است که حقیقی بودن ایمان ما ثابت شود، نه اینکه ما را خرد نموده، شکست دهد یا ثابت کند که به او ایمان نداشته ایم. گذشته از این، ایمانداران در نهایت توسط خود خدا «تشویق و تمجید» خواهند شد (رجوع کنید به ۱ قرن تیان ۵:۴).

«زیرا رنجهای جزئی و گذرای ما جلالی ابدی برایمان به ارمغان می آورد که با آن رنجهای قیاس پذیر نیست.» (۲ قرن تیان ۱۷:۴)

«تا چون شبان اعظم ظهور کند، تاج جلال غیرفانی را دریافت کنید.»
(۱ پطرس ۴:۵)

به خاطر همین هدف پر جلالِ آزمایشات است که می‌توانیم در اوج امتحانات، شادی کنیم:

«ای عزیزان، از این آتشی که برای آزمودن شما در میانتان برپاست در شگفت مباشید، که گویی چیزی غریب بر شما گذشته است. بلکه شاد باشید از اینکه در رنجهای مسیح سهیم می‌شوید، تا به‌هنگام ظهور جلال او به‌غایت شادمان گردید. اگر به‌خاطر نام مسیح شما را ناسزا گویند، خوشابه‌حالتان، زیرا روح جلال که روح خداست بر شما آرام می‌گیرد.» (۱ پطرس ۴: ۱۲-۱۴)

آری، به‌هنگام آزمایشات باید شادی کنیم، نه اینکه شکوه و گلایه سر دهیم و به حال خویش دل بسوزانیم. خدا این افتخار را به ما داده که در «رنجهای مسیح سهیم شویم». رنجهای ما نیز مانند مسیح غیرمنصفانه و بی‌دلیل است، و تماماً به‌خاطر نام اوست (رجوع کنید به رومیان ۸: ۱۷؛ ۲ قرنتیان ۴: ۱۰؛ فیلیمون ۳: ۱۰؛ کولسیان ۱: ۲۴؛ عبرانیان ۱۳: ۱۳). به‌علاوه، پطرس می‌گوید که جلال و شادی‌ای که نتیجه‌ی این زحمات است نه فقط مربوط به زمان آینده، بلکه از هم‌اکنون از آن ماست، زیرا وقتی به‌خاطر نام او زحمت می‌بینیم، «روح جلال که روح خداست» بر ما قرار می‌گیرد. بنابراین همین الان نیز می‌توانیم گوشه‌ای از جلال و شادی‌ای را که نتیجه‌ی زحمت دیدن به‌خاطر نام مسیح است، تجربه کنیم.

بدین ترتیب می‌بینیم که کار روح‌القدس در زندگی ما هم بصورت «مثبت» است و هم بصورت «منفی». اگر به این کار روح‌القدس واکنش درست نشان دهیم، اعمال خدا در زندگی ما می‌تواند فرصتی باشد برای برداشتن گامهایی عظیم در رابطه‌مان با خدا. اما این اعمال خدا می‌تواند خطرناک نیز باشد. اگر واکنش‌مان در قبال آن درست نباشد، می‌تواند دل‌های ما را سخت سازد. اگر در برابر کارهای مثبت روح‌القدس مقاومت ورزیم و آنگاه که به نزدمان می‌آید حاضر نباشیم تسلیم او شویم، یا اگر واکنش‌مان به کارهای منفی خدا توأم با تلخی و خشم و عدم بخشش یا کدورت و رنجش باشد، صرفاً دل خود را نسبت به او سخت‌تر ساخته‌ایم.

«هرکه بر آن سنگ افتد، خرد خواهد شد، و هرگاه آن سنگ بر کسی افتد، او را درهم خواهد شکست.» (متی ۲۱: ۴۴)

اگر به‌هنگام عمل خدا در زندگی‌مان با افتادگی و تسلیم به نزد پاهای خداوند عیسی بیفتیم، منت‌مان خرد خواهد شد و از فیض او برخوردار خواهیم گشت، اما اگر در برابر خدا مقاومت ورزیم، خرد خواهیم شد.

۳- انضباط در زندگی روزمره مسیحی

در زندگی رهبر نوپا چند چیز بسیار مهم وجود دارد که باید در مورد آنها منضبط باشد.

نخست، مدت زمانی است که رهبر مسیحی هر روزه باید در حضور خدا سپری کند. در این خصوص باید کاملاً منضبط بود. همچنانکه به طور مرتب به حضور خدا می آییم و در حضورش می مانیم، روح القدس ما را از درون تغییر می دهد. همه ما باید به طور مرتب رازگهان داشته باشیم و تمام کارهای دیگر را کنار گذاشته، تنها به خدا وقت دهیم و در حضورش بمانیم.

به علاوه، لازم است که هر روزه خدا را بجویم و طالب روی او باشیم، چه برای اینکار حوصله داشته باشیم چه نداشته باشیم، و یا حضورش را حس بکنیم یا نکنیم. در این خصوص نیز باید کاملاً منضبط بود. این اوقات رازگهان شامل دعا، تعمق و تفکر، آرام ماندن در حضور خدا، مطالعه شخصی کتاب مقدس، تعلیم گرفتن از کلام، روزه، عبادت و پرستشهای گروهی، اعانه دادن، عبادت‌های خانوادگی و غیره است.

مورد دوم، دل‌مان است که باید تحت انضباط درآید:

«آیا نمی دانید که در میدان مسابقه، همه می دونند، اما تنها یکی جایزه را می برد؟ پس شما چنان بدوید که ببرید. هر که در مسابقات شرکت می جوید، در هر چیز، تن به انضباطی سخت می دهد. آنان چنین می کنند تا تاجی فانی به دست آورند؛ ولی ما چنین می کنیم تا تاجی غیرفانی به دست آوریم. پس من اینگونه می دوم، نه چون کسی که بی هدف است؛ و مشت می زنم، نه چون کسی که هوا را بزند؛ بلکه تن خود را سختی می دهم و در بندگی خویش نگاهش می دارم، مبادا پس از موعظه به دیگران، خود مردود گردم. (۱ قرنتیان ۹: ۲۴-۲۷)

«آنکه بر نفس خود مسلط نباشد، شهری بی حصار را ماند که بدان رخنه کرده باشند.» (امثال ۲۵: ۲۸)

بدون انضباط، تمام دیگر ویژگی‌های رهبری عقیم خواهد ماند. جی. اوسوالد ساندِرز (J. OSWALD SANDERS) در این باره می نویسد:^۱

۱. برگرفته از کتاب «رهبری روحانی»، صفحه ۵۲

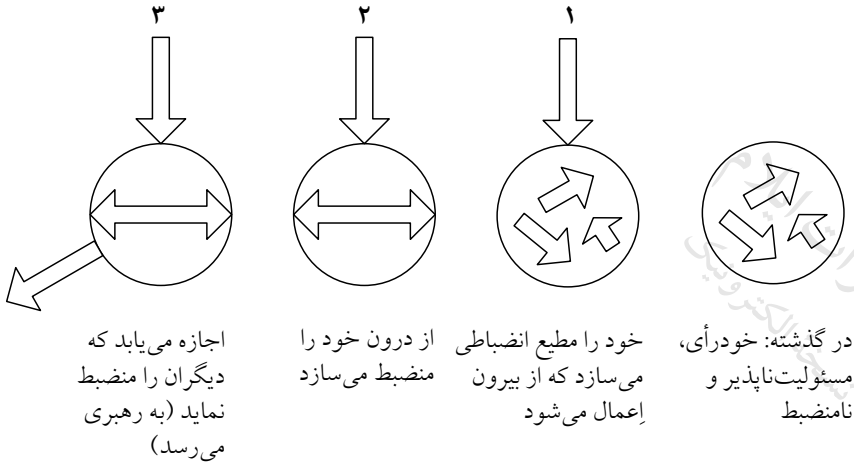
«پیش از آنکه بتوانیم بر دنیا غالب آییم، نخست لازم است بر نفسِ خودمان غلبه کنیم. رهبر کسی است که یاد گرفته از انضباطی که از بیرون بر او اعمال می‌شود اطاعت کند، و بر این اساس از درون نیز تن به انضباطی سخت داده است. کسانی که یاغی و سرکش‌اند و نمی‌خواهند تن به انضباط دهند، آنانی که از ایثار و فداکاری گریزانند و به هیچ وجه حاضر نیستند تن خود را سختی دهند، چنین کسانی صلاحیت رهبری ندارند. بسیاری از کسانی که خدمت را ترک می‌کنند افرادی با استعداد هستند و از عطایای گوناگونی بهره دارند، اما بخشهای بزرگی از زندگی‌شان خارج از کنترل روح القدس شناور است. افراد تبیل و نامنضبط هیچگاه نمی‌توانند به معنای واقعی رهبری کنند.»

بنابراین ترتیب روند انضباط در زندگی رهبر مسیحی به این صورت است: رهبر مسیحی نخست خود را مطیع انضباطی می‌سازد که از بیرون بر او اعمال می‌شود، و با اینکار انضباط درونی را نیز در خود پرورش می‌دهد. هنگامی که در این زمینه، یعنی در زمینه انضباط درونی، به بلوغ رسید، خدا به او اجازه می‌دهد که دیگران را منضبط سازد. او بدین ترتیب به رهبری رسیده است.

«از پولس که به حکم نجات‌دهنده ما خدا و امیدمان مسیح عیسی، رسول مسیح عیسی است» (۱ تیموتائوس ۱: ۱)

استفاده پولس از واژه «حکم» در اینجا بسیار حائز اهمیت است. او در نامه خود به تیموتائوس امر می‌کند که به کلیسا و معلمان دروغین امر نماید برخی کارها را انجام دهند. بنابراین آنکه امر می‌کند، خود تحت امر است (رجوع کنید به امثال ۸: ۱۰). پولس نه تنها تحت امر خدا بود، بلکه به کلیسای انطاکیه نیز جوابگو بود (اعمال ۳: ۱۳؛ ۱۴: ۲۶-۲۸؛ ۱۵: ۲-۳، ۳۵-۴۰؛ ۱۸: ۲۲-۲۳) و همچنین به مشایخ اورشلیم (اعمال ۲۱: ۱۷-۲۶؛ غلاطیان ۲: ۲).

بدین ترتیب شخصیت حقیقی فرد رهبر تحت سایه مسیح و جامعه در این سه مرحله ساخته می‌شود:



۱- در مرحله اول، رهبر نوپا تن به انضباط می‌دهد. به عبارت دیگر، به خدا و دیگران اعتماد می‌کند. او در این مرحله آغازین، با فروتنی خود را وقف خدمت به خدا و اطرافیان خود می‌سازد. او از صمیم قلب به دیگران اعتماد می‌کند، و خود را فروتن و آسیب‌پذیر ساخته، زیر نفوذ می‌رود و از نقاط قوت دیگران تبعیت می‌کند.

۲- سپس، در چنین فضایی، انضباط درونی ساخته و پرورده می‌شود و خودش را در قالب انضباط و خویش‌تنداری نشان می‌دهد (۱ قرنیتان ۲۵:۹-۲۷). رهبر نوپا بدین ترتیب خود را در راستای حقیقت قرار می‌دهد. همچنانکه به نصایح و توبیخ و اندرزهای اطرافیانش (البته تا آنجا که مطابق کلام خداست) گوش فرا می‌دهد، شخصیتش ساخته می‌شود و به بلوغ می‌رسد. برخلاف سابق که صرفاً از هوی و هوس خودش پیروی می‌کرد، اکنون خود را تسلیم و مطیع کسی خارج از خودش می‌سازد، و بدین گونه نظم و انضباط را در درون خود پرورش داده، به حقیقت درونی می‌رسد. به چالش گرفته می‌شود و بها می‌پردازد. همچنانکه در مقام رهبر بر مسئولیت‌هایش افزوده می‌شود، خواهی نخواهی میزان تعهدش به صداقت و راست‌کرداری در کوره آزمایش محک زده می‌شود. گروهی که گرداگرد اویند، تشویق و تقویتش می‌کنند تا راه درست را برگزیند، ولو آنکه مستلزم پرداخت بهایی سنگین باشد. و بدین گونه شخصیت فرد رهبر پرورش می‌یابد.

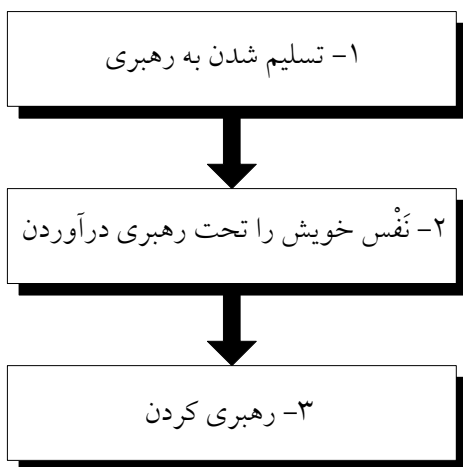
۳- وقتی فرد رهبر از درون منضبط شد، خدا به او اجازه می‌دهد دیگران را رهبری کند، و دیگران نیز بر او بعنوان رهبر اعتماد می‌کنند. او بدین ترتیب مقصد خود را پیدا می‌کند. در این مرحله فرد رهبر، که حال هم از لحاظ قابلیت و هم از حیث شخصیت

خوب قوی شده است، می تواند اراده ای را که خداوند برایش دارد بخوبی به انجام برساند.

این ترتیب را نمی توان معکوس کرد و از هیچ یک از مراحل آن نمی توان صرف نظر نمود. رهبر باید نخست خودش از درون منضبط باشد تا بعد بتواند دیگران را به طور مؤثر رهبری کند، و برای منضبط شدن از درون نیز لازم است نخست خودش را تحت انضباط کسی خارج از خود درآورده باشد تا از این طریق انضباط درونی اش پرورش یابد. بنابراین اگر کسی براستی خود را مطیع دیگری نساخته باشد (مرحله ۱)، هیچگاه نباید مسئولیتهای مهم رهبری را به او واگذار کرد (مرحله ۳)، زیرا هنوز شخصیتش به معنای حقیقی ساخته نشده است.

گذشته از این، مهم است توجه داشته باشیم که این سه مرحله مجزای از یکدیگر نیستند و اینطور نیست که یکی تمام شود و جای خود را به دیگری دهد، بلکه این سه پیوسته با هم عمل می کنند و مکمل هم اند. اینطور نیست که یک مرحله جایگزین مرحله بعدی شود. رهبر سالم به هنگام رهبری دیگران همزمان هم مطیع دیگران است و هم انضباط درونی خود را حفظ می کند.

نمودار زیر همین سه مرحله را در قالب الفاظی قدری متفاوت نشان می دهد: رهبر نوپا خود را تسلیم و تابع رهبری می سازد، بدین گونه نفس خویش را تحت رهبری درمی آورد، و در نتیجه این حق را می یابد که دیگران را رهبری کند.



رهبر مسیحی برای آنکه بتواند مسئولیت رشد روحانی دیگران را برعهده گیرد، نخست لازم است که خودش به بلوغ واقعی و آزادی درونی رسیده باشد. نباید در زندان خودخواهی‌ها و توهمات شخصی گرفتار باشد، بلکه باید اجازه داده باشد دیگران راهنمایی‌اش کنند. ما تنها هنگامی می‌توانیم فرمان دهیم که خودمان اطاعت کردن را یاد گرفته باشیم. تنها در صورتی می‌توانیم رهبری کنیم که اول خادم بودن را یاد گرفته باشیم. تنها هنگامی می‌توانیم برای دیگران در حکم پدر یا مادر باشیم که بدانیم خودمان نیز پسر یا دختر کسی هستیم. عیسیای مسیح اول بره است و بعد شبان ما. او اقتدار خود را از جانب پدر دارد، و پسر محبوب پدر است.^۱

ما به هر سه کار روح القدس نیاز داریم

- این سه کار روح القدس از لحاظ ماهیت کاملاً با هم فرق دارند:
- توکل، روندی دائمی است: ما هر لحظه به خدا نزدیک و نزدیکتر می‌شویم. حال آنکه دو کار دیگر بیشتر به‌طور «متناوب» صورت می‌گیرند.
 - اعمال خدا در زندگی ما به رشد جهشی قابل توجهی می‌انجامد، حال آنکه در مورد دو کار دیگر رشد و پیشرفت تدریجی است.
 - انضباط بیشتر جنبه عینی دارد، حال آنکه دو کار دیگر روح القدس بیشتر ذهنی هستند.
 - ما در زندگی خود به هر سه این کارهای روح القدس احتیاج داریم. هر یک از این سه، دو کار دیگر را تقویت می‌کنند و به نوبه خود توسط آنها تقویت می‌شوند.

هنگامی که پیوسته در درون خود بر خدا توکل می‌کنیم، اوقات خلوتی نیز که در حضور او می‌گذرانیم غنی‌تر و مؤثرتر می‌شود، دل‌مان منضبط‌تر می‌گردد، و بهتر خواهیم توانست به کارهای خدا در زندگی‌مان، چه مثبت و چه منفی، پاسخ دهیم (رومیان ۸: ۳۵-۳۹).

وقتی به روح القدس اجازه می‌دهیم از طریق بحرانهای زندگی ما را دگرگون سازد، مشارکت درونی‌مان با او بسیار عمیق و غنی‌تر می‌شود و بر انضباط درونی‌مان نیز افزوده می‌گردد.

۱. مطلب فوق برگرفته از کتاب «جامعه و رشد» است نوشته ژان وائیر، صفحه ۲۲۵

وقتی زندگی‌های مان را منضبط می‌سازیم تا صرف‌نظر از اینکه حوصله داشته باشیم یا نه، هر روزه روی خدا را بطلیم و مطیع نقشه‌هایش باشیم، این باعث می‌شود که وقتی او در زندگی ما کار می‌کند راحت‌تر واکنش درست نشان دهیم، و توکل دائمی مان بر او نیز افزایش می‌یابد.

آری، وقتی هر سه این کارهای روح‌القدس در زندگی ما وجود داشته باشد، تعادل خواهیم داشت و با قدرت عمل خواهیم کرد.

این سه راه در زندگی عیسی مسیح

هر سه این راه‌ها را بوضوح در زندگی عیسی مسیح شاهدیم:

۱- توکل بر خدا

همانطور که در فصل دوم ملاحظه کردیم، عیسی مسیح در دوران خدمت خود بر زمین پیوسته در مشارکت با پدرش به سر می‌برد و از طریق این مشارکت، از حیات پدرش تغذیه می‌کرد و به واسطه آن می‌زیست. تمام کارهای عیسی، و اساساً کل موجودیت او، به واسطه مشارکت با پدرش بود.

۲- لمس و امتحان الهی

عیسی در مدت زندگی و خدمتش بر زمین وقایع بسیار مهمی را، هم مثبت و هم منفی، تجربه کرد.

از جمله وقایع «مثبت» می‌توان به تعمید او در آب، تجربه‌اش در کوه تبدیل هیئت، و قیام شکوهمندش اشاره کرد.

از میان وقایع «منفی» نیز می‌توان به وسوسه شدنش توسط شیطان، خیانت یهودای اسخریوطی، مصائبش در باغ جتسیمانی، طرد شدنش توسط مردم، و مرگ بر صلیب اشاره کرد.

۳- انضباط در زندگی روحانی

عیسی مسیح در زمینه کلام خدا بسیار منضبط بود. او حتی هنگامی که کودکی دوازده ساله بود، کلام خدا را بسیار خوب می‌دانست (لوقا ۴: ۴۶-۴۷).

عیسی در زمینه دعا نیز بسیار منضبط بود:

«بامدادان که هوا هنوز تاریک بود، عیسی برخاست و خانه را ترک کرده، به خلوتگاهی رفت و در آنجا به دعا مشغول شد.» (مرقس ۱: ۳۵)

«پس از مرخص کردن مردم، خود به کوه رفت تا به تنهایی دعا کند. شب فرارسید و او آنجا تنها بود.» (متی ۱۴: ۲۳)

او گاه تمامی شب را در راز و نیاز با پدرش سپری می کرد:

«یکی از آن روزها، عیسی برای دعا به کوهی رفت و شب را در عبادت خدا به صبح رساند.» (لوقا ۶: ۱۲)

او نه فقط در تنهایی دعا می کرد، بلکه در جمع شاگردانش نیز:

«روزی عیسی در مکانی دعا می کرد. چون دعایش به پایان رسید، یکی از شاگردان به او گفت: «ای سرور ما، دعا کردن را به ما بیاموز، همانگونه که یحیی به شاگردانش آموخت.»» (لوقا ۱۱: ۱)

آری، او آنقدر خوب دعا می کرد که پس از یکی از این دعاهای جمعی در حضور شاگردان، آنان چنان به ناتوانی نسبی خود در این زمینه پی بردند که از وی خواستند طرز دعا کردن را به آنها یاد دهد!

عیسی همچنین در زمینه روزه گرفتن (لوقا ۴: ۲)، و عبادت جمعی بسیار منضبط بود:

«پس به شهر ناصره که در آن پرورش یافته بود رفت و در روز شَبَّات، طبق معمول به کنیسه درآمد. و برخاست تا تلاوت کند.» (لوقا ۴: ۱۶)

او همچنین مطیع اقتدار اطرافیانش بود:

«پس با ایشان به راه افتاد و به ناصره رفت و مطیع ایشان (یعنی والدینش) بود...» (لوقا ۲: ۵۱)

و البته او همیشه مطیع پدرش بود:

«هرچند پسر بود، با رنجی که کشید اطاعت را آموخت.» (عبرانیان ۵: ۸)

همانطور که دیدیم، عیسی در هر سه راه سلوک می‌کرد. ما نیز باید چنین کنیم.

این سه راه در زندگی پولس

پولس رسول نمونه بسیار خوبی است از رهبری که در هر سه راه فوق گام برمی‌داشت:

۱- توکل بر خدا

پولس به واسطه روح القدس در مشارکت دائمی با خدا می‌زیست. این مشارکت دائم با خدا، منبع و سرچشمه تمامی شخصیت و ثمراتی بود که در زندگی و خدمت پولس دیده می‌شد:

«قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد» (فیلیپیان ۱۳:۴)
 «... در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد.»
 (رومیان ۸:۳۷)

«با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به خاطر من داد.»
 (غلاطیان ۲:۲۰)

«اما به فیض خدا آنچه هستم، هستم و فیض او نسبت به من بی‌ثمر نبوده است. برعکس، من از همه آنها سخت‌تر کار کردم، اما نه خودم، بلکه آن فیض خدا که با من است.» (۱ قرنتیان ۱۵:۱۰)

به علاوه، او چنین زندگی‌ای را به دیگران نیز تعلیم می‌داد:

«و با همه نیرویی که از قدرت پر جلال او سرچشمه می‌گیرد، از هر حیث نیرومند شوید تا صبر و تحمل بسیار داشته باشید؛ و نیز تا شادمانه پدر را شکر گوید که شما را شایسته سهم شدن در میراث مقدّسان در قلمرو نور گردانیده است.» (کولسیان ۱۱:۱-۱۲)

«پس همانگونه که مسیح عیسای خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید: در او ریشه گیرید و بنا شوید، و همانگونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار شده، لبریز از شکرگزاری باشید.» (کولسیان ۲:۶-۷)

۲- لمس و امتحان الهی

پولس به هیچ وجه با اعمال عجیبی که خدا در زندگی اش انجام می داد بیگانه نبود. او بارها و بارها توسط خدا لمس شد و وقایع «مثبت» الهی را در زندگی اش تجربه کرد: «می باید که فخر کنم؛ هر چند سودی از آن حاصل نمی شود، ادامه می دهم و به رؤیایها و مکاشفات خداوند می پردازم. شخصی را که در مسیح است می شناسم که چهارده سال پیش به آسمان سوّم رفته شد. نمی دانم با بدن به آسمان رفت یا بیرون از بدن، خدا می داند. و می دانم که به فردوس بالا برده شد - با بدن یا بیرون از بدن، خدا می داند - و چیزهای وصف ناشدنی شنید، که سخن گفتن از آنها بر انسان جایز نیست.» (۲قرنیتان ۱:۱۲-۴)

البته همه تجربیات پولس مثبت نبود. در واقع او برای آنکه شخصیتش دگرگون شود، اغلب اوقات آزمایشات الهی و وقایع «منفی» را تجربه می کرد:

«اما برای اینکه عظمت بی اندازه این مکاشفات مغرورم نسازد، خاری در جسمم به من داده شد، یعنی عامل شیطان، تا آزارم دهد و مرا از غرور بازدارد. سه بار از خداوند تمنا کردم آن را از من برگیرد، اما مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می رسد.» پس با شادی هرچه بیشتر به ضعفهایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من قرار گیرد. از همین رو، در ضعفها، دشنامها، سختیها، آزارها و مشکلات، به خاطر مسیح شادانم، زیرا وقتی ناتوانم، نگاه توانایم.» (۲قرنیتان ۱۲:۷-۱۰)

«اما این گنجینه را در ظروفی خاکی داریم، تا آشکار باشد که این قدرت خارق العاده از خداست نه از ما. ما از هر سو در فشاریم، اما خرد نشده ایم؛ متحیریم، اما نومید نیستیم؛ آزار می بینیم، اما وانهاده نشده ایم؛ بر زمین افکنده شده ایم، اما از پا در نیامده ایم. همواره مرگ عیسی را در بدن خود حمل می کنیم تا حیات عیسی نیز در بدن ما ظاهر شود. زیرا ما که زنده ایم، همواره به خاطر عیسی به مرگ سپرده می شویم تا حیات او در بدن فانی ما آشکار گردد.» (۲قرنیتان ۴:۷-۱۱)

۳- انضباط در زندگی روحانی

پولس همچنین مردی بود بغایت منضبط. او به هیچ وجه اجازه نمی داد سهل انگاری یا بی تفاوتی یا سستی به سراغش آید:

«بلکه تن خود را سختی می‌دهم و در بندگی خویش نگاهش می‌دارم، مبادا پس از موعظه به دیگران، خود مردود گردم.» (۱ قرنتیان ۹: ۲۷)

و سرانجام همانطور که کمی جلوتر در این فصل در قسمت «مسئولیت‌پذیری» خواهیم دید، پولس در دل خود کاملاً نسبت به جامعه کلیسایی پیرامونش منضبط بود.

دیگر نمونه‌های کتاب مقدسی تمامی این سه راه

در زیر به چند نمونه دیگر اشاره خواهیم از مردان خدایی که در هر سه این راه‌ها گام می‌نهادند:

۱- توکل بر خدا

یوحنا، «شاگرد محبوب عیسی»، پیوسته در حضور خدا سلوک می‌کرد. او چندین دهه پس از صعود عیسی به آسمان، می‌نویسد: «رفاقت (یا همان مشارکت) ما با پدر و با پسرش عیسای مسیح است» (۱ یوحنا ۱: ۳). توجه کنید که یوحنا نمی‌گوید مشارکتش با خدا «بود»، بلکه «هست».

یوحنا به واسطه روح القدس پیوسته در مشارکتی درونی با خدا به سر می‌برد. او به سبب همین حیات درونی بود که می‌زیست و خدمت می‌کرد. نتیجه‌اش نیز خلق برخی از عالی‌ترین متونی است که در کتاب مقدس در مورد شخص عیسای مسیح بعنوان خدا، و نیز ماهیت زندگی مسیحی بعنوان یگانگی با خدا، موجود است.

۲- لمس و امتحان الهی

یعقوب در فصل ۳۲ کتاب پیدایش به طرزی خارق‌العاده توسط خدا لمس شد. تجربه گشتی گرفتنش با خدا باعث شد شخصیتش دستخوش رشد جهشی عظیمی شود. لنگیدن پایش بی‌تردید نمادی بود ظاهری از شکستگی عمیق درونش در نتیجه عمل خدا.

داوود پادشاه چندین بار نسبت به خدا گناه ورزید، و در نتیجه وقایع الهی «منفی» ای که تجربه کرد در زندگی شخصی‌اش به درجه‌ای والاتر رسید. به عنوان مثال، در مزمو ۵۱ می‌بینیم که او چگونه پس از مجازات شدن به سبب گناهی که با بتشیع مرتکب شده بود، حال سخت شکسته‌دل و پریشان‌حال است و خود را به طور کامل تسلیم خدا کرده است.

۳- انضباط در زندگی روحانی

زکریای کاهن در فصل اول انجیل لوقا نمونه بسیار خوبی است از ثمرات نیکوی انضباط:

«یک بار که نوبت خدمت گروه زکریا بود، و او در پیشگاه خدا کهنات می کرد، بنا به رسم کاهنان، قرعه دخول به قدس معبد خداوند و سوزاندن بخور به نام وی افتاد. در زمان سوزاندن بخور، تمام جماعت بیرون سرگرم دعا بودند.» (لوقا ۱: ۸-۱۰)

زکریا وفادارانه مشغول انجام وظائف کهنات بود که ناگاه واقعه خارق العاده ای را تجربه کرد:

«که ناگاه فرشته خداوند، ایستاده بر جانب راست بخورسوز، بر زکریا ظاهر شد.» (لوقا ۱: ۱۱)

فرشته ظاهر شد و تولد یحیی تعمیم دهنده، یعنی بزرگترین نبی ای را که تا به حال زیسته است، خطاب به زکریا اعلام کرد (لوقا ۷: ۲۸)!

جالب اینجاست که زکریا این تجربه خارق العاده را در حین انجام وظیفه دریافت نمود. حال فرض کنیم زکریا آن روز حوصله کار کردن نمی داشت و بر سر مأموریتش حاضر نمی شد! یا به قدر کافی «احساس مسح شدگی» نمی کرد و به معبد نمی رفت تا مطابق وظائفش بخور بسوزاند! در آن صورت آیا فکر می کنید چنین تجربه ای می داشت؟

خطرات عدم تعادل

هر سه این کارهای روح القدس به طور بالقوه می توانند با خطراتی نیز همراه باشند. اگر تعادل را حفظ نکنیم و بر یک کار بیش از دو کار دیگر تأکید بورزیم، دیر یا زود در زندگی روحانی خود به مشکل برخوردیم. برای آنکه از لحاظ روحانی فردی متعادل باشیم، به هر سه کار احتیاج داریم.

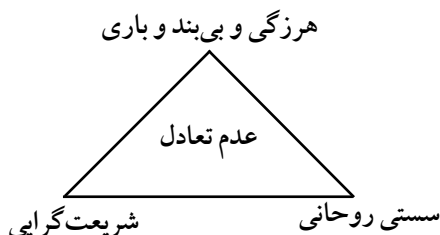
- کاتولیکها یا دیگر زاهدین متراض مسلک ممکن است در زمینه توکل بیش از حد افراط کنند.

- بسیاری از مسیحیان پنطیکاستی و کاریزماتیک در زمینه داشتن تجربیات «مثبت» از خدا تعادل را رعایت نمی کنند؛ برعکس، ایمانداران تحت جفا در

برخی کشورها ممکن است بیش از حد بر تجربیات «منفی» تأکید ورزند.
 • مسیحیان بشارتی گاه در زمینه انضباط نامتعادلند.

تغییراتی که در زیر در الگوی قبلی داده‌ایم، خطرات عدم تعادل در هر یک از این سه حیطه را بخوبی نشان می‌دهد:

عدم تعادل در زندگی رهبران مسیحی



۱- عدم تعادل در زمینه توکل بر خدا
 کسی که همواره به درون خویش می‌نگرد، اما در راه رفتن با خدا منضبط نیست و از اعمال تصفیه‌کننده خدا در زندگی‌اش بی‌بهره است، گاه به هرزگی و بی‌بند و باری کشیده می‌شود. چنین کسی در نهایت بجای آنکه توسط روح القدس رهبری شود، افسار زندگی خود را به احساسات و شهوات درونش می‌سپرد.

۲- عدم تعادل در زمینه اعمالِ «مثبت» یا «منفی» خدا
 کسی که بیش از حد بر اعمال مثبت خدا تأکید می‌ورزد و در این زمینه نامتعادل است، اغلب دچار رخوت و سستی روحانی است. چنین کسی از آنجا که زندگی‌اش دارای انضباط روحانی نیست و هر لحظه خدا را نمی‌جوید، حس ابتکار عمل را بکلی از دست می‌دهد و مدام از یک تجربه به تجربه‌ای دیگر می‌پزد. چنین شخصی متأسفانه دیگر هیچ مسئولیتی در قبال زندگی روزمره‌اش احساس نمی‌کند.
 به علاوه، چنین کسانی مدام در جستجوی «عمل بعدی خدا» به هر سو سرگردانند. زندگی‌هایشان به یک «چرخ و فلک» روحانی می‌ماند. مدام در فراز و نشیب‌اند و بجای

آنکه توسط نقشه خدا هدایت شوند، عنان زندگی‌شان در دست احساساتشان است. اینگونه افراد اغلب نگرانند که خدا آنها را «ترک کرده است» زیرا احساساتشان دیگر مانند گذشته قوی نیست، و غصه می‌خورند که نکند کاری کرده‌اند که خدا از دستشان رنجیده است. می‌کوشند جایی را پیدا کنند که عمل خدا در آنجا «بیشتر» مشهود است تا بلکه حضور و لطف او را بار دیگر «تسخیر» کنند. چنین کسانی از این واقعیت مهم غافلند که خدا در واقع می‌خواهد آنان کاری در مورد وضعیت روحانی خودشان انجام دهند و تعلیم گیرند و بالغ شوند.

و اما در طرف دیگر کسانی قرار دارند که در خصوص اعمال «منفی» خدا تعادل را رعایت نمی‌کنند. اینگونه افراد نیز از آنجا که بیش از حد بر رنج و زحمات خودشان متمرکزند، ممکن است براحتی در دام سستی و رخوت روحانی گرفتار آیند، منتهی به گونه‌ای متفاوت: چنین افرادی تمام توجه‌شان معطوف خودشان است و مدام به حال خویش دل می‌سوزانند، درون‌گرا می‌شوند، و نسبت به خدا و زندگی مسیحی احساس منفی پیدا می‌کنند. این عده که شکست و ناکامی را تقدیر خود می‌پندارند، رفته رفته منفعل بودن را در زندگی‌هایشان جایگزین مسئولیت‌پذیری می‌کنند.

۳- عدم تعادل در زمینه انضباط روحانی

عدم تعادل در زمینه انضباط روحانی به شریعت‌گرایی می‌انجامد. رهبر مسیحی‌ای که از برکات اعمال مثبت خدا در زندگی‌اش بی‌بهره است و پویایی توکل دائم بر روح‌القدس را تجربه نکرده است، اغلب برای ایجاد ارتباط با خدا و انجام اراده او به خودش و کارهایش تکیه می‌کند. چنین رهبری برعکس آنچه باید باشد، هیچگاه تحت هدایت خدا نیست. او هرگز خدا و فیض او را آنطور که باید و شاید تجربه نمی‌کند. از آنجا که در زندگی‌اش از قدرت اعمال خارق‌العاده خدا و پویایی سلوک مداوم در او خبری نیست، زندگی‌اش عمدتاً بی‌ثمر خواهد بود: در ظاهر شخصی عادل و پارسا می‌نماید، اما از درون عقیم و بی‌ثمر است.

ما در زندگی‌هایمان به هر سه این کارهای روح‌القدس نیاز داریم. در واقع، اگر می‌خواهیم بدرستی در مسیح رشد کنیم و بالغ شویم، باید هر سه را داشته باشیم. خدا به ما نمی‌گوید که از این سه هر کدام را که دلمان خواست انتخاب کنیم و بر روی آن متمرکز شویم. گذشته از این، وقتی در هر سه این راه‌ها گام برمی‌داریم، از خطرات اجتناب می‌کنیم. خرامیدن در هر سه راه باعث می‌شود زندگی روحانی‌مان متعادل و پر قدرت باشد.

به همین ترتیب، پیشرفت در یکی از این سه حیطه خوب است، اما کافی نیست. نباید تنها به رشد در یکی از این سه زمینه بسنده کنیم، بلکه باید بر روی دو زمینه دیگر نیز کار کنیم.

تسهیل کار روح القدس

بر رهبر نوپاست که به این سه کار روح القدس در زندگی اش پاسخ مثبت دهد و بدین گونه فرایند دگرگون شدن خود را تسهیل نماید. حال ببینیم چگونه می توان به بهترین وجه به هر یک از این سه کار روح القدس پاسخ داد:

۱- توکل بر خدا

با فراگیری انضباط درونی تسلیم شدن به روح القدس، می توانیم در زمینه توکل بر خدا رشد کنیم. این همان «تمرین کردن حضور خدا» است. یاد می گیریم پیوسته به درون نگریم، او را بجویم، بر وی بنگریم، در درون مان او را محبت نماییم، توسط او محبت شویم، با او سخن بگویم، و به صدایش گوش فرا دهیم. بهترین کتابی که در این زمینه نوشته شده است، «تمرین کردن حضور خدا» نوشته برادر لورانس است.

۲- لمس و امتحان الهی

کار دگرگون کننده روح القدس از طریق وقایع الهی مثبت را به این صورت می توانیم تسهیل کنیم که خودمان را در جایی قرار دهیم که خدا در حال عمل کردن است. باید با یکدیگر جمع شویم و به اتفاق هم، رویش را بطلبیم و از او بخواهیم به ما نزدیک شود.

«به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد...» (یعقوب ۴: ۸)

و آنگاه که خدا به ما نزدیک شد، باید به او واکنش مثبت نشان دهیم. گاه مردم می گویند که می خواهند خدا لمس شان کند اما وقتی خدا خودش را بر آنان آشکار می سازد، از او می گریزند و حاضر نیستند تسلیم او شوند. وقتی خدا به ما نزدیک می شود، باید خود را تسلیم او سازیم و بگذاریم هر طور که می خواهد در دل و زندگی های ما عمل کند.

در خصوص اعمال «منفی» خدا نظیر جفاها، رنج و زحمات، آزمایشات و وقایع دردناک زندگی، باید به هنگام وقوع چنین اتفاقاتی خدا را بجویم و تا حد ممکن،

محکم به او بچسبیم. البته چنین کاری اغلب دشوار است. به هنگام سختی‌ها اغلب بسیار راحت‌تر است که از خدا بگریزیم. اما در سختی‌ها و ناملايمات زندگی و در اوج امتحانات و آزمایشات، باید روح القدس را بجوییم. در آنصورت است که او از این وقایع تلخ به گونه‌ای بسیار مثبت در زندگی ما استفاده خواهد کرد تا ما را بالغ سازد.

۳- انضباط روحانی

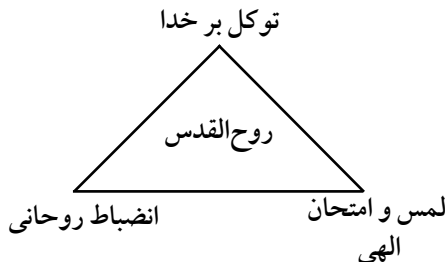
خیلی مهم است که ما در زمینه عبادات روزمره خودمان را منضبط سازیم. حتی مقدس‌ترین قدیسین نیز احتیاج دارند پیوسته در این زمینه کار کنند. دشمن ما شیطان خیلی خوب می‌داند چگونه ما را به هزار و یک دلیل متقاعد کند که «امروز برای عبادت شخصی وقت نداریم!»

نخست باید الگوی مشخصی در زندگی خود ایجاد نماییم. یعنی خود را عادت دهیم که به عنوان مثال هر روز در فلان ساعت به حضور خدا خواهیم رفت. سپس باید در این زمینه منضبط باشیم و به الگویی که تعیین کرده‌ایم عمل کنیم. همانطور که قبلاً دیدیم، این زمان مشخص شامل دعا، تفکر و تعمق، آرام ماندن در حضور خدا، مطالعه شخصی کلام خدا به طور منظم، تعلیم گرفتن از کلام خدا، روزه، جلسات پرستشی جمعی، و غیره است.

افزون بر این، باید دل خود را نیز منضبط سازیم و با فروتنی خود را مطیع کسانی گردانیم که خدا پیرامون ما قرار داده است.

بنابراین، الگوی ما چنین است:

شکل‌گیری شخصیت در زندگی رهبر مسیحی



شخصیت مسیحی توسط روح القدس و در راستای این سه راه شکل می‌گیرد:

- توکل بر خدا
- وقایع خارق‌العاده الهی
- انضباط روحانی در زندگی روزمره

انگیزه‌بخش هر سه این کارها، روح القدس است. روح القدس از طریق آنها زندگی‌های ما را متبدل کرده، بالغ می‌سازد و به شباهت عیسای مسیح درمی‌آورد. اگر دگرگونی روحانی نتیجه توانایی‌های انسانی می‌بود، تنها معدود رهبرانی که از آن توانایی‌ها برخوردار بودند می‌توانستند آن را تجربه کنند. اما این دگرگونی نتیجه حکمت یا قدرت یا ثروت ما نیست:

خداوند چنین می‌فرماید: «حکیم به حکمت خویش فخر نکند و مرد نیرومند به نیروی خود ننازد و دولتمند به دولت خویش نبالد. بلکه هر که فخر می‌کند، به این فخر کند که فهم دارد و مرا می‌شناسد و می‌داند که من یهوه هستم که محبت و انصاف و عدالت را در جهان به جا می‌آورم. زیرا از این چیزها لذت می‌برم؛» این است فرموده خداوند. (ارمیا ۹: ۲۳-۲۴)

آری، این سه طریق دگرگون شدن هیچ ربطی به ثروت، تحصیلات، هوش و ذکاوت، قدرت بدنی، زیبایی، اصل و نسب، حرفه، موقعیت اجتماعی، رتبه مذهبی، یا حتی وقایع زندگی گذشته ما ندارد.

- ربطی به ثروت ندارد چون همه چیز در نهایت متعلق به خداست. خدا از موفقیت هیچ‌کس تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد!
- ربطی به تحصیلات و هوش و ذکاوت ندارد چون این سه راه دگرگون شدن بینهایت آسانند!
- ربطی به قدرت و زیبایی ظاهری ندارد چون رهبر «در مسیح» زیست می‌کند و نه در جسم.
- ارتباطات خانوادگی در آن بی‌تأثیر است چون ما در مسیح صاحب خانواده جدیدی هستیم که همانا خانواده الهی است.
- ربطی به شغل و حرفه ما ندارد چون خدا همه ما را خوانده تا در نهایت برای خود او کار کنیم (۱ قرنتیان ۷: ۲۱-۲۲؛ کولسیان ۳: ۲۳-۲۴).

- ربطی به موقعیت اجتماعی و مذهبی ما ندارد چون خدا تحت تأثیر این چیزها قرار نمی‌گیرد.
- حتی وقایع زندگی گذشته ما نیز در این امر بی‌تأثیر است زیرا ما در مسیح «خلقتی تازه» هستیم (۲قرن‌تیا ۱۷:۵).

پس همانطور که دیدیم، هیچ یک از این سه طریق دگرگون شدن نتیجه قابلیت‌های بشری نیست، بلکه همگی کار فیض خداست در زندگی‌های ما.

«ای برادران، وضع خود را، آن هنگام که خدا شما را فراخواند، در نظر آورید. بیشتر شما با معیارهای بشری، حکیم محسوب نمی‌شدید؛ و بیشتر شما از قدرتمندان یا نجیب‌زادگان نبودید. اما خدا آنچه را که دنیا جهالت می‌پندارد، برگزید تا حکیمان را خجل سازد؛ و آنچه را که دنیا ضعیف می‌شمارد انتخاب کرد تا قدرتمندان را شرم‌منده سازد؛ خدا آنچه را که این دنیا پست و حقیر می‌انگارد، بلکه نیستی‌ها را، برگزید تا هستی‌ها را باطل سازد، تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند. و از اوست که شما در مسیح عیسی هستید، در او که از جانب خدا برای ما حکمت شده است، یعنی پارسایی، قدوسیت و رهایی ما. تا چنانکه آمده است: «هر که فخر می‌کند، به خداوند فخر کند.» (۱قرن‌تیا ۱: ۲۶-۳۱)

اگر در این سه طریق گام برداریم، خدا به توسط قدرت روح القدس زندگی‌های ما را دگرگون می‌سازد، و ما به شباهت عیسی مسیح متبدل خواهیم شد:

«و همه ما که با چهره بی‌حجاب، جلال خداوند را، چنان که در آینه‌ای، می‌نگریم، به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فزون‌تر دگرگون می‌شویم؛ و این از خداوند سرچشمه می‌گیرد که روح است.» (۲قرن‌تیا ۳: ۱۸)

طبعاً این روند متبدل شدن، مستلزم زمان است.

اثبات رهبری

رهبر، یک شبه رهبر نمی‌شود. باید اول آزموده و محک زده شود.

«و باید نخست آزموده شوند و اگر بَری از ملامت یافت شدند، در مقام خادم کلیسا خدمت کنند.» (۱ تیموتائوس ۳: ۱۰)

فرد رهبر باید مراحل آمادگی الهی را پشت سر بگذارد، که به معنای خُرد شدن و تقویت شدن است. به علاوه، هر چه بیشتر بخواهد توسط خدا بکار برده شود، بیشتر باید خود را تسلیم اعمال خدا در زندگی اش سازد. این البته با فرهنگ امروزی ما که در پی موفقیت‌های فوری است، کاملاً مغایرت دارد. خواسته خود ما این است که از همان بالای نردبان شروع کنیم، اما راه خدا غیر از این است. داستان زیر، تمثیل بسیار خوبی است از روند آماده‌سازی الهی:

کالسکه پادشاه را دیدم

در جاده‌ای خاکی در وسط دشتی پهناور، کالسکه‌ای زیبا ایستاده بود با بدنه طلاکاری شده، سراسر مزین به نقش‌هایی زیبا. شش اسب تنومند آن را می‌کشیدند: دو اسب در جلو، دو اسب در میان، و دو اسب در عقب. اما اسبها تکان نمی‌خوردند و کالسکه را به جلو نمی‌راندند. کنجکاو شدم بدانم چرا اسبها حرکت نمی‌کنند. جلوتر که رفتم، کالسکه‌ران را دیدم که به پشت زیر کالسکه روی زمین دراز کشیده بود و میان چرخهای جلویی کالسکه بر روی چیزی کار می‌کرد. با خودم گفتم: «عجب جای خطرناکی رفته است! اگر یکی از آن اسبها لگد بزند یا قدمی به عقب بردارد، کالسکه‌ران می‌میرد؛ یا اگر اسبها ناگهان براه بیفتند یا به هر علت وحشت کنند، کالسکه یکر است از روی او رد می‌شود.» اما بنظر نمی‌رسید که کالسکه‌ران از این بابت نگران باشد، زیرا می‌دانست که اسبها منضبط و تربیت شده‌اند، و تا او نگوید حرکت نخواهند کرد. اسبها سُمهایشان را بر زمین نمی‌کوبیدند و بی‌قرار نبودند، و با اینکه زنگوله‌هایی بر پا داشتند، صدایی از زنگوله‌ها بر نمی‌خاست. همچنین منگوله‌هایی بر افسار اسبها بود، اما آن منگوله‌ها نیز تکانی نمی‌خورد. اسبها آرام و ساکت منتظر ندای اربابشان ایستاده بودند.

دو کره اسب در دشت نمایان شدند

همچنانکه بر اسبان لگام زده می‌نگریستم، دو کره اسب را دیدم که در آن دشت پهناور از دور دستها آمدند و به کالسکه نزدیک شده، گویی که به اسبها می‌گفتند: «بیایید و با ما بازی کنید. ما بازی‌های جالبی بلدیم. بیایید دنبال هم بگذاریم و شما سعی

کنید ما را بگیرید.» کره‌اسبها با این سخن، جفتکی در هوا انداختند و دمهایشان را به این سو و آن سو پرتاب کرده، در امتداد دشت پهناور به دویدن و جست و خیز کردن پرداختند. اما وقتی به عقب برگشتند و دیدند اسبها از جایشان تکان نخورده‌اند و دنبالشان ندیده‌اند، سخت متحیر ماندند. آنها در مورد افسار و دهنه هیچ چیز نمی‌دانستند و نمی‌توانستند بفهمند که چرا اسبها علاقه‌ای به بازی ندارند. بنابراین یکبار دیگر به آنها گفتند: «چرا با ما مسابقه نمی‌دهید؟ نکند خسته‌اید، یا آنقدر ضعیفید که نای دویدن ندارید؟ چرا اینقدر خشک و عبوسید؟ شما در زندگی به تفریح و شادی احتیاج دارید!» اما اسبها یک کلمه هم به آنها جواب ندادند و حتی سر و پایشان را نیز حرکت ندادند. همانطور آرام و ساکت منتظر ندای اربابشان ایستاده بودند.

کره‌اسبها یکبار دیگر خطاب به آنها فریاد زدند: «چرا در این آفتاب داغ اینطور ایستاده‌اید؟ اینجا به زیر سایه این درخت زیبا بیایید. ببینید علفهای این قسمت چقدر سرسبز است! حتماً گرسنه هستید. بیایید و همراه ما بجريد. علفهای اینجا خیلی تازه و خوشمزه است! تشنه هم بنظر می‌رسید. بیایید از یکی از نهرهای زلال و خنک اینجا بنوشید و رفع تشنگی کنید.» اما اسبها حتی نگاه‌شان را هم برنگرداندند، و همانطور آرام در انتظار فرمان اربابشان ایستاده بودند تا با پادشاه به پیش روند.

کره‌اسبها در آغل ارباب

سپس صحنه عوض شد و دیدم طنابی به گردن آن دو کره‌اسب افتاد و آنها به سوی آغل ارباب هدایت شدند تا آموزش ببینند و دست‌آموز شوند. همچنانکه دو کره‌اسب از آن دشتهای سرسبز و زیبا دور می‌شدند و در آغل با زمین قهوه‌ای و حصارهای بلندش محبوس می‌گشتند، غم را می‌شد بوضوح در چشمانشان دید. کره‌اسبها پریشان و مضطرب، در پی آزادی از یک سوی حصار به سوی دیگر می‌دویدند، اما دریافته بودند که در آن محوطه محبوس‌سند تا تعلیم گیرند و دست‌آموز شوند. سپس مربی را دیدم که با شلاق و افسار نمایان شد و کار طاقت‌فرسای آموزش را آغاز کرد. چنین وضعیتی برای آن دو کره‌اسب که تمام عمر آزاد بودند و به آزادی خو کرده بودند، در حکم مرگ بود! نمی‌توانستند بفهمند که چرا لازم است اینچنین شکنجه شوند و بیرحمانه آموزش ببینند! نمی‌دانستند اگر تسلیم این تأدیب و انضباط شوند و دوران آموزش را تکمیل کرده، اطاعت از ارباب را نیک بیاموزند، چه مسئولیت خطیری به آنها محول خواهد شد. تنها می‌دانستند که این روند، هولناکترین چیزی است که تا به حال در عمر خود تجربه کرده‌اند.

اطاعت و سرکشی

یکی از آن دو کره‌اسب در حین آموزش سرکشی کرد و گفت: «من برای این کارها ساخته نشده‌ام. من آزادی‌ام را دوست دارم... تپه‌های سرسبز و نهرهای آب زلال و روان را. دیگر از این زندان و تمرینات طاقت‌فرسا خسته شده‌ام و تاب تحمل آن را ندارم.» پس راه فراری پیدا کرد و از بالای حصار پریده، با خوشحالی دوان دوان به مراتع سرسبز بازگشت. در کمال شگفتی دیدم که ارباب اجازه داد آن کره‌اسب بگریزد، و مانع او نشد. در عوض، توجه خود را معطوف تربیت آن یک کره‌اسب باقی‌مانده کرد. این یکی کره‌اسب، با اینکه او نیز فرصت فرار داشت، تصمیم گرفت خواسته خود را مطیع ارباب سازد و طریقه‌های او را بیاموزد. آموزش سخت‌تر و سخت‌تر شد، اما او به سرعت یاد می‌گرفت که چگونه با کوچکترین علامتی به خواست ارباب پی ببرد و از آن اطاعت کند. دریافتم که اگر آموزش و امتحانی در کار نمی‌بود، از این دو کره‌اسب نیز نه تسلیم می‌دیدم و نه تمرّد. زیرا آنها در دشتهای پهناور هیچگاه ناگزیر نبودند بین تسلیم و تمرّد یکی را انتخاب کنند، بلکه در معصومیت خود بی‌گناه بودند. تنها آنگاه که به مکان امتحان و آموزش و انضباط آورده شدند، این فرصت پیش آمد که اطاعت یکی و سرکشی دیگری آشکار شود. و گرچه امن‌تر آن می‌نمود که از همان اول هیچ کدام به مکان آموزش آورده نمی‌شدند تا تمرّد احتمالی‌شان آشکار نگردد، دریافتم که بدون این امتحان، از سهیم شدن در جلال ارباب و فرزندی او نیز خبری نمی‌بود.

افسار و لگام بر دهان کره‌اسب

سرانجام دوران آموزش به پایان رسید. آیا حال کره‌اسب آزاد بود که به مراتع سرسبز بازگردد؟ خیر! بلکه حبس و محدودیتی بس عظیم‌تر در انتظارش بود، زیرا افساری آهین بر دهانش بسته شد. کره‌اسب متوجه شد که اکنون دیگر حتی آزاد نیست که در محوطه کوچک آغل به این سو آن سو بدود، بلکه با افساری که بر دهانش بود تنها می‌توانست به جایی که ارباب می‌گفت، و در زمانی که ارباب می‌خواست، حرکت کند. و اگر ارباب چیزی نمی‌گفت، باید آرام و بی‌حرکت می‌ایستاد.

سپس صحنه تغییر کرد و آن کره‌اسب دیگر را دیدم که کنار تپه‌ای ایستاده بود و آسوده‌خاطر علف می‌خورد. ناگاه از آن سوی دشت، کالسکه عظیم پادشاه در امتداد جاده نمایان شد، در حالیکه شش اسب تنومند آن را می‌کشیدند. کره‌اسب در کمال تعجب دید که اسب جلویی در سمت راست، کسی نیست جز برادر خود او که حال

با خوردن آنهمه ذرت مقوی در اصطبل ارباب، قوی و تنومند و بالغ شده بود. بر سر و گردن برادرش منگوله‌های مخمل بسیار زیبایی قرار داشت که با وزش باد تکان می‌خورد، و افساری طلایی نیز بر دهان او خودنمایی می‌کرد. کره‌اسب همچنین متوجه شد که بر پاهای برادرش زنگوله‌های بسیار زیبایی بسته شده است، و دلش از حسادت پر شد. شکوه‌کنان زیر لب گفت: «چرا برادرم را اینقدر عزت و احترام کرده‌اند اما مرا نه؟ چرا به پاهای من زنگوله نبسته‌اند یا بر سر و گردن من منگوله نگذاشته‌اند؟ چرا ارباب مسئولیت پرافتخار حمل کردن پادشاه را به من محول نکرده و افسار طلایی را بر دهان من نیانداخته است؟ چرا اینها بجای برادرم مرا انتخاب نکردند؟» همچنانکه می‌نگریستم، به واسطه روح پاسخ آمد که: «زیرا یکی خود را مطیع خواست و اراده و تأدیب ارباب کرد ولی دیگری سرکشی ورزید. از این روست که یکی برگزیده شد و دیگری وانهاده شد.»

قحطی در سرزمین

آنگاه دیدم که خشکسالی عظیمی بر آن سرزمین حاکم شد، و علفهای سبز خشکیدند و پژمرده شدند و به زردی گراییدند. نهرهای آب جملگی خشک شدند و دیگر جاری نبودند، و جز چند چاله آب در اینجا و آنجا خبری از آب نبود. آن کره‌اسب را دیدم (عجیب بود که بنظر نمی‌رسید هیچگاه رشد کند و بزرگ شود) که در آن دشت خشک در جستجوی مراتع سبز و نهرهای آب تازه به هر سو می‌دوید، اما نمی‌یافت. و بالاینحال باز می‌دوید و دور خود می‌چرخید تا مگر آب و غذایی بیابد و روح گرسنه خود را با آن سیر سازد. اما سرزمین دچار خشکسالی بود و دیگر از مراتع سرسبز و نهرهای زلال دیروز خبری نبود. یک روز کره‌اسب با پاهایی نحیف و لرزان بر کنار تپه‌ای ایستاده بود و با خود می‌اندیشید که در جستجوی غذا دیگر به کجا می‌تواند برود و از کجا قدرت رفتن بیابد. چنین می‌نمود که جستن غذا دیگر بیفایده است، زیرا روزگار غذای نیکو و نهرهای روان دیگر به سر آمده بود و تلاش و کوششش برای یافتن شان تنها او را خسته‌تر می‌کرد و اندک رمقی را که در بدن نحیفش مانده بود تحلیل می‌رُود. ناگهان از دور کالسه‌ک پادشاه را دید که در امتداد جاده می‌آمد و شش اسب تنومند و عظیم‌الجثه آن را می‌کشیدند. و بعد برادرش را دید فربه و قوی و چابک، با عضلاتی تنومند و ظاهری آراسته. حیران و سردرگم خطاب به او فریاد زد: «برادر، در این ایام قحطی از کجا غذا می‌یابی که اینچنین فربه و تنومند هستی؟ من که آزادام در جستجوی غذا همه جا را زیر پا نهاده‌ام اما هیچ نیافته‌ام! تو که در وضعیت اسفناک

حبس به سر می‌بری، در این خشکسالی چطور غذا پیدا می‌کنی؟ تمنا اینکه مرا نیز خبر دهی، زیرا سخت محتاج غذایم!» و آنگاه از پشت سر خود صدایی شنیدم که بالحنی پیروزمندانه و تحسین‌آمیز می‌گفت: «در خانه اربابم و در محدوده اصطبلهایش مکانی مخفی است که در آن خود ارباب به دست خویش مرا خوراک می‌دهد. انبار غله ارباب من هیچگاه تهی نمی‌شود و چاه آبش هرگز خشک نمی‌گردد.»

و خداوند بدین‌گونه مرا آموخت که در روزگاری که مردم در ایام قحطی روحانی در روح خود ضعیف و گرسنه‌اند، آنان که اراده خود را مطیع ارباب آسمانی کرده‌اند و به مکانهای مخفی و نهانی قدس او داخل گشته، بر اراده کامل و نیکوی او برای زندگی‌هایشان گردن نهاده‌اند، از غلات آسمانی به فراوانی بهره خواهند داشت و نهرهای تازه مکاشفه روح القدس هیچگاه برایشان نخواهد خشکید. و بدین ترتیب آن رؤیا پایان یافت.

تفسیر رؤیا

«آنگاه خداوند مرا پاسخ داد: ”رؤیا را بنویس و آن را بر لوحها به روشنی بیان دار، تا نداکننده با آن بدود.“» (حقوق ۲:۲)
 «اسبان را بیارایید؛ ای سواران، بر آنها سوار شوید! کلاهخود بر سر، در جای خود مستقر گردید.» (ارمیا ۴:۴۶)

تردید ندارم که بسیاری از شما که می‌توانید بشنوید روح به کلیسا چه می‌گوید، بخوبی به معنای این رؤیا پی برده‌اید. اما بگذارید قدری بیشتر در این باره توضیح دهم: متولد شدن در خانواده خدا و تغذیه کردن در مراتع سبز و سیراب شدن از بشمار نهرهای مکاشفه نقشه‌های الهی، همگی خوب است و پسندیده، اما کافی نیست. مادام که طفل بودیم و خام نامنضبط، و تنها چیزی که محدودمان می‌کرد حصارهای بیرونی شریعت بود که محدوده مراتع سرسبز را مشخص می‌کرد (و مانع از آن می‌شد که به مراتع تاریک علفزارهای هرزه و سمی پا بنهیم)، خدا به همین قانع بود که رشد و نمو و رسیدن به بلوغ روحانی ما را نظاره‌گر باشد. اما سرانجام وقت آن فرارسید که آنان که از مراتع نیکوی او تغذیه کرده و از نهرهای گوارای او نوشیده بودند، حال آموزش ببینند و تعلیم گیرند تا به فرزندان بالغ تبدیل شوند. امروزه بسیاری از کودکان نمی‌توانند درک کنند که چرا برخی از کسانی که افسار الهی را بر خود دارند با دیدن

بازیهای مذهبی و بازیگوشی های روحانی افراد نابالغ به هیجان نمی آیند و در آنها سهیم نمی شوند. در شگفتند که چرا آنان که منضبطند در پی هر مکاشفه تازه نمی دوند و از هر فعالیت مذهبی ای که به ظاهر «نیک و سودمند» است تغذیه نمی کنند. حیرانند که چرا برخی در زمینه تأسیس مؤسسات خدماتی مشهور و انجام اعمالی پرهیاهو با آنها مسابقه نمی دهند. آنان از درک این نکته عاجزند که این جمع مقدسین منتظر شنیدن صدای ارباب الهی شان هستند و در این همه تقلاهای ظاهری، اثری از خدا نمی بینند. این مقدسین در وقت مناسب و آنگاه که اربابشان سخن گوید حرکت خواهند کرد، اما نه قبل از آن، ولو آنکه به دفعات از سوی کره اسبهای بازیگوش و سوسه شوند. کره اسبها نمی توانند بفهمند چرا کسانی که ظاهراً از قابلیت ها و توانایی های خارق العاده ای برخوردارند، این عطایایی را که خدا به آنها داده است بکار نمی اندازند. فریادکنان خطاب به آنان می گویند: «پس چرا کالسکه را براه نمی اندازید؟!» اما مقدسین منضبط، یعنی آنان که افسار خدا را بر خود دارند، می دانند که نباید تا صدای ارباب الهی شان را نشنیده اند قدمی بردارند. آنان در وقت مناسب، با هدفمندی و مسئولیت پذیری، حرکت خواهند کرد.

خداوند به من نشان داد که برخی را که او برای تعلیم و آموزش خوانده بود، در برابر این تعلیم، یعنی تأدیب پدر، سرکشی ورزیدند. از آنجا که نمی شد مسئولیتهای بزرگی را که خاص فرزندان بالغ است به اینان واگذار د، خدا اجازه داد به آزادیهای سابق خود بازگردند، یعنی به همان فعالیتهای مذهبی شان و مکاشفات و عطایایی که با آن خوش بودند. این عده همچنان جزو قوم اویند و از مراتع سرسبز او تغذیه می کنند، اما خدا آنان را از نقشه های عظیمی که برای این ایام آخر دارد کنار گذاشته است. این عده در آزادی خود مست و سرخوشند و می پندارند جزو برگزیدگانی اند که از نهرهای آب حیات بهره دارند، غافل از اینکه از کار خدا کنار گذاشته شده اند زیرا برای انجام عمل عظیم او در این ایام آخر، نامناسب و بی کفایت تشخیص داده شده اند.

و باز خداوند به من نشان داد که گرچه تأدیب و مجازات هم اکنون سخت و طاقت فرسا می نماید و تحمل تعلیم دشوار، اما نتیجه پرشکوه آن، یعنی جلال فرزندی خدا، کاملاً ارزش این دشواری را دارد، و جلالی که در پی می آید در قیاس با رنجهایی که اکنون متحمل می شویم هیچ است. و گرچه برخی در خلال این تعلیم حتی جان خود را از دست می دهند، با سرافرازی در جلال نقشه های ازلی او سهیم خواهند گشت.

پس ای مقدسین خدا، مأیوس و خسته خاطر مشوید، زیرا خداوند است که شما را به محدوده تعلیم می آورد نه دشمنان شیطان. بر شماست که به خاطر مصلحت خودتان و جلال خدا، تمام سختی ها را با شکرگزاری و تسبیح تحمل کنید و شاد باشید از اینکه او شما را لایق دانسته که در جلالش سهیم شوید! از شلاقی که در دستان اوست مهراسید، زیرا نه برای مجازات شما بلکه به جهت اصلاح و تعلیم شماست تا مطیع اراده اش گردید و به شباهت او درآیید. پس در آزمایشات و سختی هایی که متحمل می شوید شادی کنید، و در صلیب او و محدودیتهایی که افسار او بر شما می نهد فخر نمایید، زیرا او شما را برگزیده و این مسئولیت را بر خود گرفته است که شما را تنومند و فربه سازد. پس بر او تکیه زنید و بر فهم و توانایی خویش توکل مبنید. او خود شما را خوراک خواهد داد و دستانش بر سرتان خواهد بود، و جلالش بر شما سایه افکنده، از طریق شما تمامی دنیا را در بر خواهد گرفت. جلال بر خدا! متبارک باد خداوند! او شگفت انگیز است! پس ای دوستان، بگذارید او خداوند زندگی تان باشد و از آنچه به اجازه او در زندگی تان رخ می دهد گلیه نکنید.

و فور در زمان قحطی

زیرا آنگاه که قحطی بر سرزمین حاکم شود، او کسانی را که مطیع اراده کامل و نیکوی اویند و در مکانهای نهانی قدس او ساکنند، به دست خویش خوراک خواهد داد. آنگاه که ترس و وحشت بر سرزمین سایه افکند، آنانی که افسار او را بر خود دارند هراسان نخواهند شد، زیرا افسار و دهنه او را بر خود حس خواهند کرد و خواهند دانست که روح او هدایتگرشان است. در شرایطی که سایرین ضعیف و سست و هراسانند، آنان در سایه قدرت او قوی خواهند بود و هیچ چیز نیکو کم نخواهند داشت. آنگاه که برخطا بودن سنتهای نظامهای مذهبی به اثبات رسد و نهرهای شان خشک گردد، برگزیدگان او به اقتدار کلام راستین خداوند با قاطعیت سخن خواهند گفت. پس ای فرزندان خدا، شادی کنید، زیرا که به فیض او برای این کار عظیم برگزیده شده اید.

حصاری که کره اسبها را در محدوده دشتها و مراتع خودشان نگاه می دارد به هیچ وجه برای مقدسینی که افسار الهی را بر سر و گردن خود دارند ناراحت کننده نیست، زیرا دروازه ها به روی شان باز است و کالسکه پادشاه را به جاهایی عجیب و شگفت انگیز می برند. آنان هیچگاه درنگ نمی کنند تا از علفهای سمی گناه تغذیه نمایند، زیرا تنها در اصطبل نیکوی اربابشان خوراک می خورند. آنان همچنانکه برای انجام کار پادشاه

به پیش می‌تازند، این علفهای سمی را زیر پایهای خود له می‌کنند. و از این رو برای کسانی که خود را به‌طور کامل مطیع اراده‌ او ساخته‌اند هیچ شریعتی نیست، زیرا که در فیض خدا طی طریق می‌کنند و روح او یگانه هدایتگرشان است - آنجا که همه چیز جایز است اما همه چیز مفید و سازنده نیست. چنین جایی برای آنان که خود را مطیع و منضبط نساخته‌اند بسی خطرناک است، و بسیاری با برداشتن افسار و لگام او و پریدن از روی حصار، در دیار گناه هلاک می‌شوند. برخی نیز تصور می‌کرده‌اند افسار او را بر خود دارند و از هر لحاظ مطیع اویند، اما بعد دریافتند که در گوشه‌هایی از زندگی‌شان سرکشی و خودرایی لانه داشته است. پس بیایید در حضور او منتظر بمانیم تا طناب خود را به دور گردن مان انداخته، ما را به مکان تعلیم خود بیاورد. بیایید کارهای عجیب او را بیاموزیم و از حرکت روح او آگاه شویم، تا سرانجام افسار او را بر سر و دهان خود احساس نماییم و ندایش را بشنویم که ما را هدایت می‌کند. آنگاه از دامهای نهانی گناه در امان خواهیم بود و تا به ابد در خانه او ساکن خواهیم گشت!

آری، چنین است راههای تغییرناپذیر خدا: قبل از رهبری همیشه باید از مراحل آمادگی و امتحان رد شد.

- موسی پیش از آنکه به مقام رهبری برسد، ۴۰ سال را در بیابان سپری کرد.
- یوسف پیش از آنکه حاکم مصر شود، سالها در زندان بود.
- داوود پیش از آنکه به پادشاهی اسرائیل منصوب شود، سالها در بیابان زیست.
- یحیی تعمیددهنده در بیابان بزرگ شد، و برای خدمتی که تقریباً تنها شش ماه طول کشید قریب به سی سال آماده شد.^۱
- پولس پیش از آنکه مأموریت یابد رسول عیسای مسیح باشد، بخوبی برای این امر خطیر آماده شد.
- شاگردان عیسی همگی شخصاً توسط خود عیسای مسیح آماده شدند و تنها پس از رد شدن از بوته آزمایشات بود که مسئولیت رهبری کلیسا به آنان واگذار شد.
- خود عیسای مسیح نیز «در قامت و حکمت و محبوبیت نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد» (لوقا ۲:۵۲)، و «با رنجی که کشید اطاعت را آموخت» (عبرانیان ۵:۸).

۱. امروزه ما درست برعکس عمل می‌کنیم: دوران آمادگی مان برای خدمتی ۳۰ ساله، تنها ۶ ماه است!

پولس نیز تأکید می‌ورزد که مسئولیتهای مهم رهبری نباید به کسی که تازه ایمان است سپرده شود:

«و نوایمان نیز نباشد، مبدا مغرور گردد و به محکومیت ابلیس دچار شود.»
(۱ تیموتائوس ۳: ۶)

اگر این هشدار پولس را نادیده بگیریم، دودش به چشم خودمان خواهد رفت! به رهبران نوپا باید وقت کافی داده شود تا تعلیم گیرند، محک زده شوند، منضبط گردند و شکسته شوند، تا بدین گونه شخصیت‌شان شکل بگیرد و ساخته شود. نیز باید یاد گیرند که اول باید در چیزهای کوچک امین بود تا بعد مسئولیتهای بزرگتر نیز به آنان سپرده شود:

«آن که در امور کوچک امین باشد، در امور بزرگ نیز امین خواهد بود، و آن که در امور کوچک امین نباشد، در امور بزرگ نیز امین نخواهد بود.» (لوقا ۱۶: ۱۰)

مسئولیت‌پذیری

به علاوه، رهبر نوپا باید یاد بگیرد که مسئولیت‌پذیر باشد. مسئولیت‌پذیر بودن یعنی اینکه حاضر باشیم به دیگران حساب پس دهیم و در برابر آنان پاسخگو باشیم. اینکه اجازه دهیم دیگران ما را مورد بازخواست قرار دهند. کسی که مسئولیت‌پذیر نیست، حاضر نیست جز خودش به کسی حساب پس دهد و در برابر کسی جوابگو باشد.

اصطلاح «حساب پس دادن» در اصل به امور مالی برمی‌گردد. این اصطلاح در زبان انگلیسی ریشه در لغت «حساب و کتاب» دارد که به معنای ثبت وجوه دریافت شده و پرداخت شده در دفتر صورتحساب بود. جیمز دوم پادشاه انگلستان اولین کسی بود که رسماً از این اصطلاح استفاده کرد. او در سال ۱۶۸۸ به ملت خود گفت: «من بابت هر چیزی که علناً بگویم یا انجام دهم، به شما حساب پس خواهم داد.»

این اصطلاح به‌طور خلاصه بدین معناست که بابت کارهایی که می‌کنیم جوابگو باشیم. البته مسئولیت‌پذیری و جوابگو بودن لزوماً به معنای موفقیت نیست. جیمز کمتر از یک سال پس از دادن چنین قولی تاج و تخت شاهی را از دست داد، و دلیلش هم منازعات مذهبی بود! اما مسئولیت‌پذیری چیزی بهتر از موفقیت برایمان به

ارمغان می آورد، زیرا محکی است که نشان می دهد آیا با توجه به شرایطی که در آنیم بهترین های خود را عرضه داده ایم یا خیر. چنین نکته مهمی را هرگز نباید دست کم گرفت، ولو آنکه کارهایی که می کنیم فوق العاده موفقیت آمیز باشد.^۱ در مورد خود عیسای مسیح می بینیم که او کاملاً مسئولیت پذیر بود و زندگی و خدمتش تماماً تحت اقتدار پدر آسمانی اش قرار داشت:

«... من از خود کاری نمی کنم، بلکه فقط آن را می گویم که پدر به من آموخته است.» (یوحنا ۸: ۲۸)

«من از خود کاری نمی توانم کرد، بلکه بنا بر آنچه می شنوم داوری می کنم، و داوری من عادلانه است زیرا در پی انجام خواست خود نیستم، بلکه انجام خواست فرستنده خود را خواهانم.» (یوحنا ۵: ۳۰)

«هرچند پسر بود، با رنجی که کشید اطاعت را آموخت.» (عبرانیان ۵: ۸)

به علاوه، عیسای مسیح در کودکی نیز نسبت به والدین زمینی اش مسئولیت پذیر بود و به آنان حساب پس می داد:

«پس با ایشان به راه افتاد و به ناصره رفت و مطیع ایشان بود...» (لوقا ۲: ۵۱)

عیسی با الگویی که از خود بر جای نهاد، به ما آموخت که اگر می خواهیم بدرستی فرمان برانیم، نخست باید فرمانبردار باشیم و خودمان را مطیع سازیم. در متی ۸ می بینیم که آن نظامی رومی در برابر مافوق خود احساس مسئولیت می کرد: «من خود مردی هستم زیر فرمان» (آیه ۹)، و در چارچوب آن وضعیت «زیر فرمان بودن» بود که فرمان می راند و اعمال قدرت می کرد: «سربازانی نیز زیر فرمان خود دارم. به یکی می گویم «برو»، می رود و به دیگری می گویم «بیا»، می آید. به غلام خود می گویم «این را به جای آر»، به جای می آورد» (آیه ۹). نظامی رومی بدرستی فرمان می راند زیرا نخست خودش زیر فرمان بود. به همین جهت نیز خیلی زود متوجه اقتدار حقیقی عیسی شد: «فقط سخنی بگو، که خدمتکارم شفا خواهد یافت» (آیه ۸).

حتی پولس این رسول برجسته نیز در خدمت خود احساس مسئولیت می کرد و به دیگران حساب پس می داد:

۱. برگرفته از کتاب «رهبری مسئولیت پذیر» نوشته پل شاف (۱۹۹۳)، صفحات ۸ و ۹

«بلکه از روشهای پنهانی و ننگین دوری جسته‌ایم و به فریبکاری دست نمی‌یازیم و کلام خدا را نیز تحریف نمی‌کنیم، بلکه به عکس، با بیان آشکار حقیقت، می‌کوشیم در حضور خدا مورد تأیید وجدان همه باشیم.» (۲ قرن‌تیا ۴:۲؛ رجوع شود به ۳:۶)

مردم اغلب فکر می‌کنند پولس خدمتی کاملاً مستقل داشت و به کسی جز خدا حساب پس نمی‌داد. حال آنکه این کلیسای انطاکیه بود که پولس را فرستاد (اعمال ۱۳:۳)، و او در تمام مدت خدمتش خود را در قبال این جامعه روحانی مسئول و جوابگو می‌دانست (اعمال ۱۴:۲۶-۲۸؛ ۱۵:۲-۳، ۳۵-۴۰؛ ۱۸:۲۲-۲۳). علاوه بر این، پولس داوطلبانه به مشایخ کلیسای اورشلیم نیز حساب پس می‌داد (اعمال ۱۷:۱۲-۲۶؛ رجوع شود به غلاطیان ۲:۲). او بویژه در خصوص مسائل مالی احساس مسئولیت می‌کرد و به دیگران جوابگو بود:

«ما بسیار مراقبیم که خدمت ما در گردآوری این هدیه سخاوتمندانه مورد انتقاد کسی قرار نگیرد. زیرا می‌کوشیم نه تنها در نظر خداوند، بلکه در نظر مردم نیز آنچه را صحیح است انجام دهیم.» (۲ قرن‌تیا ۸:۲۰-۲۱؛ رجوع شود به ۱ قرن‌تیا ۹:۱۲)

احساس مسئولیت کردن و جوابگو بودن به دیگران، برای پرورش شخصیت و رهبری مؤثر حیاتی است. گروه، به کسی بعنوان رهبر خود اعتماد می‌کند، زیرا رهبری چیزی نیست مگر جلب اعتماد گروه. وظیفه خطیر رهبری مسیحی مستلزم داشتن معیارهای بالایی است - در واقع امید آن است که رهبر مسیحی بالاترین معیارها را داشته باشد. از این رو، نوعی مسئولیت‌پذیری باید وجود داشته باشد تا از طریق آن بتوان سنجید که آیا رهبر مسیحی از این معیارها پیروی کرده است یا خیر، و اینکه آیا اعتماد گروه به او درست بوده یا اینکه او از اعتماد آنان سوءاستفاده کرده است.

«حال انتظاری که از کارگزار می‌رود این است که امین باشد.» (۱ قرن‌تیا ۴:۲)

در زیر به برخی از جنبه‌های مسئولیت‌پذیری که باید در زندگی و خدمت فرد رهبر وجود داشته باشد، اشاره می‌کنیم:

- راستی و صداقت در زندگی: راستگویی و صداقت در گفتار، افکار پاک، و درستکاری و صداقت در عمل. فرد رهبر باید از لحاظ اخلاقی نمونه باشد و کسی نتواند از رفتار و کردار او ایراد بگیرد.

• انگیزه درست و صادقانه: فرد رهبر باید بجای اندیشیدن به منفعت خویش، در پی صلاح و منفعت گروه باشد.

• صداقت در امور مالی: فرد رهبر نباید در زمینه مسائل مالی از گروه سوءاستفاده کند و طالب نفع شخصی خودش باشد، بلکه باید همیشه در مورد امور مالی گزارشهای لازم را تهیه نماید و به اطلاع گروه برساند.

• صداقت در امور سازمانی: فرد رهبر باید اطمینان حاصل کند که در سازمان تحت رهبری او نظم و ترتیب و روابط سالمی حاکم است، چه در داخل خود سازمان (بعنوان مثال، در زمینه امور حسابداری، مسائل حقوقی و غیره) و چه در خارج (بعنوان مثال در زمینه رابطه سازمان با دولت).

• صداقت در مسائل تعلیمی و آموزه‌ای: تمام تعالیم و مواضع آموزه‌ای باید درست و مبتنی بر کتاب مقدس باشد.

• صداقت در تصمیم‌گیری‌های مربوط به گروه: فرد رهبر باید بجای مصلحت‌اندیشی و منفعت‌طلبی، در پی انجام اراده خدا باشد و آن را بر هر چیز دیگر مقدم بشمارد.

• صداقت در روابط: فرد رهبر باید در برخوردها و اختلافاتی که پیش می‌آید با افراد همکاری کند، نه اینکه از موضع قدرت خود برای حل و فصل مسائل شخصی استفاده نماید.

• صداقت در پاسخگویی: فرد رهبر باید برآستی در برابر دیگران احساس مسئولیت کند و بابت تصمیماتی که می‌گیرد و کارهایی که می‌کند حساب پس دهد، نه اینکه فقط ادعای مسئولیت‌پذیری داشته باشد.

رهبران مسیحی باید در تک تک این زمینه‌ها احساس مسئولیت کنند و در قبال دیگران جوابگو باشند. رهبر سالم، رهبری مسئولیت‌پذیر است!

در برخی فرهنگ‌ها ممکن است برای رهبر ارشد یک سازمان سخت باشد که بخواهد به کسی در داخل خود سازمان حساب پس دهد. رهبر ارشدی که در چارچوب نظام‌بندی جامعه خود، فرد یا افراد خاصی را در نظر نگرفته تا در قبال‌شان پاسخگو باشد، باید کسی را در خارج از سازمان بدین منظور بجوید. روند یافتن چنین شخصی می‌تواند چیزی شبیه این باشد:

- ۱- برای این موضوع دعا کنید تا خدا کسی را بر سر راه تان قرار دهد که بتواند برایتان نقش ناظر را ایفا کند و نسبت به او پاسخگو باشید. چنین شخصی باید:
- الف. مورد اعتماد شما و اعضای کلیسای تان باشد.
 - ب. از زندگی شما و شرایط خدمتی تان بخوبی آگاه باشد.
 - ج. مورد احترام شما باشد، نه اینکه در برابر تان احساس ترس کند. او همچنین باید مورد احترام اعضای کلیسا یا جامعه روحانی ای که رهبری می کنید باشد، زیرا چنین احترام و اعتمادی باعث ثبات و تقویت جامعه خواهد بود.
 - د. قابل دسترسی باشد و هم شما و هم سایر رهبران گروه تان به راحتی به او دسترسی داشته باشید.

۲- از این شخص بخواهید راجع به ایفای چنین نقشی دعا کند. احتمالاً لازم خواهد بود چندین بار درخواست تان را خطاب به او تکرار کنید. کسی که واقعاً برای ایفای چنین نقشی شایستگی دارد به احتمال زیاد بیدرنگ و بدون اینکه نخست از نصیحت پذیر بودن شما و میزان آمادگی تان برای اینکار اطمینان حاصل نماید، تن به چنین کاری نخواهد داد.

۳- وقتی به درخواست تان پاسخ مثبت داد، با او دیداری داشته باشید تا در مورد جزئیات اینکار با او صحبت کنید:

- الف. می خواهید هر چند وقت یکبار با هم جلسه داشته باشید، و در کجا؟
- ب. در این جلسات در مورد چه موضوعاتی صحبت خواهید کرد؟
- ج. آیا از گروه تحت رهبری شما کس دیگری نیز به این شخص دسترسی خواهد داشت؟ چگونه و به چه صورت؟
- د. چنین رابطه ای در صورت لزوم تحت چه شرایطی پایان خواهد یافت؟
- ه. اصول و ضوابطی را که بین خود تعیین کرده اید هر چند وقت یکبار مورد تجدیدنظر قرار خواهید داد تا مطمئن شوید هنوز هم مناسب و روزآمد است؟
- و. انتظاراتی که از هم دارید باید از همان ابتدا روشن و مشخص باشد.

۴- پس از آنکه در مورد اصول و ضوابط چنین رابطه ای به توافق رسیدید، مرحله بعدی این است که جامعه تحت رهبری خود را از وجود چنین رابطه ای باخبر سازید. گروه تحت رهبری تان وقتی بداند رهبر ارشدش برای پاسخگو بودن

وارد چنین رابطه‌ای شده است، احساس اطمینان خاطر خواهد کرد و ثبات خواهد داشت.

۵- قدم بعدی این است که به اصول و ضوابط چنین رابطه‌ای احترام بگذارید و آنها را رعایت کنید. چنین اصولی اگر خوب طرح شده باشند، می‌توانند مبنای دوستی‌ای سالم و پرتثمر قرار گیرند.

۶- کسی که تصمیم گرفته‌اید در برابرش پاسخگو باشید باید هر چند وقت یکبار با اعضای گروه‌تان یا رهبران عمده آن ملاقات کند و به آنها این فرصت را بدهد که هر چه می‌خواهند آزادانه با او در میان بگذارند و بدین ترتیب رابطه‌شان با او حفظ شود.

رهبری که شخصیتِ خدا ترس دارد، هیچگاه از پاسخگو بودن واهمه نخواهد داشت بلکه اتفاقاً چنین فرصتی را مغتنم خواهد شمرد. رهبری که در زندگی مسئولیت‌پذیر نباشد و خودسرانه رهبری کند، دیر یا زود دچار مشکل خواهد شد! رهبری که به کسی پاسخگو نیست، رهبری خطرناک است. و چنین رهبری هر چه از عطایا و استعداد های بیشتری برخوردار باشد، خطرناکتر خواهد بود!

شخصیت چه چیزهایی نیست:

برای اینکه تعریف درست و جامعی از شخصیت ارائه داده باشیم، لازم است اضافه کنیم که شخصیت چه چیزهایی نیست:^۱

۱- شخصیت صرفاً چیزی نیست که شخص می‌تواند به‌طور بالقوه در آینده باشد، بلکه چیزی است که همین الآن هست. شخصیت واقعی فرد تحت فشارها و ناملایمات زندگی است که آشکار می‌شود. ممکن است کسی هنگامی که از برکات خدا بهره‌مند است یک‌طور بیاندیشد و رفتار کند، اما آنگاه که آزمایشات و سختی‌های زندگی به سراغش آید طوری کاملاً متفاوت.

۲- شخصیت صرفاً نحوه اعمال و رفتار فرد نیست، بلکه افکار درونی و انگیزه‌ها و نگرش او را نیز شامل می‌شود. افکار شخص با اینکه نهانی است، اما آشکارکننده

۱. این قسمت اقتباسی است از کتاب «شکل‌گیری یک رهبر» نوشته فرانک دامازیو

شخصیت واقعی اوست. انگیزه‌های وی نیز بخوبی نشان می‌دهد که در درونش چه می‌گذرد و او برآستی چگونه کسی است. بنابراین برای تغییر شخصیت نمی‌توان تنها به اعمال ظاهری اکتفا کرد، بلکه باید بسیار عمیق‌تر شد.

۳- شخصیت واقعی هر کس تنها در فشارها و ناملایمات است که خود را نشان می‌دهد. در فشارهاست که آنچه خداوند در شخصیت کسی انجام داده است محک می‌خورد. فراز و نشیب‌های زندگی روزمره، ضعفهایی را که هر کسی در زندگی شخصی خود دارد به روی سطح می‌آورد و برملا می‌سازد. شما در فشارها و ناکامی‌های زندگی روزمره چگونه واکنش نشان می‌دهید؟ شخصیت آدمی تحت همین فشارها و شرایط است که شکل می‌گیرد. خصوصیتی که برآستی جزو شخصیت فرد هستند در هر شرایطی ثابت می‌مانند - چه اوضاع بر وفق مراد باشد، چه نباشد.

۴- شخصیت صرفاً چیزی نیست که مردم در ظاهر می‌بینند، بلکه نیز آن چیزی است که از نگاه مردم پنهان است. مردم تنها چهره‌ای از شخص را می‌بینند که او می‌خواهد از خود به تماشا بگذارد، اما خدا شخصیت واقعی افراد را می‌بیند. هیچ کس نمی‌تواند ضعفهایش را از خدا پنهان کند. انسان به ظاهر می‌نگرد، اما خدا به دل. خداوند البته همه ما را به انجام اعمال نیک و صالح فرامی‌خواند، اما این اعمال نیک باید برخاسته از شخصیتی پارسا و خداترس باشد. ممکن است کسی در ظاهر اعمال مذهبی فراوانی انجام دهد اما از خدا نترسد. بنابراین اعمال همیشه علامت شخصیت درست نیست.

۵- شخصیت تنها به این خلاصه نمی‌شود که حکیمانه راجع به اعمال و رفتار دیگران اظهار نظر کنیم. اینکه صرفاً از لحاظ عقلانی بدانیم که اعمال و افکار و احساسات مان چگونه باید با اصول کتاب مقدسی سازگار باشد، با اینکه در عمل مطابق این اصول زندگی کنیم خیلی فرق دارد. رهبری که واقعاً شخصیتش ساخته شده و شکل گرفته است تنها به دیگران نمی‌گوید که باید چه کنند، بلکه طوری زندگی می‌کند که دیگران از او الگو بگیرند.

۶- شخصیت تنها محدود به رابطه رهبر مسیحی با دیگر مسیحیان نیست، بلکه رابطه او با غیرمسیحیان را نیز در بر می‌گیرد. اشتباه محض است اگر تصور کنیم نحوه

رفتار یک مسیحی با غیرمسیحیان اهمیتی ندارد. شخصیت سالم خودش را در قالب رفتار صحیح نسبت به همگان، اعم از مسیحی و غیرمسیحی، نشان می‌دهد. بعنوان مثال، یک کارمند مسیحی باید در هر شرایطی با کارفرمای خود با احترام رفتار کند، خواه او مسیحی باشد خواه نباشد.

۷- شخصیت تنها به رابطه رهبر مسیحی با خانواده روحانی اش محدود نمی‌شود، بلکه در طرز رفتار او با خانواده جسمانی اش نیز منعکس است. ایمان و محبت فرد مسیحی باید در نوع رفتاری که او با اعضای خانواده اش دارد نیز دیده شود. میزان احترامی که شخص برای پدر و مادر خود قائل است می‌تواند معیار بسیار خوبی برای محک زدن شخصیت او باشد. فرد مسیحی ای که اعضای خانواده اش ایماندار نیستند می‌تواند با شخصیت بالغ و پرمحبت خود، آنها را بسوی مسیح هدایت کند.

بدین ترتیب می‌بینیم که چطور خدا شخصیت ما را از طریق یگانگی درونی مان با مسیح - که خود را در قالب زندگی روزمره مان در جامعه، یعنی در چارچوب خانواده، کلیسا، در میان دیگر اعضای رهبری و در دنیا نشان می‌دهد - می‌سازد و شکل می‌دهد. این شخصیت که در آتش خالص شده است، دارای چنان کیفیتی است که خدا می‌تواند به آن اعتماد کند و مسئولیتهای مهمی را به آن بسپارد.

آری، خدا برای مرد و زنی که دارای شخصیت بالغ است، دعوتی الهی دارد.

دعوت

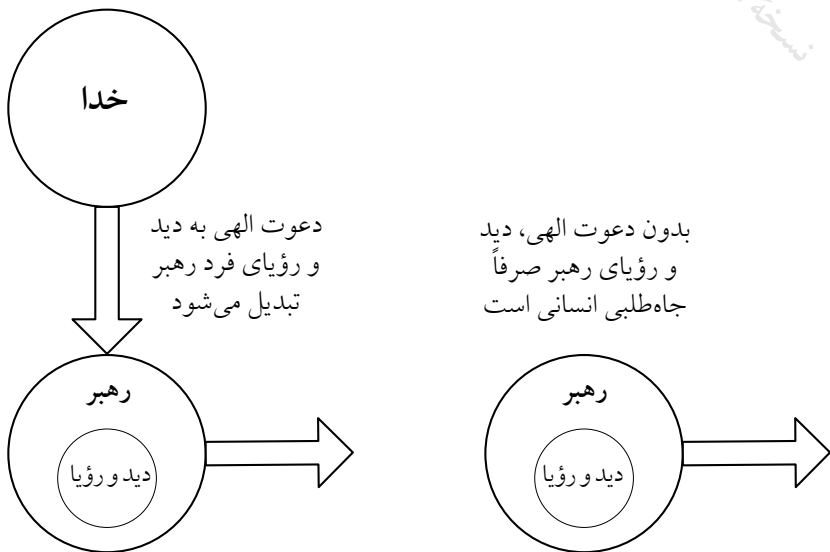
رهبر باید از طرف خدا دید و رؤیا یا دعوت داشته باشد، وگرنه بهتر است رهبری نکند (یعقوب ۱:۳). پولس نیز مثل تمام دیگر رهبران حقیقی با مسئولیتهای گوناگون، «رسالتش نه از جانب انسانها و نه به واسطه انسان، بلکه به واسطه عیسای مسیح و خدای پدر» بود (غلاطیان ۱:۱). در زندگی فرد رهبر هیچ چیز نمی تواند جای دعوت الهی را بگیرد. رهبر ممکن است شخصیتی کامل داشته باشد و سخت نیز مشتاق رهبری باشد، برای اینکار نیز قابلیتها و توانایی های لازم را داشته باشد، اما اگر دعوتی از طرف خدا نداشته باشد پیروانش را به بیراهه خواهد برد و دستاورد ماندگاری از خود به جای نخواهد گذاشت (یوحنا ۴:۱۵-۶).

با اینحال خیلی باید مواظب بود که دعوت و دید و رؤیا برای خدمت، همواره با تبعیت کامل از مسیح و ارتباط عمیق با او همراه باشد. مسیح همواره جایگاه نخست را دارد! دیتیش بونهوفر در این باره چنین هشدار می دهد:

«خدا از خیال بافی و رؤیاپردازی متنفر است. خیال پردازی فرد خیال باف او را به شخصی مغرور و پرمدعا بدل می کند. کسی که خواب و خیالاتی آرمانی در مورد جامعه در سر می پروراند، از خدا، دیگران و نیز از خودش انتظار دارد به رؤیاهایش جامعه عمل ببوشانند. چنین شخصی مطابق قوانینی که خود وضع کرده عمل می کند، و در مورد خدا و برادران مسیحی اش نیز بر اساس معیارهای خودش قضاوت می کند... طوری رفتار می کند گویی جامعه مسیحی به مدد او شکل گرفته است و رؤیاهای او است که موجب وحدت و انسجام سایرین شده است. و هرگاه شرایط باب طبعش نباشد، می پندارد تلاشهایش با شکست مواجه شده است. وقتی تصویر آرمانی اش نقش بر آب می شود، جامعه را رو به زوال می بیند و انگشت اتهام نخست به سوی برادران و سپس به جانب خدا دراز می کند، و سرانجام نیز نومیدانه خود را مورد ملامت قرار می دهد. (برگرفته از کتاب «مشارکت مسیحی»)

«خیالپردازی و پُرگویی باطل است؛ لیکن تو از خدا بترس.» (جامعه ۵:۷)

دعوت حقیقی همیشه از جانب خدا می‌آید و سپس به دید و رؤیای رهبر تبدیل می‌شود، و باعث می‌شود بتواند آن را با شور و حرارت با دیگران نیز در میان بگذارد. اما اگر دعوت از همان ابتدا از جانب خدا نباشد، دید و رؤیای شخص جز خیالپردازی‌های جاه‌طلبانه خود او نیست. نمودار زیر، فرق بین دعوت سالم الهی و جاه‌طلبی انسانی را بخوبی نشان می‌دهد:



دعوت باید نخست از طرف عیسیای مسیح باشد و بعد صادقانه در دل رهبر جای گیرد. انسان اگر به حال خود واگذاشته شود، دید و رؤیاهایش اغلب ناخالص خواهد بود. ممکن است واقعاً از طرف خدا دعوتی داشته باشد، اما منیت خود رهبر نیز اغلب با چنین دعوتی آمیخته است. یکی از دلایلی که خدا اجازه می‌دهد مثل یوسف و موسی متحمل زحمات شویم همین است که قلوبمان را از چنین ناخالصی‌هایی پاک سازد (۱ پطرس ۱: ۶-۷).

توماس مرتون درباره‌ی جاه‌طلبی‌های انسانی که با تعصب کور همراه است می‌نویسد:

باید خیلی مواظب شور و حرارت کورکوران و خام باشیم. افراد متعصب در واقع می‌کوشند غیرت و شور و حرارت کور خود را جایگزین خصوصیات شخصیتی‌ای کنند که فاقد آنند. فرد متعصب کسی است که خودش را در آرمانی که برای خود ساخته غرق می‌کند، تا بدانجا که به کلی خودش را گم می‌کند! این سرسپردگی و غرق شدن با آن انکار نفسی که مسیح ما را بدان فراخوانده فرسنگ‌ها فاصله دارد، زیرا در واقع غرق شدن در اراده‌ای نفسانی و متعصبانه است، و احساس تعهدی است کورکوران و لجوجانه نسبت به نیرویی انتزاعی و غیرشخصی که همانا نیروی یک پروژه یا برنامه‌ای خاص باشد. (برگرفته از کتاب «فصول جشن»)

گذشته از این، دعوت باید تابع جامعه مسیحی باشد. فرد رهبر تنها در صورتی می‌تواند از بابت خلوص دید و رؤیای خود مطمئن باشد که خود را برآستی نسبت به جامعه پاسخگو سازد، و اجازه دهد دعوتش توسط جامعه‌ای که رهبری می‌کند شکل گیرد و روشن شود. بنابراین، دعوت رهبر مسیحی باید از مسیح سرچشمه گیرد، در جامعه خالص شود، و بر شخصیتی که به آتش آزموده شده بنا گردد.

قورح در اعداد ۱۶ و ۱۷ نمونه خوبی است از رهبری که درست نقطه مقابل رهبر سالم مسیحی است - یعنی رهبری حقیقی مبتنی بر یگانگی با خدا. ویژگی‌های رهبری قورح را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- ۱- او دیگران را به شورش برضد اقتدار روحانی حاکم واداشت (اعداد ۲:۱۶)
- ۲- نظام رهبری حاکم را آشکارا مورد انتقاد قرار داد و زیر سؤال برد (اعداد ۳:۱۶)
- ۳- رهبران حاکم را متهم به چیزی کرد که در واقع خودش انجام می‌داد (اعداد ۳:۱۶)
- ۴- به موقعیتی که داشت قانع نبود بلکه مقام و منزلت بیشتر می‌خواست و در پی کسب قدرت بیشتر بود (اعداد ۱۰:۱۶)
- ۵- پیوسته برضد نظام رهبری که از طرف خدا تعیین شده بود، همه‌می‌کرد (اعداد ۱۱:۱۶)
- ۶- سرانجام مورد داوری خدا واقع شد و از بین رفت (اعداد ۳۱:۱۶-۳۵)

به تعبیری می‌توان گفت که شائول را یک انسان به رهبری گماشت. قوم اسرائیل پادشاه می‌خواستند تا بر آنها حکمرانی کند، و خداوند نیز به سموئیل گفت آنچه

مردم می‌خواهند به آنها بدهد (۱ سموئیل ۸-۱۰). سموئیل سپس آشکارا به قوم هشدار داد که رهبر جدیدشان از آنها بهره‌کشی خواهد کرد و غارتشان خواهد نمود (۱ سموئیل ۸: ۱۱-۱۷). جالب است که سموئیل شائول را با روغنی مسح کرد ریخته شده از ظرفی ساخته دست انسان (۱ سموئیل ۱۰: ۱)، حال آنکه داوود را که برگزیده خدا بود با روغندانی مسح کرد که در واقع شاخ یک حیوان بود، و نه ساخته دست بشر (۱ سموئیل ۱۶: ۱۳).

امروزه رهبرانی که توسط انسانها منصوب می‌شوند، به رهبری مسیحی به چشم یک شغل یا حرفه نگاه می‌کنند و بیشتر به مزایای درمانی یا حساب‌های بازنشستگی که جزو حقوق و مزایای «شغل» شان است توجه دارند تا به گله خدا. اینها همان «مزدورانی» هستند که با دیدن گرگ پا به فرار می‌گذارند (یوحنا ۱۲: ۱۰-۱۳) - مذهب یونی حرفه‌ای که به رشد روحانی قوم خدا هیچ کمکی نمی‌کند.

بر خلاف رهبری خودگماشته یا رهبری تعیین شده از سوی انسان، رهبری حقیقی را تنها خود خدا تعیین می‌کند:

«از پولس، رسولی که رسالتش نه از جانب انسانها و نه به واسطه انسان، بلکه به واسطه عیسای مسیح و خدای پدر است که او را از مردگان برخیزانید»
(غلاطیان ۱: ۱)

رهبری روحانی حقیقی نه نتیجه وفاداری به فرقه‌ای خاص یا داشتن علاقه وافر به رهبری، بلکه مستقیماً از جانب خداست.

نشانه‌های دعوت الهی

رهبران واقعی بخوبی از دعوت خدا برای زندگی‌شان آگاهند. ممکن است تا مدتی با این دعوت بجنگند یا مُنکر آن شوند، اما همچنان می‌دانند که خدا آنان را برای چه خوانده است:

«زیرا نمی‌توانم از بابت بشارت انجیل فخر کنم، چرا که ناگزیر از آنم؛ بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم! زیرا اگر به اختیار این کار را انجام می‌دادم، از پاداش برخوردار بودم؛ ولی اگر به اختیار نباشد، فقط انجام وظیفه می‌کنم.»
(۱ قرنتیان ۹: ۱۶-۱۷)

«پس از مباحثه بسیار، سرانجام پطرس برخاست و بدیشان گفت: «ای برادران، شما آگاهید که در روزهای نخست، خدا مرا از میان شما برگزید تا غیریهودیان از زبان من پیام انجیل را بشنوند و ایمان آورند» (اعمال ۱۵:۷)

یکی دیگر از راههای تشخیص اینکه آیا کسی واقعاً در زندگی برای رهبری از طرف خدا دعوت دارد یا خیر، این است که ببینیم آیا مردم در نتیجه ارتباط با او زندگی‌شان عوض می‌شود یا نه. اگر زندگی مردم بواسطه ارتباط با او دگرگون می‌شود، این ثابت می‌کند که وی براستی برای رهبری دعوت الهی دارد.

«شما خود توصیه‌نامه مایید، نامه‌ای نگاشته بر دل‌های ما که همگان می‌توانند آن را بخوانند و بفهمند. شما نشان داده‌اید که نامه مسیح هستید، ثمره خدمت ما، و نگاشته نه با مرکب، بلکه با روح خدای زنده، و نه بر لوح سنگی، بلکه بر لوح دل‌های گوشتین.» (۲قرن‌تیا ۲:۳-۳)

«زیرا چیست امید و شادی و تاج افتخار ما در حضور خداوندان عیسی هنگامی که بازگردد؟ مگر شما نیستید؟ براستی که شما بید جلال و شادی ما.» (۱تسالونیکیان ۲:۱۹-۲۰)

عناصر تشکیل دهنده دعوت

دعوت فردی هر کس نتیجه ارتباطی است پیچیده بین عناصر زیر در زندگی فرد رهبر:

- خصوصیات شخصیتی: ممکن است خیلی‌ها دعوت‌شان شبیه به هم باشد، اما به خاطر شخصیت‌های متفاوتی که دارند رویکردشان به این دعوت بسیار با هم فرق خواهد داشت. خدا از همین تفاوتها برای تحقق اهدافش استفاده می‌کند.
- فرهنگ: ما همگی سخت تحت تأثیر فرهنگی هستیم که در آن بزرگ شده‌ایم.
- جنسیت: اینکه مرد هستیم یا زن، بر نوع دعوتی که خواهیم داشت تأثیر می‌گذارد.
- سن: همچنانکه از سن ما می‌گذرد، دعوت‌مان نیز تغییر می‌کند و شکل می‌گیرد و پخته‌تر می‌شود.

- وضعیت جسمی: اگر دعوت‌تان این است که پیام انجیل را به گوش قبایل دورافتاده ساکن کوهی بلند برسانید، بهتر است برای اینکار از آمادگی جسمی لازم برخوردار باشید! وضعیت جسمی‌تان معمولاً با دعوتی که از طرف خدا دارید مطابقت خواهد داشت.
- گرایش به رهبری/ مدیریت: آیا فردی هستید که به دراز مدت می‌اندیشید و ابعاد وسیع‌تر مسائل را در نظر می‌گیرید، یا اینکه بیشتر به جزئیات می‌پردازید و در حل مسائل کنونی تبحر دارید؟
- خصوصیات ژنتیکی: چه خصوصیات و قابلیت‌هایی در خون‌تان است؟
- تجربیات زندگی: از طریق درک تجربیات زندگی خودمان می‌توانیم به نقشه‌های خدا پی ببریم.
- روابط: روابط ما با دیگران می‌تواند تأثیری عمیق بر دعوت ما داشته باشد.
- کسانی که از آنها الگو می‌گیریم: چه کسانی در زندگی برای‌تان الگو هستند و می‌کوشید مثل آنها شوید و از آنها سرمشق بگیرید؟
- مربی و معلم ارشد: چه کسانی در زندگی برای‌تان نقش مربی را داشته‌اند و عمیقاً از آنها تأثیر پذیرفته‌اید؟
- میراث خانوادگی: ما در خلاء بوجود نیامده‌ایم، بلکه آنچه هستیم محصول پدر و مادر و نسل قدیمی‌تر است که حال به ما به ارث رسیده و تداوم و پیوستگی ایجاد می‌کند.
- اعضای خانواده کنونی‌مان (همسر، فرزندان، فامیل): دعوت اعضای خانواده‌مان چیست؟ آنها چه دعوت‌ها و عطایایی دارند که بتواند مکمل دعوت ما باشد؟ نگرش و مواضع اعضای خانواده‌مان نیز می‌تواند بر دعوت ما تأثیری شگرف داشته باشد.
- عطایای روحانی: از کدامیک از عطایای روحانی که در ۱۲ قرن‌های قبل ۱۲ به آنها اشاره شده، برخوردار هستید؟
- عطایای تشویقی: از کدامیک از عطایای تشویقی که در ۱۲ فصل ۱۲ به آنها اشاره شده، برخوردار هستید؟
- عطایای خدمتی: آیا از هیچ کدام از پنج عطای خدمتی که در افسسیان فصل ۴ به آنها اشاره شده، برخوردار هستید؟
- تحصیلات: میزان تحصیلات شما نیز ممکن است تأثیر قابل توجهی بر نوع دعوت‌تان داشته باشد.

- تجربیات آموزشی: در طول زندگی دوره‌های آموزشی مختلفی را طی خواهید کرد و مهارت‌های گوناگونی کسب خواهید نمود که ممکن است بر دعوت‌تان تأثیر بگذارد.
- بنابراین همانطور که می‌بینیم، تعداد دعوت‌های الهی نه فقط پنج دعوت مشخص (که بعنوان مثال در افسسیان ۴ ذکر شده)، بلکه به تعداد ایمانداران که هر یک در چارچوب نقشه خدا دعوتی منحصر بفرد دارند، گوناگون و بیشمار است.
- به همین جهت، تنها کافی نیست به طرزی ساده‌انگارانه صرفاً به «ارزیابی عطایا» بسنده کنیم. بلکه باید با استفاده از روابط، تجربیات و تمرینات فکری، به رهبران نوپا کمک کنیم دریابند که این عناصر پیچیده چگونه در زندگی‌هایشان ایفای نقش می‌کند.
- دعوت الهی رهبری، تعیین‌کننده هدف، شور و غیرت، و مأموریت فرد رهبر است.

هدف

- رهبر اگر درک روشنی از هدف خود^۱ نداشته باشد، کار چندانی از پیش نخواهد برد. چنین رهبری به کسی می‌ماند که بی‌هدف شلیک می‌کند؛ طبیعی است که گلوله‌اش خواهی نخواهی به چیزی اصابت خواهد کرد!
- نویسنده این سطور یکبار در کنفرانسی شرکت کرد که در آن فن رهبری تدریس می‌شد و از سوی معلمی صاحب‌نام ترتیب داده شده بود. رهبرانی از همه نوع فرقه‌های مذهبی در این کنفرانس شرکت داشتند، از جمله رهبران چند فرقه ضاله! حال آنکه تدریس اصول رهبری به کسانی که برای اینکار هیچ دعوت و رؤیایی از طرف خدا ندارند نه تنها کاری بیهوده، بلکه بغایت مضر و خطرناک است! رهبری صرفاً یک سلسله اصول جهت اعمال نفوذ بر دیگران نیست، بلکه در وهله نخست راجع به این است که افراد تحت رهبری خود را به کجا رهبری می‌کنیم. رهبری تنها به «چگونه» نمی‌پردازد بلکه از آن مهمتر، به «کجا» می‌پردازد. بسیاری از معلمان که امروزه به تدریس فن رهبری

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به اینکه چگونه به اراده خدا پی ببریم، لطفاً به کتاب «هدف» نوشته ملکوم وبر مراجعه کنید.

مشغولند، به اشتباه چنین تصور می‌کنند که هر که کتابهایشان را بخواند و در سمینارهایشان شرکت کند، لزوماً برای رهبری دعوت دارد. حال آنکه واقعیت این است که اگر برای رهبری دعوت روشنی از جانب خدا نداشتید، به هیچ وجه نباید رهبری کنید، زیرا هم به خودتان آسیب می‌رسانید (یعقوب ۱:۳)، هم به دیگران.

«برادران من، مباد که بسیاری از شما در پی معلّم شدن باشند، زیرا می‌دانید که بر ما معلّمان، داوری سخت‌تر خواهد شد.» (یعقوب ۱:۳)

بی‌تردید این سخن یعقوب در مورد رهبران نیز صادق است، و آنان نیز به سبب تأثیری که بر زندگی دیگران دارند بسیار سخت‌تر داوری خواهند شد! آری، فرد رهبر باید برای رهبری خود هدفی کاملاً روشن و مشخص داشته باشد، و خداست که این هدف را تعیین می‌کند. ما باید در پی انجام اراده او باشیم، نه دست یافتن به «موفقیت در رهبری» صرفاً محض خاطر اینکار. به‌علاوه، رهبری که از دعوت الهی خود درک روشنی دارد، بسیار مؤثرتر و متمرکزتر رهبری خواهد کرد (به عنوان مثال، نگاه کنید به خروج ۱۳:۱۸-۲۶؛ ۲۰:۱۰-۱۳).

شور و غیرت

داشتن درکی روشن از هدف الهی همواره با شهامت و شور و غیرت برای تحقق بخشیدن به آن هدف همراه است. رهبری که خودش را با تمام وجود وقف خداوند عیسی کرده است، با تمام وجود نیز از دعوت روشن و مشخصی که از طرف خداوند یافته اطاعت خواهد کرد.

مسیر رهبری اغلب بسیار دشوار و طاقت‌فرساست (اعمال ۱۴:۲۲)، و تنها کسانی که براستی خود را وقف خداوند خویش کرده‌اند قادر به پیمودن آن خواهند بود. رهبری کار پر مخاطره‌ای است، و فرد رهبر ممکن است از سوی خیلی‌ها طرد شود یا مورد بی‌مهری قرار گیرد. برای انجام مأموریت رهبری باید بها پرداخت، و این بهایی است که رهبر خود شخصاً باید بپردازد. بنابراین فرد رهبر به شهامت و غیرتی احتیاج دارد که تنها در نتیجه مطمئن بودن از دعوت الهی در شخص ایجاد می‌شود.

به‌علاوه، تنها کسانی که قادرند فرصتهای بزرگ و خارق‌العاده آینده را با شور و حرارت به دیگران منتقل کنند، خواهند توانست آنان را متقاعد سازند در مسیری اغلب دشوار از پی‌شان بروند. مردم به رهبرانی مقتدر و صاحب دید نیاز دارند تا به آنان کمک

کنند که در این مسیر گام نهاده، وفادارانه در آن ثابت قدم بمانند. وقتی رهبری با شور و حرارت برای دیدی که از طرف خدا دارد غیرت داشته باشد، مردم حاضرند با فداکاری و از خود گذشتگی در دید او سهیم شوند.

مأموریت

در زندگی فرد رهبر، زمانی خواهد رسید که او به طور مشخص برای کاری که خدا او را بدان خوانده است جدا می شود و مأموریتی الهی می یابد. بعنوان مثال در اعمال فصل ۱۳، پولس را می بینیم که برای خدمت جدا می شود:

«در کلیسایی که در آنطاکیه بود، انبیا و معلمانی چند بودند: برنابا، شمعون معروف به نیچر، لوقیوس قیروانی، مناجم که برادر خوانده هیرودیس حاکم بود و سولس. هنگامی که ایشان در عبادت خداوند و روزه به سر می بردند، روح القدس گفت: «برنابا و سولس را برای من جدا سازید، به جهت کاری که ایشان را بدان فراخوانده ام.» آنگاه، پس از روزه و دعا، دست بر آن دو نهاده، ایشان را روانه سفر کردند. بدین قرار، آن دو که از جانب روح القدس فرستاده شده بودند، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قبرس رسیدند.» (اعمال ۱۳: ۱-۴)

پولس از مدتها قبل برای این خدمت دعوت داشت^۱ و بی تردید پیش از مأموریت یافتن بارها و بارها عطایای خدمتی را در زندگی خود تجربه کرده بود، اما تنها پس از جدا شدن برای خدمت و مأموریت یافتن بود که از اقتدار رسالت برخوردار گشت. این مأموریت توسط روح القدس («از جانب روح القدس فرستاده شدند»: اعمال ۱۳: ۴؛ رجوع کنید به متی ۹: ۳۸؛ اقرنتیان ۱: ۱؛ غلاطیان ۱: ۱؛ تثنیه ۳۱: ۱۴) و در چارچوب سلسله مراتب اقتدار در کلیسا («دست بر آن دو نهاده، ایشان را روانه سفر کردند»: اعمال ۱۳: ۳؛ رجوع کنید به اعمال ۶: ۳-۶؛ ۲۸: ۱۵) تفویض شد. بدین ترتیب می بینیم که دعوت از جانب خدا می آید و توسط جامعه مسیحی تأیید می شود. حق رهبری توسط این تفویض مأموریت، هم برای خود رهبر و هم برای کسانی که تحت رهبری اویند، تعیین و تأیید می شود.

۱. در واقع باید گفت که پولس پیش از بنیاد عالم به خدمت خدا فراخوانده شده بود، و او سپس در راه دمشق دعوت خود را کشف نمود.

رهبران مسیحی جملگی پیش از بنیاد عالم برای خدمت الهی فراخوانده شدند:

«پیش از آفرینش جهان، ما را در وی برگزید...» (افسیان ۴:۱)
 «قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امت‌ها قرار دادم» (ارمیا ۵:۱؛ رجوع کنید به (۲ تیموتائوس ۹:۱)

این دعوت و خوانده‌شدگی سپس در مرحله‌ای از زندگی فرد رهبر برایش آشکار و مکشوف می‌شود. بعنوان مثال، خدا به هنگام نجات پولس گوشه‌ای از دعوت الهی او را برایش آشکار ساخت:

«این مرد ظرف برگزیده من است تا نام مرا نزد غیریودیان و پادشاهانشان و قوم اسرائیل ببرد. من به او نشان خواهم داد که به خاطر نام من چه مشقتها باید بر خود هموار کند» (اعمال ۹:۱۵-۱۶)
 «برخیز و بر پای خود بایست. من به تو ظاهر شده‌ام تا تو را خادم و شاهد خود گردانم، تا بر آنچه در آن مرا دیده‌ای و بر آنچه در آن به تو ظاهر خواهم شد، شهادت دهی. من تو را رهایی خواهم بخشید از دست قوم خودت و از دست غیریودیانی که تو را نزدشان می‌فرستم تا چشمانشان را بگشایی، تا از تاریکی به نور، و از قدرت شیطان به سوی خدا بازگردند، تا آمرزش گناهان یافته، در میان کسانی که با ایمان به من مقدس شده‌اند، نصیبی بیابند» (اعمال ۲۶:۱۶-۱۸).

سپس در زمانی خاص، فرد رهبر برای این دعوت «مأموریت» می‌یابد، که در واقع حکم «اعلام حمله» را دارد. رهبر مسیحی قطعاً پیش از آنکه مأموریت بیابد نیز از دعوت خدا در زندگی‌اش آگاه بوده و تجلیات عطایای خاص مربوط به این دعوت را در زندگی خود تجربه کرده است، اما تنها پس از مأموریت یافتن است که از اقتدار الهی لازم جهت انجام رسالت خود برخوردار می‌گردد.

برخی رهبران نوپا دقیقاً در همینجاست که ره به خطا می‌پیمایند: آنان می‌دانند که خدا آنها را به خدمتی خاص فراخوانده است و تا حدودی نیز از عطایای لازم برای انجام این خدمت بهره دارند، اما اشتباه‌شان این است که تصور می‌کنند اقتدار لازم جهت انجام آن خدمت را نیز دارند بی‌آنکه نخست برای آن مأموریت یافته باشند.

خیلی مهم است بدانیم که اقتدار لازم جهت خدمت نه از عطایای خدمتی، بلکه از مأموریتی می‌آید که به ما محوّل می‌شود.

بنابراین ترتیب الهی خدمت رهبری از این قرار است: اول دعوت، بعد مأموریت، بعد اقتدار. به عبارت دیگر، مأموریت رهبر به نوع دعوتش بستگی دارد، و حیطة اقتدار او نیز به مأموریتی که یافته بستگی دارد. بدین ترتیب حد و حدود همه چیز مشخص می‌شود. ممکن است دعوتی که از طرف خدا دارید بسیار گسترده‌تر از آنی باشد که در عمل انجام خواهید داد، اما تا برای انجام آن دعوت به‌طور مشخص مأموریت نیافته باشید، هنوز از اقتدار لازم جهت عملی کردن دعوت‌تان برخوردار نیستید. مأموریت‌تان است که حد و حدود اقتدارتان را تعیین می‌کند و در نهایت مشخص‌کننده «نوع خدمت‌تان» است:

دعوت



مأموریت



اقتدار

«ولی ما نه بیش از حد مجاز، بلکه در حدودی فخر می‌کنیم که خدا برایمان معین کرده است، حدودی که شما را نیز دربر می‌گیرد» (۲قرن‌تیا ۱۰:۱۳)

همانطور که می‌بینیم، اقتدار به هیچ وجه نتیجه عطایایی که داریم نیست. ممکن است شما عطایای گوناگونی در زمینه‌های مختلف داشته باشید، اما تا در آن زمینه‌ها به‌طور مشخص مأموریت نیافته باشید، حیطة اقتدارتان بسیار محدود است.^۱

همچنانکه با وفاداری کاری را که خدا به شما سپرده است به انجام می‌رسانید، ممکن است خدا حیطة خدمت‌تان را وسیع‌تر کند

(لوقا ۱۶:۱۰). در مورد پولس می‌بینیم که پیش از آنکه بعنوان رسول مسیح مأموریت یابد، سالیان دراز به تعلیم پرداخت.

۱. البته نوع مأموریت بسته به نوع دعوتی که دارید فرق می‌کند، و اینطور نیست که برای انجام هر دعوتی لازم باشد رسماً در حضور همه به شما مأموریت داده شود. اما برای آنکه از اقتدار لازم جهت عملی کردن دعوتی مشخص برخوردار باشید، لازم است که جامعه مسیحی دعوت‌تان را تأیید کند و به رسمیت بشناسد.

به علاوه، این مأموریت باید بنا به الهام و هدایت روح القدس باشد، و نه در پاسخ به نیاز یا صلاح‌دید یک سازمان. ما اغلب افراد را به انجام مسئولیتهای سازمانی می‌گماریم بدون آنکه نخست به اندازه کافی در حضور خدا وقت گذرانده و مطمئن شده باشیم که چنین انتصابی براساسی مطابق خواست خدا و براساس زمان‌بندی اوست. به همین خاطر است که خدمت‌ خیلی‌ها در نهایت به شکست می‌انجامد: آنان در پاسخ به نیاز یا دید و رؤیایی انسانی به سطوح بالاتر رهبری ارتقاء می‌یابند بدون آنکه برای انجام چنان مسئولیتهایی از طرف خدا دعوت داشته باشند یا از عطایای لازم برخوردار باشند. در مورد پولس می‌بینیم که باعث و بانی مأموریت او در اعمال فصل ۱۳ روح القدس بود، نه اینکه چند نفر انسان در پاسخ به نیازی که برای موعظه شدن انجیل در مناطقی جدید می‌دیدند او را به چنین مأموریتی فرستاده باشند.

حال که رهبر مسیحی براساسی از جانب خدا دعوت دارد، لازم است برای تحقق بخشیدن به این دعوت از قابلیت‌های خاصی نیز برخوردار باشد. این ما را می‌رساند به عنصر پنجم الگوی «وصل رابطه»، یعنی قابلیت.

قابلیت

رهبر مسیحی ممکن است دید و رؤیایی عظیم داشته باشد و دارای شخصیت مقدسی نیز باشد، اما اگر در عمل نداند چگونه و به چه طریق باید رهبری کرد، نتیجه‌ای جز سردرگمی و سرخوردگی نخواهد دید. و هر چه دید و رؤیایش عظیم‌تر باشد، سردرگمی‌اش نیز بیشتر خواهد بود.

بسیاری از رهبران مسیحی دقیقاً در همینجاست که ناکام می‌مانند. شناخت‌شان از کتاب مقدس بسیار خوب است، اما هیچگاه نیاموخته‌اند که چگونه باید مردم را رهبری کرد یا سازمانی را در عمل مدیریت و نظارت نمود. آنان از دید و رؤیایی واقعی و شخصیتی سالم برخوردارند، اما از ابتدایی‌ترین مهارت‌های رهبری بی‌بهره!

برخی دیگر از رهبران از مهارت‌های رهبری برخوردارند و می‌دانند چگونه باید مدیریت کرد، اما شناخت درستی از کتاب مقدس ندارند. این گونه رهبران دست به تأسیس کلیساهای یا مؤسسات خدماتی بزرگ و ظاهراً موفقی می‌زنند، اما جامعه تحت رهبری خود را از لحاظ روحانی به بیراهه سوق می‌دهند. در اینجا نیز باز مشکل، نداشتن قابلیت‌های لازم است (۲ تیموتائوس ۳: ۱۴-۱۷).

پولس به تیموتائوس می‌گوید که باید مشایخی را برگزیند که در زمینه مدیریت لااقل از برخی قابلیت‌های اساسی برخوردارند:

«نیز باید از عهده اداره خانواده خویش نیک برآید و فرزندانش را چنان تربیت کند که با احترام کامل، اطاعتش کنند. زیرا اگر کسی نداند چگونه خانواده خویش را اداره کند، چگونه می‌تواند کلیسای خدا را مراقبت نماید؟» (۱ تیموتائوس ۳: ۴-۵)

این درست نقطه مقابل معلمان دروغین در کلیسای افسس بود که ابداً نمی‌دانستند چه می‌کنند:

«و می‌خواهند معلمان شریعت باشند، حال آنکه نمی‌دانند چه می‌گویند یا از چه چیز چنین مطمئن دم می‌زنند.» (۱ تیموتائوس ۱: ۷)

بنابراین رهبر مسیحی باید از فنون و شگردهای رهبری آگاه باشد، و تنها کافی نیست که به هدایت روح القدس اکتفا کند. از جمله قابلیت‌های رهبری، این است که فرد رهبر بتواند کلام خدا را خوب درک کند، تعلیم دهد، و به‌طور درست بکار ببندد:

«سخت بکوش که مقبول خدا باشی، همچون خدمتکاری که او را سببی برای شرمساری نیست و کلام حقیقت را به‌درستی به‌کار می‌بندد.»
(۲ تیموتائوس ۲: ۱۵؛ رجوع کنید به (۲ تیموتائوس ۲: ۴))

با اینکه اکثر مدارس علوم دینی و دانشگاه‌های کتاب‌مقدس در برنامه‌های آموزشی خود بر شناخت صحیح کتاب‌مقدس تأکید می‌ورزند، تحقیقی که اخیراً در این زمینه به‌عمل آمده نشان می‌دهد که تعداد زیادی از رهبران مسیحی آن‌طور که باید و شاید با کتاب‌مقدس آشنایی ندارند.^۱

توجه داشته باشید که ما در الگوی «وصل رابطه» در مورد «قابلیت» صحبت می‌کنیم و نه «شناخت کلام خدا»، تا تأکید کرده باشیم که هدف‌مان از تربیت رهبر این نیست که او صرفاً کلام خدا را خوب بداند، بلکه هدف‌مان تربیت رهبری است که واقعاً به کلام خدا عمل کند (رجوع کنید به یعقوب ۲: ۱۴-۲۶؛ یوحنا ۵: ۳۹-۴۰). همین تأکید است که الگوی «وصل رابطه» را از روشهای سنتی تربیت رهبر که بیشتر بر خود دانش کتاب‌مقدس تأکید دارند، متمایز می‌سازد. هدف ما از تربیت رهبر نباید فقط کسب دانش فکری باشد، بلکه کسب حکمت، که عبارت است از توانایی بکار بردن این دانش به‌گونه‌ای مثمر‌تر.

رهبر مسیحی برای عمل به دعوت الهی خود، علاوه بر قابلیت‌ها و توانایی‌های طبیعی و انسانی، به عطایای فوق‌طبیعی نیز نیاز دارد.

«سرزمین مصر پیش روی توست؛ پدر و برادرانت را در بهترین جای این سرزمین ساکن گردان. بگذار در جوشن قرار یابند. و اگر در میان آنان افرادی توانا می‌شناسی، آنان را بر دامهای خود من بگمار.» (پیدایش ۴۷: ۶)

۱. بر اساس تحقیقی که در سال ۲۰۰۳ توسط گروه پژوهشی بارنا به عمل آمد، تنها ۵۱ درصد از خادمین مسیحی ایالات متحده - که نمایانگر طیف وسیعی از کلیساهای مختلف پروتستان‌اند - در مورد شش اصل اعتقادی مسیحیان (یعنی درستی تعلیم کتاب‌مقدس، ذات بی‌گناه عیسی، وجود داشتن شیطان به معنای واقعی و نه صرفاً مجازی، قادر مطلق و دانای مطلق بودن خدا، نجات تنها محض فیض، و وظیفه شخصی تک تک مسیحیان مبنی بر بشارت انجیل) دیدگاهی کتاب‌مقدسی دارند.

«بین که من بصلیل پسر اوری، نوۀ حور را از قبیله یهودا برگزیده‌ام، و او را به روح خدا پر کرده، بدو حکمت و فهم و دانش بخشیده‌ام، برای همه گونه صنعت، تا ماهرانه با طلا و نقره و برنج کار کند، و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن، و درودگری چوب، تا در انواع صنایع مشغول کار شود. افزون بر این، من اهولیاب پسر آخیسامک از قبیله دان را نیز دستیار او ساخته‌ام و به تمام صنعتگران حکمت بخشیده‌ام تا هر آنچه به تو امر کرده‌ام، بسازند.» (خروج ۳۱: ۲-۶)

«سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد. او پسر بیوه‌زنی از قبیله نفتالی بود و پدرش، صنعتگری برنجکار از اهالی صور. حیرام در صنعت برنجکاری پر از دانش و حکمت و فهم بود. او نزد سلیمان پادشاه آمد و همه کارهای او را به انجام رسانید.» (۱ پادشاهان ۷: ۱۳-۱۴)

«از جبرونیان: حشیا و بستگانش، که یک هزار و هفتصد مرد توانا بودند، در کناره غربی رود اردن برای انجام تمامی امور خداوند و برای خدمت پادشاه، به نظارت بر اسرائیل برگماشته شدند. از جبرونیان، بنا بر نسب‌نامه‌های خاندانهایشان، پریا رئیس بود. در سال چهارم سلطنت داوود، نسب‌نامه خاندان جبرونیان بررسی شد و از میان ایشان مردانی توانا در یعزیر جلعاد یافت گردید. از بستگان پریا، دو هزار و هفتصد مرد بودند، که مردانی توانا و سر خاندانها بودند. داوود پادشاه، آنان را به نظارت بر رثوینیان و جادیان و نیم‌قبیله منسی برگماشت، تا بر تمامی امور مربوط به خدا و امور پادشاه نظارت کنند.» (۱ تواریخ ۲۶: ۳۰-۳۲)

«این عزرا از بابل برآمد و او در شریع موسی که یهوه خدای اسرائیل آن را داده بود، کاتب ماهر بود و پادشاه بر وفق دست یهوه خدایش که با وی می‌بود، هر چه را که او می‌خواست به وی می‌داد. و بعضی از بنی اسرائیل و از کاهنان و لاویان و مغنیان و دربانان و تنیم نیز در سال هفتم ارتحشستا پادشاه به اورشلیم برآمدند. و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید. زیرا که در روز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اول ماه پنجم، بر وفق دست نیکوی خدایش که با وی می‌بود، به اورشلیم رسید. چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردن آن و به تعلیم دادن فرایض و احکام به اسرائیل مهیا ساخته بود.» (عزرا ۷: ۶-۱۰)

«و داوود ایشان را با دلی راست شبانی کرد، و با دستانی ماهر هدایت نمود.»
(مزمو ۷۸:۷۲)

«مردی را که در کارش چیره‌دست است، می‌بینی؟ او در خدمت پادشاهان خواهد بود و نه در خدمت عوام.» (امثال ۲۲:۲۹)

«پس ای برادران، از میان خود هفت تن نیکنام را که پر از روح و حکمت باشند برگزینید تا آنان را بر این کار بگماریم.» (اعمال ۳:۶)

«زیرا از انجیل سرافکنده نیستم، چراکه قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد، نخست یهود و سپس یونانی.» (رومیان ۱:۱۶)

«بر حسب فیضی که به ما بخشیده شده است، دارای عطایای گوناگونیم. اگر عطای کسی نبوت است، آن را متناسب با ایمانش به کار گیرد. اگر خدمت است، خدمت کند. اگر تعلیم است، تعلیم دهد. اگر تشویق است، تشویق نماید. اگر کمک به نیازمندان است، با سخاوت چنین کند. اگر رهبری است، این کار را با جدیت انجام دهد. و اگر رحم و شفقت به دیگران است، شادمانه به این کار مشغول باشد.» (رومیان ۱۲:۶-۸)

«ظهور روح، به هر کس برای منفعت همگان داده می‌شود. به یکی به وسیله روح، کلام حکمت داده می‌شود، به دیگری به واسطه همان روح، کلام معرفت.»
(۱ قرنتیان ۱۲:۷)

«انجیل ما تنها نه با کلمات، بلکه با قدرت و روح القدس و یقین کامل به شما رسید، چنانکه نیک می‌دانید به خاطر شما چگونه در میانتان رفتار کردیم.»
(۱ تسالونیکیان ۵:۱)

به علاوه، رهبر باید پیش از آنکه مأموریت یابد، در زمینه خدمت تجربه کسب کند. طبعاً جامعه روحانی او محیط امنی است که وی می‌تواند رهبری را در آن «تمرین» کند، و بدین گونه بعنوان رهبری نوپا رشد نماید.

به تدریج که رهبر مسیحی رشد می‌کند و پخته می‌شود، وظائف و مسئولیت‌هایش نیز تغییر می‌کند و حیطه رهبری‌اش نه تنها وسیع‌تر بلکه دشوارتر نیز می‌شود. همچنانکه مسئولیت‌های رهبری او سنگین‌تر می‌شود، او به قابلیت‌ها و توانایی‌های بیشتر و پیچیده‌تری نیاز پیدا می‌کند. رهبر در حال رشد اکنون به قابلیت‌های متفاوت و پیشرفته‌تری احتیاج خواهد داشت. بر اوست که پیوسته در زندگی شخصی خود آماده آموختن باشد، و به رهبرانی که کارتر از خود نیز دسترسی داشته باشد تا در شرایط مختلف بتواند از آنها مشورت بگیرد.

رهبران مسیحی لازم است از قابلیت‌های مختلفی برخوردار باشند. طبیعی است که یک رهبر به خودی خود هیچگاه نمی‌تواند در تمام زمینه‌ها خبره باشد و از تمام قابلیت‌ها بهره داشته باشد. به همین جهت، به تیمی قوی و صاحب‌نظر احتیاج دارد. در واقع دعوت فرد رهبر است که قابلیت‌هایی را که باید از آن برخوردار باشد تعیین می‌کند. بعنوان مثال، کسی که کلام خدا را تعلیم می‌دهد لازم است تا اندازه‌ای با زبان‌های عبری و یونانی آشنایی داشته باشد، اما بر خورداری از چنین قابلیت‌هایی برای یکنفر مبشر ضروری نیست.

پرورش قابلیت‌ها:

فراگیری توانایی‌های جدید چهار مرحله دارد:

۱- مرحله آغازینِ آموختنِ دانش یا مهارتی بخصوص

در این مرحله، برای فراگیری قابلیت‌های خاص تعلیم می‌بینیم یا از خودآموز استفاده می‌کنیم. نیز این مرحله می‌تواند شامل نوعی ارزیابی اولیه باشد تا مشخص شود کسی که می‌خواهد قابلیت‌های بیاموزد چه چیزهایی را از قبل می‌داند.

۲- مهارت یافتن

در این مرحله، از طریق تمرین یا الگو گرفتن یا مطالعه، بر قابلیت‌های رهبر نوپا افزوده می‌شود.

۳- توانایی استفاده از مهارت یا دانش کسب شده در شرایطی ساده

این مرحله می‌تواند شامل راهنمایی‌های ساده یا انجام مأموریت‌هایی دشوارتر باشد.

۴- توانایی بکار بستن دانش یا مهارت کسب شده در شرایطی بسیار پیچیده‌تر

رهبر نوپا اکنون در شرایط بسیار پیچیده‌تری قرار می‌گیرد که باید مشکلات پیچیده‌ای را حل کند یا نسبت به شرایطی در حال تغییر واکنش نشان دهد. رهبر نوپا

در این مرحله به راهنمایی و اظهار نظر رهبران باتجربه‌تر در مورد عملکردش نیاز دارد. رهبر تازه‌کار از طریق این چهار مرحله، از دریافت یک سلسله حقایق به پیاده کردن آنها در شرایط پیچیده گذر می‌کند.

قابلیت، آخرین عنصر الگویی است که ما برای تربیت رهبری سالم ارائه می‌دهیم. کاملاً ضروری است که رهبر مسیحی در خدمت خود از توانایی‌ها و قابلیت‌های لازم برخوردار باشد.

انتشار نسخه الکترونیک

ملاحظات پیرامون الگوی «وصل رابطه»، و موارد کاربرد آن

آنچه در پی می‌آید، ملاحظات چند پیرامون الگوی «وصل رابطه» و برخی از موارد کاربرد عملی آن است:

۱- ما در پرورش رهبر اغلب تنها به مبحث «قابلیت» می‌پردازیم. وقتی مرد یا زن جوانی به مدرسه الهیات می‌رود تا رهبر کلیسا شود، چه چیزی به او یاد می‌دهند؟ قابلیت! شاید برای حفظ ظاهر به چهار عنصر دیگر نیز اشاره‌ای گذرا بشود، اما برنامه اصلی این مدارس برای «پرورش رهبر» عمدتاً به کسب قابلیت‌هایی چون دانش کتاب مقدسی، فن موعظه، فن مشاوره و غیره محدود است. پرورش قابلیت‌های فردی برای تربیت رهبرانی سالم ضروری است، اما کافی نیست. به همین خاطر است که امروزه در بین رهبران کلیسا به این همه موارد «قطع رابطه» برمی‌خوریم.

نویسنده کتاب یکبار در یکی از جلسات هیئت رهبری کلیسای محلی‌اش شرکت کرد. شبان ارشد کلیسا ابراز تمایل کرد که در کلیسا بیشتر در زمینه «تربیت رهبر» کار شود. اعضای هیئت رهبری در این باره که چگونه این امر صورت گیرد، به گفتگو پرداختند. سپس یکی از آنها گفت که حاضر است درسی را در مورد «بررسی عهدجدید» در کلیسا تعلیم دهد. همگی توافق کردند که این ایده بسیار خوبی است، و بعد رفتند به سراغ موضوع بعدی. بدین ترتیب موضوع «تربیت رهبر» با موفقیت در جلسه هیئت رهبران حل شده بود!

سالها پیش جوانی به نویسنده کتاب گفت: «من هفت سال از عمرم و مقدار زیادی از پولم را صرف تحصیل الهیات و اخذ مدرک عالی در علوم دینی کرده‌ام. سرانجام نیز با نمراتی عالی در رشته الهیات از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌ام. از دید دنیای مذهبی کاملاً برای خدمت آماده‌ام و از هر لحاظ واجد شرایط. اما واقعیت این است

که نمی‌دانم باید کجا بروم، وقتی رسیدم چه بکنم، یا چگونه چنین کنم!» این جوان از یک دانشگاه مسیحی بسیار معتبر فارغ‌التحصیل شده بود، اما تا ساخته شدن بعنوان یک رهبر مسیحی راهی دراز در پیش داشت. او نیز همچون بسیاری از رهبران مسیحی در برخی زمینه‌ها توانایی‌هایی داشت، اما چارچوبِ کلی خاصی برای این قابلیت‌ها نداشت، و در برخی از اصلی‌ترین زمینه‌های زندگی مسیحی به‌طرزی اسفناک کمبود داشت!

یک نظرسنجی که اخیراً از سوی انتشارات مسیحی «تیندل» (Tyndale House Publishers) به عمل آمده، نشان می‌دهد که هشتاد درصد از فارغ‌التحصیلانِ مدارس الهیاتی خدمت شبانی را در همان پنج سال اول خدمت رها می‌کنند.

چرا وقتی از این نوع آموزش نتیجه‌ای نمی‌گیریم، باز کماکان به این شیوه ادامه می‌دهیم؟! پرورش قابلیت‌های فردی گرچه ضروری است، اما به تنهایی تضمین نمی‌کند که رهبر مسیحی در زندگی خود برآستی بر دیگران تأثیری مثبت بر جای نهد یا میراثی ماندگار از خود بر جای بگذارد (رجوع کنید به جامعه ۱۶:۱-۱۸؛ ۱۲:۱۲). رهبران زیادی ممکن است دستاوردهای فراوانی داشته باشند، اما کار چندانی از پیش نبرند!

رابرت کلینتون می‌گوید که هفتاد درصد از رهبرانی که سلسله مراتب رهبری را با موفقیت طی می‌کنند و به رده‌های بالا می‌رسند، پایان خوبی ندارند. برخی به‌طرزی مفتضحانه سقوط می‌کنند و خود را در ملاء عام رسوا و انگشت‌نما می‌سازند، ولی اکثر رهبرانی که نفوذ خود را از دست می‌دهند صرفاً بی‌سر و صدا و بدون آنکه کسی متوجه شود، آرام آرام میدان را خالی می‌کنند و ناپدید می‌شوند. علتِ ناکامی‌شان این است که اگرچه در ظاهر زندگیِ موفق دارند، اما بین پرورشِ قابلیت‌های رهبری‌شان و پرورش شخصیت‌شان بعنوان رهبر، قطع رابطه وجود دارد. اغلب دلیل اصلی اینکه رهبران مسیحی در عملی ساختنِ توانایی‌های بالقوه‌شان ناکام می‌مانند، همین نداشتن شخصیت سالم است. و علتِ فقدانِ شخصیت سالم را می‌توان در فقدانِ مسیح و جامعه در زندگی رهبران سراغ جست.

جالب اینجاست که بنا بر پژوهشی که اخیراً بعمل آمده و مبشرانی از چهارده کشور در آن شرکت بسته‌اند، دلیل اصلی بازگشتِ زود هنگام و دردناکِ مبشران مسیحی از مأموریت (اعم از مبشران پیر و جوان) نه نداشتن آموزش کافی در زمینه خدمت

بشارت، بلکه مسائل روحانی، شخصیتی و روابطی در زندگی خصوصی فرد مبشر بوده است. به دیگر بیان، آنچه مبشران مسیحی را از پای می‌اندازد و خدمت‌شان را عقیم می‌گذارد نه فقدان قابلیت‌های لازم، بلکه کمبود در سایر زمینه‌هاست. و اینها زمینه‌هایی است که اغلب در روند آمادگی فرد مبشر چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد - زمینه‌هایی چون مسیح، جامعه و شخصیت (بی‌تردید مبحث «دعوت» چندان در این پژوهش مورد توجه قرار نگرفت زیرا در آن صورت کمبود در این زمینه نیز قطعاً خود را نشان می‌داد). آندسته از مؤسسات آموزشی مبتکرتر که بر اهمیت شخصیت سالم یا زندگی روحانی در دانشجویان خود واقفند، اغلب مطالبی در این زمینه به برنامه‌های درسی خود اضافه می‌کنند. منتهی مشکل اینجاست که شخصیت و زندگی روحانی را نمی‌توان به‌طور مؤثر از طریق دروس دانشگاهی پرورش داد. به‌عنوان مثال، درسی که راجع به شخصیت است نه به شکل‌گیری شخصیت دانشجوی، بلکه به افزایش قابلیت‌های او می‌انجامد: دانشجوی اکنون قادر است که راجع به مبحث شخصیت با دیگران صحبت کند. اما این لزوماً بدان معنا نیست که وی اکنون از شخصیتی سالم برخوردار است! به همین ترتیب، یادگیری دروسی راجع به رشد و نمو روحانی به هیچ وجه تضمین نمی‌کند که رهبر نوپا از آن پس در اتحاد و یگانگی با مسیح سلوک خواهد کرد.

مطلب زیر برگرفته از مقاله‌ای است نوشته ویگن گروئیان:

مارتین بوبر، فیلسوف مشهور یهودی، نقل می‌کند که چطور با تدریس مبحث اخلاقیات بعنوان یک سلسله اصول و قوانین، «در دام گشوده تعلیم اخلاقیات» گرفتار آمد. بوبر دریافت که این‌گونه آموزش به‌ندرت باعث ساخته شدن شخصیت دانشجوی می‌شود. او در مقاله‌ای که آن را به حق «تعلیم شخصیت» نام نهاده، مقاله‌ای که گنجینه‌ای است اخلاقی و آموزشی، چنین می‌نویسد: «کوشیدم به دانشجویانم توضیح دهم که حسادت چیزی است ناپسند، و بیدرنگ حسادت پنهانی کسانی را که از هم کلاسی‌های خود فقیرتر بودند حس می‌کردم. سعی کردم توضیح دهم که زورگویی عملی زشت و ناپسند است، و بیدرنگ تبسمی شیطن‌آمیز بر لبان کسانی که در کلاس قوی‌تر بودند ملاحظه کردم. کوشیدم به آنها بفهمانم که دروغ‌گویی زندگی را تباه می‌کند، و آنوقت واقعه‌ای هولناک رخ داد: دروغ‌گوترین شاگرد کلاس مقاله بسیار زیبایی درباره قدرت مخرب دروغ تحویل من داد!»

صرفاً با تدریس اخلاقیات نمی‌توان صفات ممدوح را در شخصیت افراد پرورش داد. اینکار حتی ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد، مخصوصاً آنگاه که تحمیلی باشد و دانشجو به‌زور به داشتن چنین خصوصیتی واداشته شود. پولس در رومیان فصل هفت به این موضوع اشاره می‌کند:

«پس چه گوئیم؟ آیا شریعت گناه است؟ به‌هیچ‌روی! براستی اگر شریعت نبود، هرگز در نمی‌یافتیم گناه چیست. زیرا اگر شریعت نگفته بود «طمع مورز»، نمی‌توانستیم دریابیم طمع‌ورزیدن چیست. اما گناه با سوءاستفاده از این حکم شریعت، فرصت یافت تا هر نوع طمع را در من پدید آورد. زیرا جدا از شریعت، گناه مرده است. زمانی من جدا از شریعت زنده بودم؛ اما چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مُردم. همان حکم که می‌بایست به حیات راهبر شود، در عمل به مرگ من انجامید.» (رومیان ۷:۷-۱۰)

اگر معلومات راجع به تقدس و شخصیت با فیضِ دگرگون‌کننده خدا همراه نباشد، نتیجه‌ای جز محکومیت در پی نخواهد داشت، زیرا صرفاً بیشتر می‌دانیم چگونه باید زندگی کنیم اما نمی‌کنیم.^۱

۲- از الگوی «وصل رابطه» می‌توان بصورت تجویزی، توصیفی، تشخیصی و یا بعنوان ابزاری برای ارزیابی افراد، استفاده کرد.

- کاربرد تجویزی الگوی «وصل رابطه»

- الگوی «وصل رابطه» دستورالعملی معقول و متعادل برای تربیت رهبر ارائه می‌دهد. اگر بناست افرادی را بعنوان رهبران آینده کلیسا تربیت کنیم، نیک می‌دانیم باید در کدامیک از جنبه‌های زندگی رشد کنند. پیش از بنای هر چیز، تصویری کلی از آنچه باید در نهایت از آب درآید در ذهن داریم و کمابیش می‌دانیم هدفمان چیست (لوقا ۱۴:۲۸). در تربیت رهبر مسیحی نیز مهم است که اول از همه هدفمان درست باشد. بنابراین این الگوی تربیت رهبر، الگوی فکری مناسبی پیش پای ما می‌گذارد که در چارچوب آن می‌توانیم به کار تربیت رهبر بپردازیم. هر پنج عنصر این الگو باید در روند تربیت رهبر مورد توجه قرار گیرد.

۱. برای اطلاعات بیشتر در این باره لطفاً مراجعه کنید به کتاب «مسیحی و شریعت» نوشته ملکوم وبر.

- کاربرد توصیفی الگوی «وصل رابطه»
- با نگاهی به زندگی خودمان یا دیگران می‌توانیم بگوییم کیستند، در کجا به‌سر می‌برند، و در نهایت از کجا سر در خواهند آورد. الگوی «وصل رابطه» چارچوب فکری لازم جهت درک رهبری مسیحی را پیش پای ما می‌گذارد.
- کاربرد تشخیصی الگوی «وصل رابطه»
- آنگاه که مشکلات بروز می‌کند، زندگی یا خدمت رهبر مسیحی را می‌توان زیر ذره‌بین این الگو قرار داد و نقاط ضعف یا نواقصی را که باید رفع شود، تشخیص داد و در درمان‌شان کوشید.
- الگوی «وصل رابطه» بعنوان ابزاری برای ارزیابی افراد
- با استفاده از این الگو می‌توان تمام جنبه‌های زندگی فرد رهبر را بخوبی ارزیابی کرد. چنین ارزیابی‌ای بویژه هنگامی مؤثرتر خواهد بود که نه فقط فرد رهبر خودش را از طریق این الگو بسنجد، بلکه جامعه تحت رهبری‌اش نیز وی را از منظر این الگو مورد ارزیابی قرار دهد.

۳- منظورمان از رهبر «سالم»، رهبر «کامل» نیست. هیچ‌کس هرگز نخواهد توانست در هر یک از پنج عنصر الگوی «وصل رابطه» کامل باشد. رهبر سالم کسی است که در این پنج عنصر، قوی و در حال رشد باشد.

البته صرفاً اینکه یک رهبر در حال رشد باشد بخودی خود کافی نیست. اگر رهبری در هر یک از این پنج عنصر آشکارا ضعف داشته باشد، این خود بنا به تعریف «قطع رابطه» است و نشان رهبری ناسالم. رهبر صرفاً به این خاطر که دارد رشد می‌کند رهبر سالمی نمی‌شود، هرچند چنین رشدی ممکن است برآستی او را بسوی سالم شدن سوق دهد. این درست مثل فردی بیمار است که با اینکه بیماری‌اش رو به بهبود است، هنوز نمی‌توان او را سالم خواند.

از طرف دیگر، نمی‌توان رهبری را «سالم» خواند صرفاً از آن رو که در تمام پنج عنصر رهبری قوی است، بلکه باید در حال رشد نیز باشد. لازمه رهبر سالم بودن این است که پیوسته در حال رشد باشد:

«بلکه با بیان محبت‌آمیز حقیقت، از هر حیث تا به حدّ او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد. او منشاء رشد تمامی بدن است، بدنی که به وسیله همه

مفاصل نگاهدارنده خود، به هم پیوند و اتصال می‌یابد و در اثر عمل متناسب هر عضو رشد می‌کند و خود را در محبت بنا می‌نماید.» (افسیان ۱۵:۴-۱۶)

«...انجیلی که به شما رسیده است و در سرتاسر جهان ثمر می‌دهد و رشد می‌کند، همانگونه که در میان شما نیز، از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را به معنای واقعی درک کردید، عمل کرده است.» (کولسیان ۶:۱)

«تا رفتار شما شایسته خداوند باشد، و بتوانید او را از هر جهت خشنود سازید: یعنی در هر کار نیک ثمر آورید و در شناخت خدا رشد کنید و با همه نیرویی که از قدرت پر جلال او سرچشمه می‌گیرد، از هر حیث نیرومند شوید تا صبر و تحمل بسیار داشته باشید؛ و نیز تا شادمانه پدر را شکر گوید که شما را شایسته سهم شدن در میراث مقدّسان در قلمرو نور گردانیده است.» (کولسیان ۱۰:۱-۱۲)

«پس همانگونه که مسیح عیسای خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید: در او ریشه گیرید و بنا شوید، و همانگونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار شده، لبریز از شکرگزاری باشید.» (کولسیان ۶:۲-۷)

«ای برادران، ما باید همواره خدا را به خاطر وجود شما شکر گوئیم، و سزاوار نیز همین است، زیرا ایمان شما هر چه بیشتر رشد می‌کند و محبت هر یک از شما به یکدیگر فزونی می‌یابد.» (۲ تسالونیکیان ۳:۱)

۲ پطرس ۵:۱-۱۱ به تأکید از ایمانداران می‌خواهد که بر صفات پسندیده‌ای که دارند پیوسته بیافزایند، زیرا این‌گونه کسان در شناخت مسیح، و حکمت و دوراندیشی میوه بسیار خواهند آورد، لغزش نخواهند خورد، پادشاهی جاودان خداوند را به ارث خواهند برد، و از اقتداری که نتیجه اتحاد با مسیح است بهره‌مند خواهند گشت.

پولس نیز در فیلیپیان ۱۲:۳-۱۶ به دستاوردهای کنونی خود بسنده نمی‌کند، بلکه با تلاش و کوشش سخت در پی آن است که در مسیح بیشتر به دست بیاورد. در واقع او بلوغ روحانی را به قهرمانی تشبیه می‌کند که پیوسته خود را به جلو می‌کشد.

بنابراین می‌بینیم که رهبر سالم، رهبری است پیوسته در حال رشد:

• همانطور که در بالا ملاحظه شد، چنین ایده‌ای کاملاً منطبق با کتاب مقدس است.

• پیوسته در حال رشد بودن، واقع‌گرایانه نیز هست. هیچ یک از ما تا قبل از رستخیز از مردگان هرگز کامل نخواهیم بود، اما نهایت کوشش خود را خواهیم کرد تا پیوسته رشد نماییم.

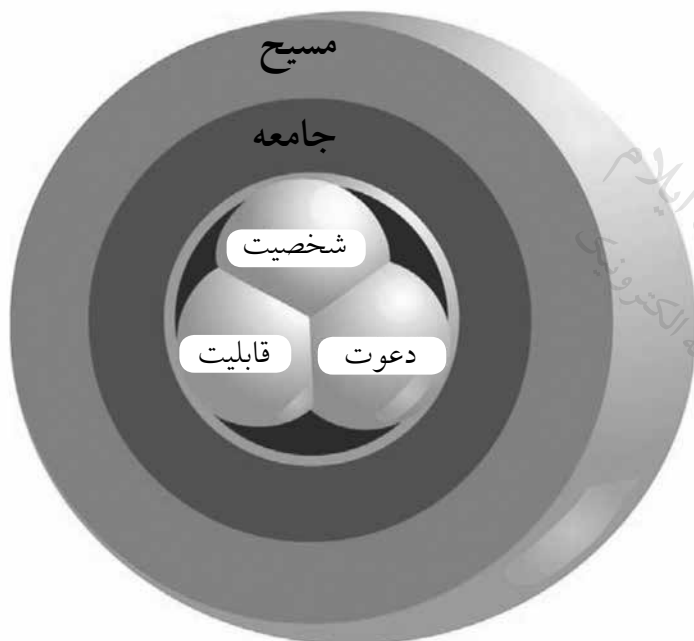
• دانستن این واقعیت که پیوسته در حال رشد خواهیم بود ما را از آرمان‌گرایی و احساس گناه و محکومیتی که به تبع آن می‌آید (آنگاه که می‌دانیم کامل نیستیم) از یک سو، و از غرور و اتکابه نفس (آنگاه که می‌پنداریم کامل هستیم) از سوی دیگر، به دور می‌دارد.

• این امر در ارزیابی رهبران مسیحی به ما کمک می‌کند. درست است که کاملیت مادام که در این دنیا هستیم دست‌نیافتنی است و حتی «بلوغ روحانی» را نیز شاید نتوان به روشنی تعریف کرد، اما در چارچوب دو نقطه زمانی خاص می‌توان پیشرفت رهبر را به‌طور مشخص‌تری ارزیابی کرد. به‌عنوان مثال، «بگوئید در خلال شش ماه گذشته، تعهدتان نسبت به اینکه در قبال جامعه مسیحی پاسخگو خواهید بود از چه جهاتی باعث رشد شما شده است؟»

۵- الگوی «وصل رابطه» در تک تک جنبه‌های زندگی و رهبری نتیجه‌بخش است. به‌عنوان مثال، یک پدر برای آنکه بتواند در خدمت رهبری خانواده‌اش مفید و مؤثر باشد لازم است که در زندگی شخصی خود بر روی هر پنج قسمت فوق کار کند. در واقع به‌طور کلی باید گفت که الگوی «وصل رابطه»، الگویی است برای یک زندگی مسیحی متعادل و فراگیر که در آن تمام جوانب مورد توجه قرار گرفته‌اند.

۶- پنج عنصر الگوی «وصل رابطه» را نباید یکی پس از دیگری و به ترتیب، بلکه با هم و به‌طور همزمان بکار برد. اگر بخواهید صبر کنید تا اول در یکی کاملاً بالغ شوید و آنوقت به سراغ عنصر بعدی بروید، هیچگاه به جلو نخواهید رفت! باید همزمان بر روی هر پنج عنصر کار کنید. با اینحال توجه داشته باشید که دو عنصر «مسیح» و «جامعه» همیشه در اولویت هستند و اول باید مطمئن شد که این دو عنصر حتماً مورد توجه قرار گرفته‌اند.

۷- همانطور که از جدول زیر پیداست، هر یک از این پنج عنصر همتایی جعلی نیز دارند. این معادلهای قلبی در ظاهر بسیار واقعی می‌نمایند، اما در حقیقت شبیهی بیش نیستند و هیچ اسکلت‌بندی درستی ندارند:



واقعی	جعلی
مسیح	مذهب
جامعه	تشریفات مذهبی / حضور فیزیکی در کلیسا
شخصیت	ریاکاری / پارسامآبی
دعوت	جاه طلبی
قابلیت	مقام و منصب واهی / لاف زدن

۸- برخی فرهنگ‌ها ممکن است ترجیح دهند از بین این پنج عنصر، بیشتر بر عنصری که احساس می‌کنند در آن ضعف دارند متمرکز شوند. به عنوان مثال، در ایالات متحده آمریکا احتمالاً «جامعه» ضعیف‌ترین عنصر در زندگی بسیاری از رهبران

مسیحی است. در برخی فرهنگهای افریقایی و آسیایی، روشن بودن در خصوص دعوت ضعیف‌ترین عنصر است.

۹- الگوی «وصل رابطه» را می‌توان مبنایی جهت رسیدگی و توجه مؤثر به رهبران نیز قرار داد. رهبران مسیحی نیاز دارند که در تمامی این پنج قسمت تقویت شوند.

۱۰- بدین ترتیب می‌بینیم که رهبر مسیحی سالم مرد یا زنی است که خدا را می‌شناسد، در بطن جامعه‌ای شکل گرفته و زندگی می‌کند که حامی اوست و او نیز خود را در قبال آنان پاسخگو می‌داند، دارای شخصیتی است محکم و قوی، اراده خدا را می‌داند و قادر است آن را به‌گونه‌ای معقول، روشن و با شور و حرارت با دیگران در میان بگذارد، و از عطایا، مهارتها و دانش و آگاهی لازم جهت رهبری مردم در راستای تحقق این اراده الهی برخوردار است؛ به‌علاوه، پیوسته در تمام این پنج ناحیه رشد می‌کند.

«دعایم این است که محبت شما هرچه بیشتر فزونی یابد و با شناخت و بصیرت کامل همراه باشد، تا بتوانید چیزهای بهتر را تشخیص دهید و در روز مسیح، پاک و بی‌عیب و آکنده از ثمرات پارسایی باشید که به‌واسطه عیسای مسیح به‌بار می‌آید و به تجلیل و سپاس خدا می‌انجامد.» (فیلیپیان ۱: ۹-۱۱)

ششمین «عنصر»

یک رهبر بالغ، خدمت رهبری را در غیاب خود از طریق دیگران ادامه می‌دهد. بنابراین ششمین عنصر عبارت است از «تداوم».

در نهایت آنچه موفقیت یک رهبر مسیحی را رقم می‌زند تصمیمات هوشمندانه و اقدامات مؤثر او در کوتاه مدت نیست، بلکه این است که آیا خدمت رهبری را به دیگران نیز تعلیم می‌دهد و نهادی بنا می‌کند که بتواند پس از او نیز کماکان در سلامت رشد کند و به جلو رود یا خیر.

رهبر سالم و مؤثر نه تنها خودش پیوسته در حال یادگیری است، بلکه پیوسته به دیگران نیز یاد می‌دهد و آنان را برای خدمت رهبری تربیت می‌کند و پرورش می‌دهد. رهبر سالم آنچه را خود آموخته به دیگران منتقل می‌سازد، تا آنان نیز به نوبه خود آن را به سایرین منتقل سازند.

در مورد عیسای مسیح نیز می‌بینیم که شاگردانی تربیت کرد که پس از او دنیا را واژگون کردند. دقت کنید که خواست و آرزوی عیسی چه بود:

«آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می‌کنم خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.» (یوحنا ۱۴:۱۲)

خواست و آرزوی یک رهبر مسیحی واقعی نیز دقیقاً همین است: اینکه کسانی را پرورش دهد که در رهبری بسی از او سبقت بجویند! هدفش تربیت رهبرانی است که یک سر و گردن از او بلندتر باشند، تا آنان نیز به نوبه خود رهبرانی را تربیت کنند که یک سر و گردن از آنان بلندتر باشند!

داوود در این باره نمونه خوبی است. او جنگاوری بزرگ بود که جنگاورانی بزرگتر از خود تربیت کرد. کتاب مقدس پر است از نمونه‌های رهبرانی که افرادی را به عنوان رهبر تربیت کردند. به عنوان مثال، در مورد پولس می‌بینیم که رهبرانی تربیت کرد که خود به تعلیم و تربیت رهبرانی دیگر پرداختند:

«و آنچه را که در حضور گواهان بسیار از من شنیدی، به مردمان امینی بسیار که از عهده آموزش دیگران نیز برآیند.» (۲ تیموتائوس ۲:۲)

رهبران سالم و مؤثر، مقدار زیادی از وقت و نیروی روحانی و احساسی خود را در تربیت رهبرانی دیگر سرمایه‌گذاری می‌کنند، و انتظار دارند رهبرانی که تربیت می‌کنند نیز به نوبه خود چنین نمایند.
بنابراین ششمین ویژگی یک رهبر سالم این است: یک رهبر مؤثر به تربیت رهبران دیگر می‌پردازد!

۱. برای اطلاعات بیشتر در این باره لطفاً به کتاب «تربیت رهبر: رهبری مبتنی بر روح القدس - شماره ۴» نوشته ملکوم وبر مراجعه کنید.

شاخص‌های پنج عنصر و مبانی کتاب مقدسی شان

کاربردهای صحیح این فهرست عبارتند از:

- به عنوان مبنایی برای ارزیابی تمام جنبه‌های زندگی رهبر مسیحی (در وبسایت ما ابزاری برای ارزیابی افراد بر اساس این الگو وجود دارد: www.5CCheckpoint.com).

- به عنوان ابزاری آموزشی جهت پرورش رهبر
- به عنوان مبنایی جهت دعا برای رهبران نوپا یا کهنه کار.

«مسیح» به زندگی روحانی فرد رهبر مربوط می‌شود. رهبری که در مسیح قوی است، این خصوصیات را دارد:

- ۱- به طور مرتب به حضور خدا می‌رود و با او وقت می‌گذراند (افسیان ۱۹:۵-۲۰؛ کولسیان ۱۶:۳؛ متی ۱۶:۱-۱۸؛ خروج ۸:۲۰-۱۱؛ مرقس ۱:۳۵؛ ۶:۳۱)
- ۲- می‌داند که با ایمان به عیسیای مسیح از حیات جاودان برخوردار خواهد شد (مرقس ۱۶:۱۶؛ رومیان ۲۸:۳؛ غلاطیان ۱۶:۲)
- ۳- با اعمال، گفتار و کردار خود نشان می‌دهد که در زندگی روزمره خود بر عیسیای مسیح توکل دارد (متی ۲۵:۶-۳۴؛ ۲ تیموتائوس ۱۸:۴؛ یعقوب ۲:۱۴-۱۶)
- ۴- پیوسته توسط روح القدس هدایت می‌شود (رومیان ۱۴:۸؛ افسسیان ۱۸:۵)
- ۵- در گفتگوهای عادی و روزانه خود راجع به عیسیای مسیح صحبت می‌کند (کولسیان ۵:۴-۶؛ فیلیمون ۶؛ ۱ پطرس ۱۵:۳)
- ۶- تعمداً و داوطلبانه هر روزه صلیب خود را برمی‌دارد و خویشتن را برای زندگی پیشین خود مرده انگاشته، در مسیح زندگی جدیدی دارد (رومیان ۶؛ افسسیان ۴:۲۲-۲۴؛ کولسیان ۹:۳-۱۰)

۷- زندگی خود را تسلیم مسیح می‌سازد و پادشاهی او را بر امیال و خواسته‌های شخصی خود مقدم شمرده، در عقاید و تصمیم‌گیری‌های خود به‌طور کامل از مسیح تبعیت می‌کند (متی ۳۳:۶؛ ۱۳:۷-۱۴، ۲۱؛ رومیان ۹:۱۰؛ ۲:۱۲؛ مکاشفه ۴:۱۴)

۸- از خدا می‌ترسد (۱ یوحنا ۴:۱۸؛ رومیان ۸:۱۵؛ عبرانیان ۲:۱۴-۱۵؛ رومیان ۱۱:۲۰-۲۲؛ ۲ قرنیتیان ۵:۹-۱۱؛ فیلیپیان ۲:۱۲-۱۲؛ عبرانیان ۴:۱؛ ۱۲:۲۸-۲۹؛ ۱ پطرس ۱:۱۷؛ ۲:۱۷؛ مکاشفه ۱۹:۵)

۹- به‌واسطه روح القدس پیوسته در مشارکتی درونی با عیسای مسیح زیست می‌کند (یوحنا ۱۴:۲۱-۲۳؛ رومیان ۸:۱۴؛ فیلیپیان ۱:۲)

۱۰- در محبت مسیح احساس امنیت می‌کند و از هیچ چیز نمی‌ترسد (۱ یوحنا ۴:۱۶-۱۸)
۱۱- در نبرد روحانی به نیکویی می‌جنگد و در برابر دشمن مقاومت می‌کند (لوقا ۱۹:۱۰؛ افسسیان ۴:۲۷؛ ۶:۱۰-۱۲؛ یعقوب ۴:۷؛ ۱ پطرس ۵:۸-۹)

۱۲- هدفش بدست آوردن پاداش ابدی است، نه برکات گذرای دنیوی (متی ۶:۱۹-۲۴؛ اعمال ۲۰:۲۴؛ ۲ قرنیتیان ۴:۱۸؛ فیلیپیان ۱:۲۱-۲۳)

۱۳- حضور مجسم خدا را تجربه می‌کند (یوحنا ۱۷:۳؛ ۱ یوحنا ۱:۱-۳)
۱۴- همواره دعا می‌کند (متی ۶:۶-۱۳؛ ۷:۷-۱۱؛ مرقس ۱۴:۳۸؛ افسسیان ۶:۱۸؛ تسالونیکیان ۵:۱۷)

۱۵- در زحمات و سختی‌ها به خدا نزدیکتر می‌شود و از او نیرو می‌گیرد (۲ قرنیتیان ۱:۳-۱۱؛ ۱۲:۱۰-۱۰؛ ۲ تسالونیکیان ۳:۵؛ عبرانیان ۴:۱۶؛ ۱ پطرس ۶:۹-۹؛ ۴:۱۲-۱۹)

۱۶- به‌طور مرتب در کلام خدا تفکر می‌کند (مزمور ۱:۱-۳؛ رومیان ۱۲:۲؛ افسسیان ۵:۲۶)

۱۷- وقتی دعا می‌کند، جواب می‌گیرد (یوحنا ۱۵:۷؛ یعقوب ۵:۱۶)
۱۸- از هر چیزی که می‌تواند برای او بت باشد و جای خدا را بگیرد، و نیز از سحر و جادو، می‌پرهیزد (خروج ۲۰:۳-۴؛ تثنیه ۱۸:۹-۱۳؛ ۱ قرنیتیان ۱۰:۱۴-۲۲؛ غلاطیان ۵:۲۰)

«جامعه» به روابط رهبر مربوط می‌شود، اعم از روابط او با همسر و فرزندان، با اعضای کلیسا، با دیگر رهبران، و با مردم دنیا. بنابراین روابط رهبر را باید در پرتو تک‌تک این چهار جنبه مورد ارزیابی قرار داد. رهبری که به‌لحاظ عملکردش در جامعه قوی است، دارای این خصوصیات است:

- ۱- با دیگران همانطور رفتار می‌کند که انتظار دارد با او رفتار شود (متی ۱۲:۷؛ ۳۹:۲۲؛ رومیان ۸:۱۳-۱۰؛ ۲ پطرس ۱:۷؛ ۱ یوحنا ۳:۱۶-۱۸)
- ۲- رحیم، مهربان و مؤدب است (متی ۵:۷؛ ۱ قرنتیان ۱۳:۴؛ غلاطیان ۵:۲۲؛ ۲ تیموتائوس ۲:۲۴)
- ۳- توبیخ و تأدیب سالم را با خوشحالی می‌پذیرد و درصدد اصلاح خود برمی‌آید، بدون آنکه بر خود دل بسوزاند یا زبان به گلایه بگشاید (۲ قرنتیان ۱۰:۷)
- ۴- با همسر، والدین، فرزندان و برادران و خواهرانش با محبت و احترام رفتار می‌کند (خروج ۱۲:۲۰؛ افسسیان ۵:۲۲-۲۳؛ ۱ پطرس ۳:۷-۳؛ کولسیان ۳:۱۸-۲۱؛ ۱ تیموتائوس ۳:۴-۵؛ تیتوس ۱:۶؛ ۱ پطرس ۳:۷-۱۷)
- ۵- بخشنده و سخاوتمند است (متی ۶:۱-۴؛ اعمال ۲۰:۳۵؛ ۲ قرنتیان ۸:۹؛ ۷:۹؛ افسسیان ۴:۲۸؛ ۱ تیموتائوس ۶:۱۷-۱۹)
- ۶- کسانی را که به او بدی کرده‌اند می‌بخشد و کینه به دل نمی‌گیرد. برای آنان که لعنتش کرده‌اند برکت می‌طلبد، و بجای دفاع از خود، طرف دیگر گونه خود را نیز پیش می‌آورد (خروج ۲۰:۱۳؛ متی ۵:۱۰-۱۲، ۲۱-۲۶، ۳۸-۴۱؛ ۱۴:۱۵؛ ۲۱:۱۸-۳۵؛ رومیان ۱۲:۱۷-۲۱؛ ۱ قرنتیان ۷:۶؛ ۱۳:۵؛ افسسیان ۴:۳۲؛ کولسیان ۳:۱۳)
- ۷- بی‌جهت جنجال به پا نمی‌کند، و آنگاه که جدال و مرافعه‌ای پیش آید می‌کوشد با دعا خصومت‌ها را رفع کرده، اتحاد و یکدلی را حاکم سازد (متی ۵:۹؛ رومیان ۱۴:۱۹؛ غلاطیان ۵:۲۰، ۲۲؛ افسسیان ۴:۱-۴)
- ۸- به منفعت خویش نمی‌اندیشد، بلکه نفع دیگران را طالب است (رومیان ۱۰:۱۲؛ ۱:۱۵؛ ۱ قرنتیان ۱۳:۵؛ ۲ قرنتیان ۱۱:۲۹؛ فیلیپیان ۳:۲-۱۱)
- ۹- محترمانه و با بزرگواری عقاید و نظرات خود را با بزرگان و صاحب‌منصبان در میان می‌گذارد و در نهایت تابع نظر آنهاست، چه با آنان موافق باشد چه نباشد (پیدایش ۳۳؛ روت ۱:۱۶-۱۷؛ استر ۳-۷؛ نحμία ۲:۳-۸؛ دانیال ۱:۷-۱۳؛ ۱ تسالونیکیان ۵:۱۲-۱۳؛ عبرانیان ۱۷:۱۳)
- ۱۰- غیبت نمی‌کند و تهمت نمی‌زند (۲ قرنتیان ۱۲:۲۰؛ افسسیان ۴:۳۱)
- ۱۱- در صورت لزوم و با حفظ احترام، دیگران را مورد بازخواست قرار می‌دهد، و چنانچه لازم باشد کسی را پند و اندرز دهد اینکار را در خلوت و محترمانه انجام می‌دهد (۱ تیموتائوس ۵:۱-۲؛ فیلیمون)
- ۱۲- خانواده خودش را بخوبی اداره و رهبری می‌کند (۱ تیموتائوس ۳:۵، ۱۲)

- ۱۳- تبعیض قائل نمی‌شود و به همه به یک چشم نگاه می‌کند (رومیان ۱۶:۱۲؛ ۱:۱۴؛ غلاطیان ۲:۵، ۲۲؛ فیلیپیان ۲:۲-۳)
- ۱۴- سخنانش به جهت بنا و تقویت دیگران است (افسیسیان ۴:۲۹؛ ۴:۵؛ کولسیان ۱۶:۳؛ تسالونیکیان ۱:۵؛ یعقوب ۳)
- ۱۵- مسئولیتهای خدمتی را که برای آن خوانده شده است با امانتداری و به‌طور مؤثر انجام می‌دهد (۱ تیموتائوس ۵:۳، ۱۵؛ ۱۷:۵؛ ۱ پطرس ۵:۲)
- ۱۶- در خانه‌اش به روی همگان باز است، به‌ویژه به‌روی غریبان و نیازمندان (رومیان ۱۳:۱۲؛ ۱ تسالونیکیان ۵:۱۴؛ ۱ تیموتائوس ۲:۳؛ یعقوب ۱:۲۷)
- ۱۷- در محل کار، نه فقط در ظاهر بلکه از دل و جان از کارفرمای خود اطاعت می‌کند. و اگر مدیر یا کارفرماست، واقعاً به زیردستانش توجه دارد و به نیازهایشان رسیدگی می‌کند (افسیسیان ۵:۶-۹؛ کولسیان ۳:۲۲-۴:۱)
- ۱۸- به‌طور مرتب با دیگر ایمانداران جمع می‌شود تا با هم مشارکت داشته باشند، در شام خداوند سهیم شوند، دعا کنند و کتاب مقدس را مطالعه نمایند (اعمال ۲:۴۲؛ ۱ قرنیتیان ۱۱:۲۳-۱۴:۲۶؛ عبرانیان ۱۰:۲۵)

«شخصیت» به درستکاری و صداقت شخصی فرد رهبر اشاره دارد. رهبری که از شخصیتی سالم و قوی برخوردار است دارای خصوصیات زیر است:

- ۱- نیکنام است (۱ تسالونیکیان ۴:۱۲؛ ۱ تیموتائوس ۳:۷؛ ۱ پطرس ۳:۱۶)
- ۲- شاد است؛ به عبارت دیگر، نگرشی مثبت به زندگی دارد و همواره از خدا سپاسگزار است (رومیان ۱۲:۱۲؛ ۱ قرنیتیان ۶:۱۳-۷؛ غلاطیان ۵:۲۲؛ افسسیان ۵:۲۰؛ کولسیان ۳:۱۵؛ ۱ تسالونیکیان ۵:۱۶؛ تیتوس ۱:۸)
- ۳- سختی‌ها را متحمل می‌شود بی‌آنکه غرغر و شکایت کند، و امیدش بر خداست (۲ قرنیتیان ۹:۱-۱۰؛ فیلیپیان ۲:۱۴؛ ۲ تیموتائوس ۴:۵؛ یعقوب ۵:۱۰-۱۱؛ ۲ پطرس ۱:۶)
- ۴- از بدنی که خدا به او داده مراقبت می‌کند و ظاهری آراسته دارد (۱ قرنیتیان ۶:۲۰؛ ۱ تیموتائوس ۴:۸)
- ۵- از کارهای نیک دیگران تجلیل می‌کند بدون آنکه از خودش تعریف کند (رومیان ۱۶:۳-۴، ۶-۷؛ ۲ قرنیتیان ۱:۱۱)
- ۶- صادق و راستگوست؛ دروغ نمی‌گوید و قلب و دزدی نمی‌کند. آنچه را راست و درست است انجام می‌دهد، نه آنچه را که مصلحت یا عوام‌پسند است (خروج ۲۰:۱۵-۱۶؛ متی ۵:۸؛ افسسیان ۴:۲۵، ۲۸؛ کولسیان ۳:۹)

- ۷- امین و قابل اعتماد است، و تعهدات و مسئولیتهای خود را جدی می گیرد
(متی ۵: ۳۳-۳۷؛ ۲ قرن تیان ۱: ۱۸؛ غلاطیان ۵: ۲۲؛ تیموتائوس ۳: ۱۱؛ یعقوب ۵: ۱۲)
- ۸- از شهوترانی، روابط نامشروع جنسی، تصاویر و فیلمهای مستهجن، بی بند و باری و هر نوع هرزگی می پرهیزد (خروج ۲۰: ۱۴؛ متی ۵: ۲۷-۳۰؛ رومیان ۱۳: ۱۳؛ ۱ قرن تیان ۶: ۱۳-۲۰؛ غلاطیان ۵: ۱۹-۲۱؛ افسسیان ۳: ۵؛ کولسیان ۳: ۵؛ تیموتائوس ۲: ۵؛ اپطرس ۳: ۳-۵؛ ۲: ۴)
- ۹- حریص و طماع نیست و حسد نمی ورزد، بلکه به آنچه دارد قانع است
(خروج ۱۷: ۲۰؛ ۱ قرن تیان ۱۳: ۴؛ غلاطیان ۵: ۲۰-۲۱؛ تیموتائوس ۶: ۶-۱۰؛ امثال ۳۰: ۸؛ اعمال ۲۰: ۳۳-۳۵؛ افسسیان ۳: ۵؛ تیموتائوس ۳: ۳؛ تیتوس ۱: ۷؛ اپطرس ۲: ۵)
- ۱۰- زندگی اش را خوب اداره می کند، از جمله وقت و دارایی هایش را
(۱ قرن تیان ۹: ۲۵؛ تیموتائوس ۳: ۲؛ ۲ پطرس ۱: ۶)
- ۱۱- در مسائل مالی محتاط و خویشتندار است، و غیر مسئولانه زیر بار قرض نمی رود (امثال ۲۲: ۷؛ رومیان ۱۳: ۸)
- ۱۲- فروتن است، و نه مغرور یا گستاخ یا لاف زن (متی ۵: ۳-۵؛ ۱ قرن تیان ۱۳: ۴-۵؛ افسسیان ۲: ۴)
- ۱۳- صبور و خویشتندار است، و عجولانه عمل نمی کند (غلاطیان ۵: ۲۳؛ تیموتائوس ۳: ۲-۳؛ تیتوس ۱: ۷؛ ۲ پطرس ۱: ۶)
- ۱۴- قمار نمی کند (امثال ۱۱: ۱۳)
- ۱۵- از قدرت و اقتدار خود جهت منافع شخصی سوءاستفاده نمی کند
(غلاطیان ۵: ۲۱؛ امثال ۲: ۲۳؛ افسسیان ۵: ۱۸؛ تیموتائوس ۳: ۳؛ تیتوس ۱: ۷؛ ۲: ۳)
- ۱۶- اهل مستی و عیاشی نیست و خود را به مواد مخدر معتاد نمی سازد
(۱ قرن تیان ۱۳: ۵؛ تیموتائوس ۳: ۲-۳)
- ۱۷- دیر غضب است (۱ قرن تیان ۱۳: ۵؛ تیموتائوس ۳: ۲-۳)
- ۱۸- وقتی کاری درست پیش نمی رود دیگران را مقصر نمی داند، بلکه مسئولیت تصمیمات و اعمال خود را بر عهده می گیرد (پیدایش ۳: ۱۲؛ فیلیپیان ۲: ۱۴)
- «دعوت» به دید و رؤیا و هدفی که فرد رهبر از جانب خدا دارد، مربوط می شود. رهبری که در قسمت دعوت قوی است، دارای این خصوصیات است:
- ۱- خدا را با غیرت و به خاطر آگاهی روشنی که از آینده و نقشه الهی دارد، خدمت می کند (ارمیا ۵: ۱؛ رومیان ۱۱: ۱۲؛ ۲ تیموتائوس ۹: ۱)

- ۲- به دیگران کمک می‌کند تا در دعوتی که از طرف خدا دارند رشد کنند و آن را عملی سازند (رومیان ۱۴:۱۵؛ افسسیان ۱۲:۴، ۱۶)
- ۳- دارای اقتدار روحانی است و دیگران اقتدار روحانی او را به رسمیت می‌شناسند (متی ۸:۹؛ اعمال ۲:۱۶؛ ۲۰:۱۰؛ ۱۸:۱۰)
- ۴- در پی آن است که خدا از خدمت او راضی باشد، نه اینکه بخواهد صرفاً انسانها را راضی نگاه دارد (متی ۶:۱-۲، ۵، ۱۶؛ ۱۲:۵:۲۳)
- ۵- انگیزه بخشش او، دید و رؤیایی است که از طرف خدا دارد، نه صرفاً اقتضای شغلی (۱ پطرس ۲:۵)
- ۶- نفس خود را انکار کرده، بجای آنکه در پی جاه‌طلبی‌های خودخواهانه خودش باشد، در پی انجام اراده خداست (متی ۲۵:۲۰-۲۸؛ اعمال ۳۰:۲۰؛ غلاطیان ۵:۲۰)
- ۷- به‌طور مرتب در مورد زندگی خود دعا و تفکر می‌کند و می‌داند که خدا از افراد، وقایع و شرایط مختلف استفاده می‌کند تا او را برای خدمت آماده سازد (رومیان ۸:۲۸؛ افسسیان ۱۱:۱)
- ۸- خواهان ارتباط و مشارکت با ایمانداران بالغ‌تر و رهبران باتجربه‌تر است تا از آنان بیاموزد (رومیان ۱۳:۱۶؛ ۲ تیموتائوس ۳:۱۴)
- ۹- اراده خدا برای زندگی‌اش را به‌روشنی می‌داند (رومیان ۱۲:۱۲؛ فیلیپیان ۱:۹-۱۰)
- ۱۰- دید و رؤیایی را که دارد به‌روشنی، با شور و حرارت و به‌طرزی قابل قبول بیان می‌کند (۱ پطرس ۱۵:۳)
- ۱۱- خدمت خود را با اقتداری متناسب با عطایا، بلوغ روحانی و فیضی که یافته است، به انجام می‌رساند (لوقا ۱۶:۱۰، ۱۲؛ رومیان ۳:۱۲؛ ۲ قرنثیان ۱۰:۱۲-۱۸)
- ۱۲- دید و رؤیایش تنها محدود به جامعه محلی خودش نیست بلکه بسی از آن فراتر می‌رود (اعمال ۸:۱؛ کولسیان ۱:۲۳؛ اشعیا ۴۹:۶)
- ۱۳- دعوت خویش را با جدیت دنبال می‌کند، نه برای اینکه خودش را مطرح کرده باشد بلکه به‌جهت بنای کلیسا (افسسیان ۱۲:۴؛ فیلیپیان ۱:۲۴-۲۵)
- ۱۴- ثمرات خدمتش را به‌طور مرتب مورد ارزیابی قرار می‌دهد تا مطمئن شود که دعوتی که دارد درست است (۲ قرنثیان ۵:۱۳)
- ۱۵- عطایایی را که خدا به او داده است بکار می‌بندد، و در آنها رشد می‌کند (رومیان ۸-۳:۱۲؛ ۱ پطرس ۴:۱۰-۱۱)
- ۱۶- پیوسته در حال یادگیری و رشد است، و فعالانه در پی فرصت‌های خدمتی جدید است (افسسیان ۴:۱۵-۱۶)

۱۷- دعوتش را به خاطر ترس یا فشارهای دیگران کنار نمی‌گذارد (متی ۳۲:۱۰-۳۳؛ لوقا ۱۴:۲۶؛ اعمال ۱۸:۲۰-۲۴؛ فیلیپیان ۱:۱۴، ۲۷-۲۸؛ تیموتائوس ۴:۱۲-۱۴؛ ۲ تیموتائوس ۱:۶-۷)

۱۸- توجش تماماً معطوف دعوتی است که دارد، و اجازه نمی‌دهد موقعیتها و فرصتهای دیگر او را از دعوت اصلی‌اش منحرف کند (کولسیان ۴:۱۷؛ ۲ تیموتائوس ۴:۵، ۱۰).

«قابلیت» به دانش فرد رهبر و مهارتهای عملی‌اش در زمینه خدمت، اشاره دارد. رهبری که کتاب مقدس را خوب می‌داند و از این لحاظ فردی قابل است، این خصوصیات را دارد:

۱- ایمان دارد که کتاب مقدس، کلام حقیقی خداست (مزمور ۱۲:۶؛ ۱۱۹:۸۶، ۱۶۰؛ یوحنا ۱۷:۱۷؛ ۱ تسالونیکیان ۲:۱۳؛ ۲ تیموتائوس ۳:۱۶؛ ۲ پطرس ۱:۲۰-۲۱)
۲- معلومات کتاب مقدسی‌اش جامع و درست است (۱ تیموتائوس ۷:۱؛ ۲ تیموتائوس ۲:۲)

۳- تعالیم و آموزه‌های راستین کلیسا را بخوبی می‌داند (۱ تیموتائوس ۴:۶؛ ۲ تیموتائوس ۱:۵، ۱۳؛ تیتوس ۱:۹)

۴- کتاب مقدس را به درستی تفسیر می‌کند (۲ تیموتائوس ۲:۱۵؛ تیتوس ۲:۸)
۵- همواره مراقب است که تعالیم غلط به ذهن خودش و به ذهن گله‌ای که شبانی‌شان را برعهده دارد، رخنه نکند (اعمال ۲۸:۲۰؛ اقرنتیان ۱:۱۵-۲؛ ۱ تیموتائوس ۳:۹؛ ۱۶:۴؛ ۲ تیموتائوس ۱:۱۳-۱۴؛ ۳:۱۴-۱۷؛ ۵:۴؛ تیتوس ۱:۹؛ ۱ یوحنا ۲:۲۴-۲۵؛ ۲ یوحنا ۹)

۶- نه فقط برخی قسمتهای کتاب مقدس، بلکه تمام آن را باور دارد، تعلیم می‌دهد و اطاعت می‌کند (اعمال ۲۷:۲۰؛ ۲ تیموتائوس ۳:۱۶-۱۷)

۷- مباحث مهم کتاب مقدسی را از مسائل جزئی‌تر تشخیص داده، در اولویت قرار می‌دهد (متی ۲۳:۲۳-۲۴؛ رومیان ۱۴؛ ۱ تسالونیکیان ۱:۳-۴؛ ۴:۶-۷؛ ۲ تیموتائوس ۲:۱۴، ۲۳)

۸- تنها به داشتن دانشی آکادمیک از کتاب مقدس قانع نیست، بلکه در پی آن است که قدرت متحول‌کننده آن را نیز تجربه کند و با دیگران در میان بگذارد (مزمور ۱۱۹:۱۱؛ امثال ۴:۲۰-۲۲؛ یوحنا ۵:۳۹-۴۰؛ ۶:۶۳؛ افسسیان ۵:۲۵-۲۷؛ ۱ تسالونیکیان ۲:۱۳؛ ۲ تیموتائوس ۳:۱۶-۱۷؛ یعقوب ۱:۱۸؛ ۱ پطرس ۱:۲۳؛ ۱ یوحنا ۲:۱۴)

۹- اجازه می‌دهد روح القدس کلام خدا را برایش مکشوف کند (یوحنا ۱۶: ۱۳؛ اقرنتیان ۲: ۱۰-۱۳)

۱۰- بر کتاب مقدس مفاهیمی روحانی تحمیل نمی‌کند، بلکه معنای طبیعی مورد نظر نویسندگان کتاب مقدس را می‌پذیرد (تثنیه ۲۹: ۲۹)

۱۱- کلام خدا را به شیوه‌ای مثبت و قابل قبول تعلیم می‌دهد (فیلیپیان ۱: ۷؛ تیموتائوس ۱: ۳؛ ۱: ۴-۳؛ ۲: ۴؛ تیتوس ۱: ۹)

۱۲- با ملایمت اما قاطعانه در برابر کسانی که آموزه‌های غلط تعلیم می‌دهند می‌ایستد، از جمله در برابر ترویج دهندگان فرقه‌های ضالّه (فیلیپیان ۱: ۷؛ ۲ تیموتائوس ۲: ۱۶-۱۸، ۲۴-۲۶؛ ۲: ۴؛ تیتوس ۱: ۹؛ یهودا ۳)

۱۳- تعالیمی که می‌دهد مطابق نیاز مخاطبین است و جنبه عملی دارد (۱ تیموتائوس ۵: ۱؛ ۷: ۴؛ تیتوس ۲: ۱-۲)

۱۴- در هر چیز، تابع اقتدار و مرجعیت تام کتاب مقدس است بعنوان کلام مکشوف شده الهی (اشعیا ۸: ۲۰؛ متی ۲۴: ۳۵؛ یوحنا ۱۰: ۳۵؛ غلاطیان ۸: ۱)

۱۵- پیوسته در حال یادگیری عمیق‌تر کلام خداست (مزمور ۱۱۹؛ متی ۱۵: ۶، ۹؛ عبرانیان ۵: ۱۱-۱۴)

۱۶- در خصوص مسائل جزئی، تصمیم‌گیری را به عهده ایمانداران دیگر می‌گذارد و این آزادی عمل را به آنها می‌دهد که بر اساس وجدان‌شان عمل نمایند (رومان ۱۴؛ اقرنتیان ۸: ۱-۱۳)

۱۷- برای یافتن پاسخ به مسائل روزمره، از کلام خدا راهنمایی می‌جوید (یوشع ۱: ۸؛ مزمور ۱: ۳-۳؛ متی ۴: ۴؛ ۷: ۲۴؛ یعقوب ۱: ۲۲)

۱۸- تنها به تعلیم دادن کسانی که شبانی‌شان را بر عهده دارد اکتفا نمی‌کند، بلکه با زندگی خود برای‌شان نمونه است (مرقس ۳: ۱۴؛ ۲ تیموتائوس ۳: ۱۰)

دیگر کتب سلسله مجموعه «رهبری مبتنی بر روح القدس» نوشته دکتر ملکوم وبر:

۱- «رهبری»: به ماهیت رهبری، رهبری خادمانه، و دیگر مباحث مهم رهبری می‌پردازد.

۲- «رهبران سالم»: الگویی ساده اما مؤثر ارائه می‌دهد در این باره که یک رهبر مسیحی سالم دقیقاً باید چگونه باشد.

۳- "رهبری کردن": بررسی‌ای است پیرامون کارهایی که رهبران نمونه انجام می‌دهند.

۴- "تریت رهبر": رهبران را رهبران می‌سازند!

۵- "رهبران و مدیران": به تمایز بین رهبر و مدیر می‌پردازد.

۶- "رهبران سوءاستفاده‌چی": کتابی که مطالعه‌اش برای تمام رهبران مسیحی واجب است! در این کتاب با جلوه واقعی رهبران سوءاستفاده‌چی و علل چنین پدیده‌ای آشنا می‌شوید، و در خواهید یافت که چه تفاوتی با رهبران خدمتگزار دارند.

۷- "درک تغییر": رهبری در خلال تغییر، از دشوارترین و در عین حال مهمترین مسئولیتهای رهبری است. این کتاب، راهنمایی است عالی که در درک مسائلی چون مقاومت در برابر تغییر، روند تغییر و رهبری کردن مردم از خلال تغییر، به شما کمک خواهد کرد.

۸- "ساختن یک تیم": در این کتاب خواهید دید که کار تیمی به چه صورت است و اعضای یک تیم چگونه به بهترین وجه کار می‌کنند.

۹- "درک سازمانی": این کتاب در درک ساختار سازمانها به شما کمک می‌کند.

۱۰- "زنان رهبر": بررسی‌ای کتاب مقدسی پیرامون این مبحث جنجال‌آفرین.

۱۱- "پیروان سالم": این تصور رایج که «همه چیز به رهبر بستگی دارد» کاملاً درست نیست. حتی برجسته‌ترین رهبران اگر پیروانی اندیشمند و فعال نداشته باشند، در رهبری شکست خواهند خورد. این کتاب به بررسی ویژگی‌های رهبران سالم می‌پردازد و برای بنای گروه نیز کتابی ارزشمند است.

۱۲- "گوش فرا دادن": یکی از مهمترین مهارتهای رهبری، گوش فرا دادن است. در این کتاب خواهیم دید که چگونه می‌توان شنوندگانی بهتر، و در نتیجه رهبرانی بهتر بود.

